میقات حج

۶۸

ادخلوها بسلام . . .



بسم الله الرحمن الرحیم

میقات حج

نویسنده:

نادر سلیمانی بزچلوئی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

میقات حج-جلد ۶۸

مشخصات کتاب

سرشناسه : سلیمانی، نادر، - ۱۳۳۹

عنوان و نام پدیدآور : میقات حج/ نویسنده نادر سلیمانی بزچلوئی

مشخصات نشر : تهران: نادر سلیمانی بزچلوئی، ۱۳۸۰.

مشخصات ظاهری : ص ۱۸۴

شابک : ۹۶۴-۳۳۰-۶۲۷-۰۰۵۴۵۰۰ریال

یادداشت : عنوان دیگر: میقات حج (خاطرات حج).

یادداشت : عنوان روی جلد: خاطرات حج.

عنوان روی جلد : خاطرات حج.

عنوان دیگر : میقات حج (خاطرات حج).

عنوان دیگر : خاطرات حج

موضوع : حج -- خاطرات

موضوع : سلیمانی، نادر، ۱۳۳۹ - -- خاطرات

رده بندی کنگره : BP۱۸۸/۸/س۸۵م۹ ۱۳۸۰

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۳۵۷

شماره کتابشناسی ملی : م۸۰-۲۵۲۴

ص: ۱

اشاره

ص: ۲

ص: ۳

ص: ۴

ص: ۵

اسرار و معارف حج

سعی هاجر: تلاش و حرکت ماندگار

ص: ۶

(إِنَّ الصَّفا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلا جُناحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِما وَ مَنْ تَطَوَّعَ خَيْراً فَإِنَّ اللَّهَ شاكِرٌ عَلِيمٌ). (۱)

۱- در حقیقت، «صفا» و «مروه» از شعایر خداست [که یادآور اوست] پس هر که خانه [خدا] را حج کند، یا عمره گزارد، بر او گناهی نیست که میان آن دو سعی به جای آورد. و هر که افزون بر فریضه، کار نیکی کند، خدا حق شناس و داناست. بقره: ۱۵۶

ص: ۷

- پیشینه «سعی»

سعی، نماد داستان هاجر و اسماعیل (ع) است. حضرت ابراهیم (ع) اسماعیل را همراه هاجر درون درّه‌ای بی کِشت و آب گذاشت و برای آنان مقداری آب و غذا تدارک دید. آنگاه که آذوقه اندک آنان پایان یافت، اسماعیل تشنه شد. مادرش هاجر ترسید که فرزندش از تشنگی بمیرد. از این رو، برای تهیه آب، از صفا به مروه رفت و از مروه به صفا آمد و میان این دو کوه، به سعی پرداخت. مادر به افق دور مینگریست و در تکاپوی آب بود. در شوط هفتم بود که نگاهش به نقطهای دور افتاد. همانجا که امروزه چاه زمزمش خوانند. او دید که آب از زیر پای اسماعیل میجوشد!

آری، سعی هاجر نتیجه داد و او با یافتنِ آب، فرزندش را سیراب کرد و پس از آن، برای هدر نرفتن آب، پیرامون آن را بست و در این هنگام بود که میگفت: زم زم. (۱)

خداوند داستان سعی این بانوی صالح را در تاریخ ثبت کرد و آنرا از مناسک حج قرار داد؛ سعی مادری صالح که برای یافتن آب و نجات جان فرزند شیرخوارش انجام گرفت.

معنای سعی

سعی، همان حرکت و تلاش بشر برای به دست آوردن روزی در این دنیا و رضایت و رحمت پروردگار در آخرت است. سعی هاجر نیز تلاشی است از این دست. همچنین است سعی بیمار برای درمان، آنگاه که نزد پزشک میرود. سعی دانشآموز برای فراگیری دانش از آموزگار. سعی کارگر در کارگاه، سعی کشاورز در مزرعه و سعی بازرگان در بازار و بالأخره تلاش انسان برای به دست آوردن رضایت خدا و رحمت او در آخرت از اینگونه تلاشها است. خداوند در قرآن می‌فرماید: (وَ مَنْ أَرادَ الآخِرَةَ وَ سَعی لَها سَعْیَها وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولئِکَ کانَ سَعْیُهُمْ مَشْکُوراً). (۲)

خلاصه اینکه «سعی» به معنای هرگونه حرکت هدفمندی است که انسان برای تأمین نیازهای خویش انجام میدهد. ممکن است این نیازها دنیوی باشد یا اخروی. آدمی در دنیا نیازهای فراوانی دارد؛ نیاز به تأمین روزی، ثبات، آرامش، امنیت، کرامت و ... روشن است که برآورده کردن نیازهای غریزی و شهوانی از نیازهای انسان در دنیا هستند.

تأمین این نیازها گاهی از راه حلال است و گاه از راه حرام؛ خداوند می فرماید: (إِنَّ سَعْیَکُمْ لَشَتَّی) (۳) این آیه کریمه، به گوناگونی تلاشهای انسان در دنیا و وجود تلاشهای حلال و حرام و درست و باطل اشاره دارد.

درس هایی از سعی مادر اسماعیل (ع)

در درّه خشک

داستان حضرت ابراهیم (ع) سه صحنه دارد و اینها سه درس را به ما آموزد:

تلاش هاجر در درّه خشک و بیکشت، نخستین صحنه داستان هجرت ابراهیم (ع) به همراه هاجر و اسماعیل به حجاز است؛ درهای خالی از سکنه و بدون آبادانی و نقطهای که اکنون خانه خدا قرار دارد. هر سه فصل این داستان از شگفتیهای توحید به شمار میرود. قهرمان صحنه اول این داستان، حضرت ابراهیم (ع) است. ایشان به همراه همسرش هاجر و فرزندش اسماعیل (علیهم السلام) به درهای خشک مهاجرت کرد و آنها را در این سرزمین تنها گذاشت. جایی که در آن نه آب هست و نه آبادانی. نه پرندهای و نه

۱- یعنی گردآوری کن، جمع کن.

۲- و هر کس خواهان آخرت است و نهایت کوشش را برای آن بکند و مؤمن باشد، آنانند که تلاش آنها مورد حقشناسی واقع

خواهد شد. اسراء: ۱۹

۳- که همانا تلاش شما پراکنده است اللیل: ۴

ص: ۸

انسانی. هر دوی آنها را به خدا سپرد و رفت.

قهرمان صحنه دوم، هاجر، مادر حضرت اسماعیل (ع) است که این مهاجرت را می پذیرد. چون خداوند به همسرش فرمان داده است. او با تمام شدن آب و چیره شدن تشنگی بر فرزندش اسماعیل، برای یافتنآب میان دو کوه سعی میکند تا اینکه خداوند سعی ودعایش را پاسخ میدهد و چشمهای در زیر پای فرزندش اسماعیل میجوشد.

قهرمان صحنه سوم، حضرت اسماعیل (ع) است. آنگاه که جوانی برومند بود، پدرش نزد او آمد و دستور خداوند را که ذبح فرزند به دست خودش بود، به اسماعیل خبر داد. قرآن این صحنه را چنین ترسیم می کند: (فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْیَ قالَ یا بُنَیَّ إِنِّی أری فِی الْمَنامِ أَنِّی أَذْبَحُکَ فَانْظُرْ ما ذا تَری قالَ یَا أَبَتِ افْعَلْ ما تُؤْمَرُ سَتَجِدُنی إِنْ شاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرینَ* فَلَمَّا أَسْلَمَا وَ تَلَّهُ لِلْجَبینِ* وَ نادَیْناهُ أَنْ یا إِبْرَاهیمُ* قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْیا إِنَّا کَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنینَ). (۱)

هر یک از صحنههای سه گانه این داستان، درسهای توحیدی بزرگی را در بر دارند. در اینجا به طور خلاصه این درس ها را مرور میکنیم:

درس اول: توکّل و اعتماد به خدا

حضرت ابراهیم (ع) به دستور خداوند به همراه همسرش هاجر (مادر اسماعیل) به این دره خشک آمد. در تفسیر علی ابن ابراهیم قمی آمده است: «... حضرت ابراهیم به هر نقطه خرّم و دارای کشت و درخت و نخل میرسید، به جبرئیل میگفت: اینجا بمانیم؟ جبرئیل پاسخ میداد: در ا ینجا نمیمانیم، حرکت کن. تا اینکه به مکه رسیدند. آنگاه که در این مکان فرود آمدند، یک درخت وجود داشت و هاجر ردایی را به درخت بست تا در سایه آن باشند. وقتی ابراهیم آنان را مستقر کرد و آهنگ رفتن به سوی ساره را داشت، هاجر به وی گفت: ای ابراهیم، چرا ما را در جایی که نه آب و کشتی هست و نه همدم، رها میکنی؟! ابراهیم پاسخ داد: همانا خداوند است که به من فرمان داد شما را در این نقطه بگذارم. پس از این سخن حرکت کرد ... وقتی که به «کراء»- کوهی در طوی- رسید، ابراهیم رو به سوی آنان کرد و گفت: پروردگارا! من [یکی از] فرزندانم را در درّه‌ای بی‌کشت، نزد خانه محترم تو سکونت دادم. پروردگارا! تا نماز را به پا دارند. پس دلهای برخی از مردم را به سوی آنان گرایش ده و آنان را از محصولات [مورد نیازشان] روزی ده، باشد که سپاسگزاری کنند. (۲) آنگاه به حرکت خود ادامه داد و هاجر در این مکان ماند.» (۳) این بود درس نخست این داستان که ابراهیم (ع) با اعتماد کامل به خداوند، فرمانبرداری از وی و توکل به او، همسر و فرزندش اسماعیل را در این درّه خشک رها میکند و به دستور خداوند از کنارشان می رود و آنان را به خدا میسپارد. با اعتماد و توکل خدا از آنها جدا میشود و تنها از خداوند میخواهد از آنان مراقبت کند و از محصولات مورد نیازشان روزی دهد.

درس دوم: سعی و کوشش

درس دیگری که از حرکت هاجر، مادر اسماعیل میآموزیم، مطلبی است که در روایت آمده و آن را هشام از امام صادق (ع) اینگونه نقل میکند: «هنگامی که خورشید بالا آمد، اسماعیل تشنه شد و آب خواست. هاجر در این درّه سعی کرد و کوشید و فریاد برآورد: آیا همدم و مونسی هست؟ وی از اسماعیل دور شد و بر بالای صفا رفت. از آنجا [به درّه نگریست و] سرابی دید. گمان کرد که آب است. پس به درون درّه آمد و سعی کرد ... این کار

۱- و وقتی با او به جایگاه «سَعْی» رسید، گفت: «ای پسرک من! من در خواب [چنین] می‌بینم که تو را سر می‌بُرَم، پس ببین چه به نظرت می‌آید؟» گفت: «ای پدر من! آنچه را مأموری بکن. ان شاء اللّه مرا از شکیبایان خواهی یافت.»* پس وقتی هر دو تن دردادند

[و همـدیگر را بـدرود گفتنـد] و [پسـر] را به پیشـانی بر خـاک افکنـد،* او را نـدا دادیم که ای ابراهیم!* رؤیـا [ی خـود] را حقیقت بخشیدی. ما نیکوکاران را چنین پاداش می‌دهیم.» صافات: ۱۰۲- ۱۰۵

۲- رَّبَّنَا إِنِي أَسْـكَنتُ مِن ذُرِّيتي بِوَادٍ غَيرِ ذِي زَرْعٍ عِنـدَ بَيتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيقِيمُواْ الصَّلَوةَ فَاجْعَلْ أَفِـدَةً مِّنَ النَّاسِ تهْوِى إِلَيهِمْ وَ ارْزُقْهُم مِّنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يشْكُرُون ابراهیم: ۳۷

۳- تفسیر قمی، علی ابن ابراهیم قمی، ج ۱، ص ۶۰

ص: ۹

هفت مرتبه تکرار شد. در دور هفتم از تلاش خود، وقتی بالای مروه بود، به اسماعیل نگریست. آب در زیر پاهای اسماعیل دید. در این هنگام بود که نزد فرزندش بازگشت.» (۱)

این آموزش تلاش و سعی است. مادر اسماعیل از جستجوی آب در این درّه خشک و بی کشت ناامید نشد. از تلاش و سعی هفت باره خود، از صفا به مروه و به عکس نیز خسته نشد، تا اینکه خداوند در این درّه بیکشت به آنها آب ارزانی داشت.

درس سوم: تسلیم شدن، فرمانبرداری و تحمّل و صبر در فرمانبرداری

درس سوم را از اسماعیل، فرزند هاجر باید آموخت. ابراهیم (ع) که در کودکی او را همراه مادرش در این درّه خشک، بیآب و غذا و همدم رها ساخته، روزی نزد آنان بازگشت. آن هنگام اسماعیل جوان برومندی شده بود و همراه دیگر جوانان به چرای گوسفندان میپرداخت. اشک شوق از دیدگان پدر پیر سرازیر و قلبش از زیبایی فرزند لبریز شد ... در این هنگام فرمان پروردگار را یاد آورد و خطاب به اسماعیل گفت:

«ای پسرکم، در خواب دیده‌ام که تو را ذبح می‌کنم. بنگر که چه می‌اندیشی؟!»

اسماعیل تسلیم فرمان خدا میشود و به پدر میگوید: (یَا أَبَتِ افْعَلْ ما تُؤْمَرُ، سَتَجِدُنی إِنْ شاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرینَ)؛ «ای پدر، به هر چه مأمور شده‌ای عمل کن، اگر خدا بخواهد، مرا از شکیبایان خواهی یافت.»

چون هر دو تسلیم شدند و او را به پیشانی افکند، ما ندایش دادیم: ای ابراهیم، خوابت را به حقیقت پیوستی. و ما نیکوکاران را چنین پاداش می‌دهیم.» (۲)

پس درسهای سهگانه توحیدی از حضرت ابراهیم، اسماعیل و مادرش (علیهم السلام) عبارت‌اند از:

«توکّل و اعتماد به خداوند»، «تلاش برای به دست آوردن روزی» و «تسلیم در برابر فرمان خدا و صبر و بردباری در این راه» حال کدام یک از این سه درس را میتوان بر دیگری ترجیح داد؟ آیا موضع پدر را باید برتر شمرد که همسر و فرزندش را در سرزمین بی کشت وآب و بدون غذا و همدم رها میکند و سپس مأمور به بریدن سر فرزند میشود؟ یا موضع مادر را که در درّه‌ای برای یافتن آب و نجات فرزند از تشنگی، به کوشش و تلاش میپردازد؟ و یا موضع اسماعیل را، که در برابر فرمان خدا تسلیم میشود و میپذیرد که به دست پدر ذبح شود و به پدر اطمینان میدهد که: «مرا از شکیبایان خواهی یافت!»

به ظاهر موضع اسماعیل والاتر و برتر از اقدام پدر و مادر است، هرچند نمیتوان بهطور قطع و یقین، یکی را بر دیگری برتر شمرد، البته مسلّم است که همه آنها، درسهایی بزرگ وتوحیدیاند.

هفت درس از سعی مادر اسماعیل:

در این نوشتار، تنها به درسی میپردازیم که از «سعی» میتوان گرفت؛ و آن برگرفته از داستان هاجر، مادر اسماعیل است.

خداوند اراده کرد سعی هاجر را در یکی از بزرگترین فریضههای اسلامی؛ یعنی مناسک حج قرار دهد. اینجا است که به حجگزاران دستور می دهد: میان کوههای صفا و مروه، پای در جای پای مادر اسماعیل بگذارند و همچون او به سعی بپردازند تا یادمان سعی هاجر در مسعی، برای آیندگان ماندگار گردد.

سعی هاجر در آن روزگار، در کنار خانه خدا، در بردارنده درسهای توحیدی و سلوك الهی است. اکنون در حد و اندازه این نوشتار، به بیان برخی از این درسها

۱- همان، ص ۶۱

۲- صافات: ۱۰۵- ۱۰۲

ص: ۱۰

خواهیم پرداخت:

۱. سعی، یکی از منازل رحمت الهی

همانا رحمت پروردگار در هر زمان و مکان، بر انسان ها فرود میآیـد و هیچ زمان یا مکانی نیست که در آنجا رحمت خدا نباشد، اما رحمت پروردگار فرودگاه هایی دارد که از آنها به «منازل رحمت» یاد میشود. گرچه رحمت خـدا در هر جا و هر زمان وجود دارد، اما در منازل رحمت، بـدون حساب فرود میآیـد. کسیکه خواهان رحمت خـدا است، بایـد آن را در این منازل بیابد. بندگان آگاه و عارف، منازل رحمت را میشناسند؛ همانگونه که مردم بر خانه و فرزند خویش شناخت دارند. چنین بندگانی، منازل رحمت را رصد کرده و در آن به دنبال رحمت الهی هستند.

برخی از منازل زمانی رحمت، عبارتانـد از: شب جمعه، شب نیمه ماه شـعبان، روز عرفه، شب قدر، ماههای رمضان، رجب و شـعبان. درباره ماه رجب روایت شده که در این ماه، رحمت خداوند بسیار فرود میآید. به همین دلیل رجب را «رجب الأَصَبّ» می نامند.

از منازل مکانی رحمت می توان به: بیت الله الحرام، مسـجد رسول الله، مسـجد الأقصـی، حرم امام حسـین (ع) و دیگر مساجـد اشاره کرد.

همیچنن میتوان «دل شکسـتگی، گریه و خشوع» را از منازل روحی فرود رحمت الهی نام برد؛ چون این حالتهای روحانی، به رحمت خداونـد نزدیکترنـد. در این حالتها، دعای انسان اجابت می شود. در متون دینی آمده است: خداوند در دل های شکسـته جای دارد. دعا و تقوی نیز از منازل رحمت خدایند.

«سـعی» نیز از منازل رحمت است. کسـیکه روزی میخواهـد بایـد در بازار به سـعی و تلاش بپردازد. کسـیکه دانش میخواهد باید در مدرسه به دنبال آن تلاش کند. کسیکه درمان می خواهد باید به سراغ پزشک رود و ....

پس اگر انسـان برای روزی نکوشـد و از خـانه بیرون نرود، روزی بـه دسـتش نیایـد و اگر برای بـه دست آوردن دانش به مـدرسه و دانشگاه نرود، دانش فرا نمیگیرد.

مادر اسـماعیل میان درهای بود بیآب و علف که در آن، نه آبی یافت میشـد و نه انسانی. اما آنگاه که دید جان یگانهاش، اسـماعیل در خطر است، برای یـافتن آب کوشـید و هفت بـار فاصـله میان دو کوه صـفا و مروه را درنوردیـد. در این راه نه خسـتگی دیـد و نه سستی به خود راه داد. وقتی از سعی و کوشش نومید نشد، خداوند آب را روزی او گردانید.

۲. روزی نزد خدا است

گرچه کلیدِ روزی، سعی و تلاش است، اما روزی دهنده خداست و انسان باید به این دو حقیقت آگاه باشد. ممکن است خداوند از بنـدهاش کوشـش بخواهد و روزیاش را در غیر کوشـش قرار دهد تا بندهاش با پیمودن مسیر تلاش، تکامل یابد. همچنین میخواهد اعتماد بندگان به روزی دهندگی خدا از بین نرود و انسانها بدانند که خداوند روزی دهنده است.

پیامبر خـدا (ص) در مکه به مدتی طولانی، اسـلام را تبلیغ کرد. قریش را به دین خدا فراخواند. خود و یارانش از قریش ناملایمتهای فراوان تحمـل کردنـد. تـا آنجـا که خودش به طـائف رفت و اصـحاب را به حبشه فرسـتاد. امـا هنگـامیکه خداونـد اراده کرد اسـلام گسترش یابـد، گشایش را در یثرب (مـدینه) قرار داد. گشایش این دین نه در مکه بود، نه طائف و نه حبشه، بلکه فتـح اوّل در یثرب رخ داد.

هاجر نیز در این درّه خشک برای جستن آب هفت مرتبه سعی کرد؛ از صفا به

ص: ۱۱

مروه و از مروه به صفا. اما خداوند روزی او و فرزندش را در مسعی و میان صفا و مروه قرار نداد، بلکه این روزی در کنار درّه و نزدیک خانه خدا به او داده شد.

او وظیفه داشت برای آب سعی کند، اما خداوند آب را از زیر پای فرزندش جوشانید. هاجر باید میکوشید و در همین حال باید میدانست که سعی از ضرورت های زندگی انسان در دو ساحت «تشریع» و «تکوین» است. انسان نمیتواند از آن بینیاز باشد و نمیتوان دین را بدون سعی داشت. البته با تأسف باید گفت: سعی در زندگی انسان عاملی است گمراه کننده و آدمی را از خدا دور میکند؛ پس برای اینکه سعی و تلاش به عاملی برای گمراه سازی بدل نشود، خداوند گاه، روزی بندگانش را در مسیری غیر از تلاش انسانها قرار داد. در سعی هاجر و رسیدنش به روزی نیز چنین شد.

۳. توحید در سعی

سعی آدمی، برای چند چیز است؛ گاه برای دنیا است و گاه برای آخرت. انسانها گاه برای معاش میکوشند، گاه برای معاد. ممکن است انسانی در بازار کسب کند، به پیشه بازرگانی بپردازد و ازدواج کند. همچنین ممکن است نماز بگزارد، روزه بگیرد، خدا را یاد کند و حج انجام دهد. همه اینها «سعی» است.

آیا سمت و سوی انسان در نماز، روزه و حج، خدا است ولی در ازدواج، تلاش در بازار و بازرگانی، برای خویشتن است و توجه و مقصدش در روابط اجتماعی دیگران می باشند؟

چندگانگی سمت و سو، برای بسیاری شناخته شده است. این وضعیت موجب انحراف انسان ها از توحید می‌شود. اما در برابر، حالت «یگانگی مقصد» وجود دارد. همان که پدرمان ابراهیم (ع) از آن یاد کرد: (إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ حَنيفاً وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكينَ). (۱)

بر پایه یگانگی مقصد، انسان در هر حالتی که باشد؛ چه در مسجد، چه در بازار، خانه، مزرعه، جنگ یا صلح و در سختی و آسانی- سمت و سویش خداوند است و بس.

برخی از انسانها به هنگام سختی و دشواری، متوجه خدا میشوند. اما در روزهای خوشی و عافیت، روی به خود و دنیایشان میکنند. برخی دیگر در مسجد به خدا روی میکنند، اما آنگاه که به بازار میروند، دنیای خویش را مقصد خود می سازند. توحید آدمی، زمانی کامل میشود که در شادی و غم، سختی وآسانی، مسجد و بازار و ... سمت و سویش خدا باشد و بس. (۲)

۴. تلاش و سخن پاک

حرکت انسان بهسوی خدا، «سعی» است و «سخن پاکیزه». خداوند در قرآنکریم به این حقیقت اشاره میکند: (إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ) (۳)

هدف تقرّب جویی به خداوند، اخلاص، خشوع، تضرّع، دوستی و دشمنی، حبّ و بغض و ... سخنهای پاکیزهای هستند که به سوی خداوند بالا میروند.

چیزی که به سوی خداوند بالا رود، سخن پاکیزه است. اما آنچه که سخن پاکیزه را بالا میبرد، عمل صالح، یعنی همان «سعی» است. بنابر این، نمیتوان تلاش را از سخن پاکیزه جدا کرد. زیرا تلاش و سعی، بدون سخن پاکیزه، بی ارزش است و هرگز به سوی خدا بالا نمیرود؛ همچنانکه جدا کردن سخن

۱- من از روی اخلاص، پاکدلانه روی خود را به سوی کسی گردانیدم که آسمانها و زمین را پدید آورده است و من از مشرکان

نیستم انعام: ۷۹

۲- ممکن است این حالت از «توحید» باشد و ممکن است از «اخلاص». اگر وحدت مقصد به معنای آگاهی انسان به این حقیقت باشد که سرچشمه توان انسان برای کوشش خداوند است. یا اینکه در همه تلاش های انسان، سرچشمه روزی خداست، در این صورت روزی، شفا، پیروزی، دانش، هدایت و ... همه از سوی خداوند خواهند بود و انسان روی خود را در هر حالت و هر امری به سوی خدا می کند. این بخشی از توحید است. همچنین ممکن است وحدت مقصد انسان از اخلاص باشد. به این معنا که غایت بشر در هر ساحتی از عرصه های زنگی یک امر است و آن رضایت خداوند تبارک و تعالی. این همان اخلاص می باشد.

۳- از آن خداست. سخنان پاکیزه، به سوی او بالا می‌رود و عمل صالح آن را بالا می‌برد. فاطر: ۱۰

ص: ۱۲

پاکیزه از عمل صالح (سعی) درست نیست، چون در این صورت سخن پاکیزه در زمین میمانـد و به سوی خـدا نمیرود، برای اینکه عمل صالح سخن پاکیزه را بالا میبرد

؛ (وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ یَرْفَعُهُ).

نمیدانم درآن حالکه تشنگی داشت اسماعیل را تلف میکرد و هاجر جز رحمت خداوند برای برون رفت از این وضعیت چیزی نمی شناخت و در درّه ای خشک و بی‌آب، از صفا به مروه و بهعکس به دنبال آب میدوید، چه دعا و استغاثهای میکرد و در دلش چه میگذشت؟ نمی دانم چه دعا و تضرعی به سوی خدا داشت ... اما روشن پاسخ خداوند به دعا و استغاثه و سعی هاجر سریعتر بود و آب را در زیر پاهای اسماعیل جوشانید. هاجر پس از مستجاب شدن دعایش و از سوی دیگر با دیدن روشنی آب در زیر پای فرزند، چشمانش روشن شد و به سوی اسماعیل بازگشت.

از یک سو دیدگان هاجر به آب گوارا و سرد روشن شد و از دیگر سوی دیگر عقل و دلش گواهی داد که خداوند دعایش را اجابت کرده و او را یاری داده است. اما بیتردید دیدگان هاجر از یاری خداوند و پاسخ خدای بلندمرتبه به خواستهاش روشن تر شد. برای بانویی آگاه و عارف؛ مانند هاجر، چه چیزی روشنی بخشتر از اینکه خداوند در آن درّه خشک صدایش را بشنود و دعایش را اجابت نماید؟ در آن درهای که هیچ کس جز خداوند صدایش را نشنید و هیچ کس تلاش و کوشش فراوان او برای یافتن آب را نمیدید ... اما خداوند او را دید، صدایش را شنید و به او رحم کرد و دعایش را پذیرفت و گوارایی اجابت دعا را به وی چشانید.

ای مادر ما، هاجر! خداوند تو را بیامرد! تو در آن درّه خشک نه بستگانی داشتی و نه آب و غذایی. کسی نبود صدایت را بشنود و تو را ببیند ... اما در این وادی خدا را یافتی. به راستی که چه از دست دادی و چه به دست آوردی؟ آری، به گفته امام سجاد (ع): « [خداوندا!] کسی که تو را یافت چه چیزی را از دست داد؟!»

ای هاجر، چیزی را که از دست دادی بسیار اندک بود وآنچه بهدست آوردی، بسیار ارزشمند. امیدواریم که فرزندانت، در این دنیا، به مقداری از آنچه در آن درّه خشک دست یافتی، دست یابند.

۵. مبارک بودن سعی

سعی خالصانه، صادقانه و خیرخواهانه، از منازل رحمت الهی است. خداوند رحمت و برکات خود را پیوسته بر این منزل فرود میآورد و از چشمهای که در زیر پاهای اسماعیل جوشید، برای زائران خانه خود آبی با برکت و چشمهای گوارا قرار داد. این چشمه و مبارک بودن آب آن، از زمان ابراهیم تاکنون همچنان ادامه یافته است؛ بهطوریکه حاجیان ازآن مینوشند و بهآن تبرک می جویند ...

از پیامبر خدا (ص) روایت شده: «اگر آب زمزم به بیماری داده شود. شفا خواهد یافت. اگر به گرسنهای داده شود، سیر خواهد شد و اگر برای حاجتی بنوشد، خداوند آن حاجت را برآورده می سازد.» (۱)

مردم در گذشته از این آب مینوشیدند تا خداوند دانش و معرفت را به آنها عطا کند. (۲) مردم تا به امروز همچنان از این آب طلب شفا میکنند و به آن تبرک میجویند. چاه زمزم میلیون ها حاجی و عمره گزار را که به سوی خدا میآیند، همچنان سیراب می کند.

اما آنگاه که سعی، از نیت پاک، اخلاص و سخن پاکیزه جدا شود، به تنهایی نمی

۱- تفسیر الدر المنثور، ج ۳، ص ۲۲۱

۲- سفینه البحار، در ذیل ماده «زم»

ص: ۱۳

تواند این برکتهای بزرگ را به همراه داشته باشد. این برکت ها از سوی خداست، نه ساخته و پرداخته انسان. انسان نمیتواند با سعی و کوشش خود آفریننده این برکت ها باشد. خداوند در جایی که سعی را در کنار اخلاص و صداقت می بیند، برکت و رحمت خود را فرو می فرستد. سعی و تلاش بدون صداقت و اخلاص عقیم است. پس هرگاه این دو ویژگی (صداقت و اخلاص) همراه (سعی) شد، مبارك می شود. صداقت و اخلاص دو واژه پاکیزهای هستند که برای سعی انسان برکت میآورند. برکت یک کار، به اندازه آن کار نیست. خداوند در مدینه مسجدی را بر پایه تقوا و پرهیزکاری بنا کرد. هرچند این مسجد با گل و تنه درخت خرما و ... ساخته شد، اما از همان زمان تا به امروز برای مسلمانان سرچشمه خیر و برکت های فراوان بوده و هست. پادشاهان و سلاطین مسجدهای بزرگی ساخته و برای آن هزینههای گزاف پرداختهاند، اما از آنها جز ویرانه هایی بر جای نمانده است. آیا مسجد عباسی ها در سامرا را دیدهای؟ آیا ...؟

۶. تکریم

انسانهای زیادی در زندگی خود تلاشها کردهاند، اما خداوند سعی این بانوی صالح در درّه خشك و بیکشت را بر میگزیند و آن را از مناسک حج قرار میدهد. این سعی چقدر ارزشمند است که خداوند آنرا برجسته میکند و از مناسک حج قرار میشمارد؟

هر چند ما ارزش این سعی را نمیدانیم، اما آگاهیم که برگزیدنهای الهی، بر پایه سنتها، قواعد و محاسبه است. ما از این سنت ها و ... جز اندك، چیزی نمیدانیم.

هاجرکنیز بود، امّ ولدِ ابراهیم. در ارزشگذاریهای رایج، چنین بانویی جایگاهی ندارد. سعی و تلاش او نیز در برتری دادنها و امتیاز بندیها، در اولویت نیست، اما خداوند برای این سعی حساب دیگری قرار داد. ارزشگذاریهای خداوند با انسانها تفاوت دارد، به همین دلیل خداوند این کنیز را تکریم میکند و سعی وی را بخشی از مناسک حج و عمره قرار می دهد. خداوند به پیامبران و اولیای خود فرمان میدهد راه این بانوی صالح و شایسته را بروند و پای خود را در میان دو کوه صفا و مروه بر جای پای هاجر بگذارند.

این همه تکریم برای زنی است که خداوند هزاران سال پیش، او را در این درّه بیکشت آزمود. این بانو در دره بیکشت برای یافتن آب از صفا به مروه رفت و از مروه به صفا بازگشت. در این تلاش خود، به حکم خداوند راضی بود و او را میخواند و از او کمک میخواست. هرچند کسی سعی او را ندید، اما خداوند ناظر آن بود و دعایش را مستجاب کرد. خداوند این زن صالح را گرامی داشت و با قرار دادن سعی میان صفا و مروه در مناسک حج، تلاش وی را ماندگار کرد تا به مردم بیاموزد که معیارهای ارزشگذاری وبرتری دادنها نزد خداوند بهگونه دیگری است. معیارهای خداوند باآنچه در میان مردم معیار ارزشگذاری است، تفاوت دارد؛ چه بسا کاری از نگاه بشر بیارزش باشد اما خداوند آنرا بالا ببرد. چه بسا که کاری از نگاه مردم بسیار بزرگ باشد اما خداوند آن را ناچیز بشمارد.

۷. نا امید نشدن

نا امید نشدن هاجر در درّهای خشک و بیکشت شگفت آور است. خستگی توان او برای تلاش و سعی را از بین نبرد. امید به تهیه آب از دل او بیرون نرفت.

در روایت آمده است: هاجر در درّه بیآب و علف با صدای بلند درخواست کمك کرد، اما کسی به او پاسخ نداد. وی برای یافتن آب، هفت بار میان صفا و مروه به سعی پرداخت، اما نومیدی به دل او راه نیافت و خستگی او را از این راه بازنداشت. سرانجام در

ص: ۱۴

هفتمین دور از سعیاش، درست زمانی که بالای کوه مروه بود، آب را دید که در زیر پای فرزند دلبندش در نزدیکی کعبه میجوشد. اگر رابطه هاجر با خداونـد قطع بود، نمیتوانست این پایـداری را از خود به نمایش بگـذارد. به یقین نا امیدی و خسـتگی او را از پای در میآورد. آری، ایمان به خداونـد، اطمینان به رحمت الهی و امیـد فراوان به یاری خـدا موجب میشود که روح مقاومت، پایداری و ثابت قدمی در انسان دمیده شود.

توکّلِ بالا و زیاد هاجر به خداونـد شـگفت آور است! چون پس از جـدا شـدن ابراهیم از او و فرزندش اسـماعیل، هاجر پذیرفت که همراه کودکش در آن درّه بمانند. همچنین امید این زن به رحمت خداوند شـگفتآور است؛ چون در سعی و تلاش خود نا امید نشد تا اینکه دید در کنار خانه خدا، آب از زیر پاهای اسماعیل میجوشد!

این قدرت، مقاومت، پایداری و ثبات، تنها زمانی به دست میآیدکه انسان به خداوند ایمان داشته باشد. در جهان هستی، عاملی چون ایمان به خدا سراغ نداریم که بتواند این توان، پایداری و مقاومت را به انسان بدهد.

فلسفه سعی:

سعی، شرط به دست آوردن روزی است. آدمی به چیزی دست نمییابد جز با سعی و کوشش از راه وسیله و اسبابش.

پس هر چیزی را بایـد بـا وسـیله و از راه اسـبابش به دست آورد. انسان مریض شـفای خود را از راه پزشك و دارو به دست میآورد؛ همچنانکه طالب روزی، با کار و تلاش به روزی میرسـد. دانش آموز با رفتن به مـدرسه کسب دانش میکنـد و ... آخرت را هم باید تنها با سعی در این دنیا کسب کرد و این یکی از سنتهای ثابت خداوند در دنیا است.

اما درآخرت چنین نیست؛ انسان در بهشت بدون سعی به هرآنچه بخواهد، میرسد؛ چون میوهها در بهشت در دسترس است؛ « قُطُوفُهَا دانِیَهٔ» (۱)

. قرآنکریم بهشت را اینگونه توصیف میکند:

-- (وَ لَکُمْ فیها ما تَشْتَهی أَنْفُسُکُمْ وَ لَکُمْ فِیهَا مَا تَدَّعُونَ). (۲)

«و هر چه دلتان بخواهد، در بهشت برای شما فراهم است و هر چه در آن جا خواستار باشید خواهید داشت.»

- (... وَ فاکِهَهٍٔ مِمَّا یَتَخَیَّرُونَ). (۳) «... و میوه از هر چه اختیار کنند.»

پس در دنیا باید تلاش کرد؛ هم برای دنیا، هم برای آخرت. شاید کسی بپرسد:

چرا دنیا خانه تلاش است، آیا تنها با کوشش میتوان به رزق و روزی رسید؟

در پاسخ چنین پرسشـی میتوان گفت: پلههای ترقّی و تکامل انسان در این دنیا، تنها در ابتلا و سـختی است و انسان در دنیا و آخرت به کمال نمیرسـد جز با «ابتلا» و ابتلا تنها با گـذر از شـهوتها، فتنهها و امور فریبنده دنیایی محقّق میشود. بدیهی است عبور از اینگونه امور، آدمی را به کمال می رساند و سقوط در شهوت و فتنهها او را از مسیر کمال منحرف میسازد.

بـا عبور از این راه و از میـان شـهوتهای نفسـانی و نیز بـا پشت سرگذاشـتن فتنههـا و امور فریبنـده دنیـایی است که انسانهـا به تکـامل میرسند. اگر کسی در این مسیر گرفتار هوای نفس، فتنهها و امور فریبنده شود، گرفتار سقوط و بازماندن از مسیر تکامل خواهد شد. چنین آزمایشی از فرشتگان و نیز حیوانات خواسته نشده و به همین دلیل است که

۱- الحاقه: ۲۳

۲- فصلت: ۳۱

۳- واقعه: ۲۰

ص: ۱۵

اگر انسانی این مسیر را بدون لغزش بپیماید و از میان شهوتها و فتنهها به سلامت عبور کند، والاتر از فرشتگان است. اما در صورت لغزش گامهای او در این صراط، از حیوان نیز پستتر میشود. خداوند سقوط کنندگان در این عبور را از چارپایان گمراه تر می‌داند: (أُولئِکَ کَالأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ ...) (۱)

در سوره فرقان نیز می فرماید: (إِنْ هُمْ إِلَّا کَالأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِیلًا). (۲)

پس، اگر انسان در خانه یا غاری انزوا پیشه کند و مشغول عبادت شود، در متن جامعه نباشد و با مردم زندگی نکند، با فریبندهها وفتنهها روبهرو نشود و غریزههای وانهاده خدا در او، با عوامل تحریک کننده روبهرو نشوند، او هرگز به کمال انسانی نرسد. به همین دلیل خداوند سعی را شرط روزی در این دنیا قرار داد؛ چرا که تکامل انسان تنها از راه سعی به دست میآید. اگر سعی نباشد، انسان به جای رسیدن به کمال، سقوط میکند.

خداوند همه سببهای لازم برای عبور بدون لغزش را فراهم کرده و عقل را ابزار هدایت باطنی و پیامبران را ابزار هدایت بیرونی قرار داده است. به انسان اختیار داد تا راه هدایت را برگزیند یا راه گمراهی را. در قرآن کریم این حقیقت بیان شده است: (إِنَّا هَدَیْناهُ السَّبِیلَ إِمَّا شاکِراً وَ إِمَّا کَفُوراً) (۳)

در سوره عبس فرمود: (ثُمَّ السَّبِیلَ یَسَّرَهُ). (۴)

سعی، از منازل رحمت خداوند

خداوند متعال، برای رحمتش منازل وجایگاههایی را مشخص کرده است. پس برای رسیدن به رحمت پروردگار، باید به سراغ این منازل رفت و رسیدن به رحمت خدا کلیدهایی داردکه طالب رحمت باید آنها را در اختیار داشته باشد و از ابواب و درهای رحمت به منازل رحمت راه یابد. این موضوع یکی از دروازههای معرفت است و به دلیل گسترده بودنش، به آن نمی پردازیم و وارد بحث «سعی» میشویم که آن، از بزرگترین منازل رحمت خداوندی است.

بیگمان، روزی دهنده خدا است، اما- همانگونه که گذشت- سعی از درهای به دست آوردن روزی و رحمت الهی است. پس کسی که روزی بخواهد باید به بازار رود و کسی که به دنبال درمان مریضیاش باشد باید خود را به پزشک نشان دهد. جویای دانش نیز باید پای درس استاد و معلم بنشیند و در مدرسه و دانشگاه حضور یابد و آن که خواهان پیروزی بر دشمن است، باید در خود آمادگی ایجاد کند و برای این پیروزی طرح و برنامه بریزد.

اما باید به این حقیقت توجه داشته باشد که روزی دهنده خدا است؛ همانگونه که شفا دهنده خداست و دانش و پیروزی را خدا می دهد. در این میان، بازار، پزشک، مدرسه، برنامهریزی و آماده شدن برای جنگ، کلیدهای هستند برای دستیابی به روزی، شفا، دانش، پیروزی و ...

همچنین کلید آمرزش، بهشت و نعمتهای آن، «سعی» است. کسی بدون سعی، به خواستههای دنیایی و آخرتی دست نمییابد. این از سنتهای تغییرناپذیر الهی است که کلید رحمت خویش در دنیا و آخرت را «سعی» قرار داد.

این کلام خدا استکه انسان بیتلاش وسعی بهھیچ یک از روزیها نمیرسد؛ (وَ أَنْ لَیْسَ لِلإِنْسانِ إِلَّا مَا سَعَی). (۵)

۱- «آنان همانند چهارپایان بلکه گمراه‌ترند.» اعراف: ۱۷۹

۲- «آنان جز مانند ستوران نیستند، بلکه گمراه‌ترند.» فرقان: ۴۴

۳- «ما راه را بدو نمودیم یا سپاسگزار خواهد بود و یا ناسپاسگزار.» انسان: ۳

۴- «سپس راه را بر او آسان گردانید.» عبس: ۲۰

۵- و اینکه برای انسان جز حاصل تلاش او نیست. حج: ۳۹

ص: ۱۶

جلوه های تربیتی مناسک حج

حاج بی بی نادران

چکیده

بهرهمند شدن از اسرار و حکمتهای فراوان حج، نیازمند آن است که جانهای تشنه، از زمزم معارف ناب و حقایق پاک آن سیراب شوند و با انجام اعمال آن، بهره معنوی بیشتری کسب کنند.

بایسته است که زائر:

با «نیت» خالص- که همان نزدیکی بنده به خدا و توبه از گناهان و لغزشها است- اعمال خود را آغاز کند.

جامه «احرام»، که همان جامه طاعت و بندگی خدا است بر تن پوشد.

«تلبیه»، این سرود عشق و آهنگ شور انگیز را- که از شنیدن و گفتنش دل فرو می ریزد و تن می لرزد و سیلاب اشک از دیدگان سرازیر میگردد- سر دهد.

به «طواف» پیرامون کعبه بپردازد.

«نماز طواف» را که نشانه کمال علاقه و منتهای محبّت است، در پشت مقام بگزارد و بینی شیطان را به خاک بمالد.

با «سعی» میان صفا و مروه، آثار عبودیت و بندگی را در خود بنمایاند.

با «وقوف» در عرفات، نشست معارفهای میان خود و خدا برگزار کند و بر درجه عرفان و محبتش نسبت به پروردگار بیفزاید.

«وقوف» در وادی منا کند و آرزوها و تصمیم های خود را محقّق سازد.

در «رمی جمرات» متوجه باشد که نهآن «جمره» شیطان است و نه این «سنگ زدن»، رمی شیطان! بلکه این رمز و نمونهای است از آن. روشن است که شیطان هرگز با سنگ طرد نمیشود و تنها راه طرد و در امان ماندن از آسیبهای وی، پناه بردن به خداست.

آری، سنگ زدن به جمرهها، رمز و نشانهای است از رمی دیو درون و بیرون.

در «قربانی» حنجره هوا و زیاده خواهی را ذبح باید کرد.

سرانجام، با «حلق» و تراشیدن سر، باید عیبهای بیرونی و درونی را زدود.

پس زائر باید با انجام صحیح مناک حج، فکرش را متحوّل کند، به تزکیه روح بپردازد و بدیها را از خود دور سازد و به سوی کمال سیر نماید.

مقدمه:

زائر خانه خدا، بنده برگزیدهای است که خداوند توفیق و عنایتش را شامل حالش کرده و در حرم خود به میهمانیاش پذیرفته است. پس هرکسی را یارای آن نیست که از این نعمت بزرگ برخوردار گردد.

اکنون با توجه به اهداف عالی و مهمیکه در حج وجود دارد، مقتضی است زائر بار سفر را ببندد و این سیر عجیب آسمانی را علاوه بر عالم جسم، در عالم نفس نیز آغاز کند و به موازات حجّ «بدن»، حجّ «روح» را هم محقّق سازد و همانگونه که مراقب آداب ظاهری و شرایط صحّت آن است، با دقّت بیشتری مواظب حالات باطنی و روحی و شرایط مقبولیت آن نیز باشد و با آمادگی کامل حرکت کند.

ص: ۱۷

نیت؛ وسیله قرب بنده به ساحت قدس مولا

«إِذَا أَرَدْتَ الْحَجَّ فَجَرِّدْ قَلْبَکَ لِلَّهِ تَعَالَی مِنْ کُلِّ شَاغِلٍ ...». (۱)

«چون اراده حج کردی، دل را از هر آنچه که از خدا باز میدارد، عاری ساز.»

زائر بیت الله بایـد پیش از هر کاری، به آماده سازی قلب و اصـلاح نیت بپردازد. اگر چه در گذشـته نیتهای دیگری داشـته و هواهای دیگر در سـرش پروران‌ـده، لیکن اکنون همه را به فراموشـی بسـپارد و همچنان خـدا را یاد کند که این عمل (حج یا عمره) تنها برای خداست و قصد و نیت در هر عملی، روح و ملاک ارزش و اعتبار آن را تشکیل می دهد.

پیامبرخدا (ص) فرمودند: «

إِنَّمَا الأَعْمَالُ بِالنِّیَّاتِ ...». (۲)

ارزش اعمال انسان منوط به نیت و هدفی است که مد نظر دارد.

پس حاجی باید در حجّش، غیر خدا را دخالت ندهد و حرکت و اقدامش تنها برای خدا باشد و هیچ غرضی از اغراض دنیایی را در آن داخـل نکنـد و انگیزهـای جز امتثـال امر الهی نداشـته باشـد و نهایت احتیاط را به کار گیردکه در خفایای دلش نیت دیگری راه نیابد. (۳)

مهم آن است که زائر بداند کجا می رود، دعوت چه کسی را اجابت میکند، میهمان کیست و آداب این میهمانی چیست و نیز بداند هر خودخواهی و خودبینی، با خدا خواهی مخالف است و با هجرت تضاد دارد و بر معنویت حج نقص وارد میسازد. (۴)

حقیقت نیت، همان قُرب بنده به ساحت قدس مولاست که بدون انبعاث روح و سیر ملکوتی آن، حاصل نمیشود و حجگزار و معتمر باید متخلّق به اخلاق الهی شود و از هدف نهایی خود در زندگی- که میل به رضا و لقای خداوند است- غافل نباشد و تنها به قصـد امتثال امر خالقِ یکتا به این میدان وارد شود که چنین نیتی او را از اسارت به آزادی، از محدودیت به بی نهایت و از باطل به حقیقت رهنمون میشود و هرکس با انـدک تأمّل در حال خود، پی به صـلاح و فساد نیت خویش می‌برد؛ (بَلِ الإِنْسانُ عَلی نَفْسِهِ بَصـیرَةٌ، وَ لَوْ أَلْقی مَعاذیرَهُ)؛ (۵) «بلکه انسان خود بر نفس خویشتن بیناست، هر چند دست به عذر تراشی زند.»

در این سـفر آدمی میفهمـد که آیا محرّکش خـداست یا بخشـی از آن و بلکه همهاش مربوط به خواسـتههای نفسانی است. نخستین چیزی که بر هر انسـان دارای تکلیف، در هر عبـادتی لازم و واجب است، اصـلاح نیت و اخلاص صادقـانه است و بایـد دلش را از صفات حیوانی و شـیطانی منزه سازد و از لوث خودبینی و از هرچه غیر رضای خـداست پاک گردانـد و قصـد و نیت خود را خالص کند تا متوجه حضرت باری تعالی شود و بداند که تنها دلهای پاک لایق نظر و توجّه خدا و الطاف و عنایات خاص حضرت احدیت است.

حجگزار هرگاه قصد و نیت خود را خالص کرد و متوجّه حضرت باری تعالی شد، میتواند قدم در وادی شوق و محبّت الهی بگذارد و شهود و لقای او را در سر بپروراند و خود را مهیای حضور کند.

از رهگـذر نیت است که اعمـال آدمی سـنجش و ارزیـابی میشود و معیـار پاداش و کیفر انسانها در روز قیامت، نیت سالم و خـدایی است. پاداش نیک، در ادای مناسک حـج؛ مانند دیگر عبادات، از آنِ کسانی است که اعمال خود را با نیتی خالص به جا آورند ...؛ (۶) «

اللَّهُمَّ طَهِّرْ قَلْبِی مِنَ النِّفَاقِ وَ عَمَلِی مِنَ الرِّیَاءِ». (۷)

احرام؛ مُحرم شدن برای مَحرم شدن؛

(الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُوماتٌ، فَمَنْ فَرَضَ فیهِنَّ الْحَج ...). (۸)

«حجّ در ماههای معینی است. پس هر کس در این (ماه) ها، حجّ را (بر خود) واجب گرداند،

۱- مصابح الشریعه، ص ۴۷

۲- مستدرک الوسائل: ج ۱، ص ۹۰

۳- معراج السعاده: ص ۸۵۴

۴- پیام امام خمینی قدس سره

۵- قیامت: ۱۵- ۱۴

۶- در حریم کعبه: ص ۱۴

۷- بحار الانوار، ج ۹۵، ص ۹۵

۸- بقره: ۱۹۷

ص: ۱۸

(بدانـد که) در اثنای حجّ، همبستری و گناه و جـدال (روا) نیست، و هر کار نیکی انجام می‌دهیـد، خـدا آن را می‌دانـد و برای خود توشه برگیرید که در حقیقت، بهترین توشه، پرهیزگاری است، و ای خردمندان، از من پروا کنید.»

احرام، نشانه تسلیم و صلح و نمادی از شکوه بندگی و رقّیت است. لباس تقوی و طاعت و نیز جامه تواضع و فروتنی است.

مُحرمیکه دلداده حرم است و در سر سودای محرمیت دارد و میخواهد در حریم دوست وارد شود، در میقات باید خود را پیراسته از جامههای عـادی و لباسهای دنیوی کنـد و خویشـتن را از وابسـتگی و دلبسـتگی به لباسـهای ظاهری برهانـد و به لباس احرام بیاراید سزاوار است مُجّدانه تلاش نماید که نیت خود را برای نائل شدن به صاحب حرم و وصال باری تعالی خالص گرداند. حضرت فاطمه (س) می‌فرماید:

«مَنْ أَصْعَدَ إِلَی اللَّهِ خَالِصَ عِبَادَتِهِ أَهْبَطَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَیْهِ أَفْضَلَ مَصْلَحَتِهِ». (۱)

«هرکس بهسوی خدا خالص‌ترین عبادتش را بفرستد خداوند برای او بزرگترین مصلحتش را فرو می‌فرستد.»

وبه هنگـام خروج از جامه‌هـای دوخته به یـاد سـخنان گهربار امام سـجاد (ع) بیفتـد که به شـبلی فرمودنـد: «آنگاه که به میقات فرود آمـدی و جامه‌هـایت را در آورده، غسـل احرام کردی و خواسـتی لبـاس احرام بپوشـی، آیـا چنیـن نیـت کردی که لبـاس گنـاه را از خویشـتن دور گردانی و جـامه اطاعت خداونـد را در بر کنی؟ و آن هنگام که جامه‌های دوخته را از تن بیرون می‌آوردی، آیا قصـد کردی که از ریا و نفاق و امور شبه‌ناک نیز به درآیی؟ که اگر چنین نکنی به راستی آداب میقات را به جا نیاورده‌ای؟» (۲)

و این نیت پاک و ناب را بایـد برای همیشه اسـتمرار بخشـید. چنین نباشـد که محصور در همین زمانها باشد. حج گزار باید به هنگام پوشیدن احرام، قصد کند هرچه را خدا بر وی حرام کرده، او نیز بر خود حرام کند، گرچه بعضی از امور تنها در حال احرام و بهطور موقّت بر انسان حرام است؛ مانند نگاه کردن به آینه، صیدکردن، کندن مو و ... لیکن برخی امور حرام همیشگی است و از این امور، ترک همه معاصی در همه حال و بیرون کردن جامه گناه برای همیشه است.

آری، احرام در میقات بدین معناست که: خدایا! تعهّد می‌کنم که همه محرّمات را بر خود حرام و برای همیشه آنها را ترک کنم.

در این مرحله عبور، آدمی می‌خواهـد وارد صـحنه‌ای نو وتـازه شود و لباس‌هایی که مظهر فخر فروشـی و تکبّر است با دست و اراده خود از تن بـدر کرده، مهیـای پـذیرش لباس احرام شود که این تحوّل بایـد از صورت بیرون رفته به سـیرت بـدل گردد و از سـلوک آدمی شود و جـان و دل را از آن علایـق دنیوی تهی سازد و تن را با دو تکه پوشاک نـدوخته- که نشانی از طرح و رنگ و نقشه بر آن نیست و لباس عشق و صفا است- بپوشاند و متوجه باشد که دیگر آن «من» گذشته نیستم، بلکه میهمان مخصوص رب العالمین.

حال ای زائرِ حرم الهی، تعویض لباس کافی نیست، بلکه باید دل را هم تغییر دهی و عوض کنی و با قلبی صاف و روحی بی آلایش به ملاقات آن عزیز بشتابی.

تلبیه؛ پاسخ مثبت به ندای الهی

اگر سرّ و معنای لبیک را بدانیم و با علم و آگاهی آن را سر دهیم، احراممان معنا و روح میگیرد و اگر با این حال مُحرم شویم مَحرَم میشویم و این دگرگون شدن لباس و

۱- بحارالانوار: ج ۶۷، ص ۲۵۰

۲- مستدرک‌الوسائل، ج ۱۰، ص ۱۶۶

ص: ۱۹

مکان، موجب دگرگون شدن روح و جان میشود.

لبیک، تکرار به پاداشتن مخلصانه و بی‌شائبه است؛

آری، امر تو را، دعوت تو را به پا می‌دارم، با اخلاص و بی هیچ شائبه‌ای اجابتت می‌کنم. هر چه بفرمایی. آری، قربانی شو. آری، یا به جایش قربانی کن. از شیطان و شیطان‌ها و شیطنت‌ها دور شو. آری ...

برای برداشتن نخستین گام در زیارت، «لبیک» بگو، ولی نه همچون نیت که در درون و دل است، بلکه آشکارا و با فریاد به ندای وحی پاسخ مثبت ده و اجابت دعوت الهی کن و با گفتن لبیک، با خدا عهد ببند که از این پس جز به طاعت او زبان نگشایی و زبان خود را بر همه گناهان ببندی و تکرار آن در هر فراز و فرود برای آن است که هر لحظه، آن عهد الهی خود را تجدید کنی.

امام صادق (ع) فرمود:

«وَ لَبِّ بِمَعْنَی إِجَابَةٍ صَادِقَةٍ صَافِيَةٍ خَالِصَةٍ زَاكِيَةٍ لِلَّهِ سُبْحَانَهُ فِی دَعْوَتِکَ مُتَمَسِّکاً بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَی» (۱)

«آن‌گاه به عنوان یک اجابت صادقانه، خالص، بی‌پیرایه و صاف از دعوت خدا، لبیک گویان به دستگیره محکم الهی چنگ بزن.»

تلبیه، نوعی مناجات و گفتگو با خداست، در این حال، انسان خود را از قید و بندهای مادی خلاص می‌کند و دست ردّ به سینه نامحرمان می‌زند و هم آوا با دیگران، ندای بندگی و اطاعت و سرود اتصال و بازگشت سرمی‌دهد و خود را در پناه عنایت و لطف حضرت حق قرار می‌دهد و از پروردگار بزرگ توفیق می‌خواهد که همچون محرمان حقیقی مکرم حق شود. هرکس به راز و رمز و معنای

«لَبَّيْکَ اللَّهُمَّ لَبَّيْکَ ...»

پی‌ببرد، حلاوتی می‌یابد که بیش از تصویر و اندیشه است و این آهنگ شفا بخش، هر چه بیشتر تکرار شود، حلاوت مخصوص آن، در جان آدمی راسختر و عمیقتر می‌گردد و بر شادابی و لطافت روح می‌افزایند؛ «لبیکهای مکرر از کسانی حقیقت دارد که ندای حق را به گوش جان شنیده و به دعوت اللَّه تعالی به اسم جامع جواب می‌دهند. مسأله، مسأله حضور در محضر است و مشاهده جمال محبوب.» (۲)

تلبیه، آهنگی است شورانگیز که از گفتن و شنیدنش هیبتی عجیب سراپای انسان را فرا می‌گیرد. دل فرو می‌ریزد و بدن می‌لرزد و سیلاب اشک از دیدگان سرازیر می‌شود. خود را میهمان دعوت شده حضرت اکرم الأکرمین و محبوب فرشتگان مقرّب ربّ العالمین میبیند که به استقبال تازه وارد آمده‌اند و به او خوشآمد می‌گویند. در این هنگام است که حالتی روحانی و شوری الهی در آدمی پدید می‌آید و ازعمق جان می‌گوید:

«لَبَّيْکَ، اللَّهُمَّ لَبَّيْکَ، لَبَّيْکَ لَا شَرِيکَ لَکَ لَبَّيْکَ، إِنَّ الْحَمْدَ وَ النِّعْمَةَ لَکَ وَ الْمُلْکَ، لَا شَرِيکَ لَکَ لَبَّيْکَ لَبَّيْکَ»

. لبیک، به معنای اجابت مکرر و اطاعت مؤکد است؛ یعنی «آری، ای پروردگار من. آماده برای خدمتم. بله، ای خالق و رازق من، ایستاده در حضورم.» حجگزار نباید به گفتن چند ذکر خشک و خالی اکتفا کند و به معنا و باطن آنها توجه نداشته باشد. همچنین حال او نباید دراین زمان، با اوقات دیگر یکسان باشد. بلکه او همواره باید متوجه آفریدگار خود باشد و خود را در محضر او مشاهده کند؛

«أَ لَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ يَرى». (۳)

و هنگامی که تلبیه می‌گوید، به خود بباوراند که در حال گفت وگو و مناجات با خداست و به دعوت میهمانی او پاسخ می‌دهد. بنابر این، اگر خشوع و خضوع و حضور قلب

۱- مستدرک‌الوسائل، ج ۱۰، ص ۱۷۲؛ المحجّة البیضاء، ج ۲، ص ۲۰۷

۲- صحیفه امام، ج ۱۹، ص ۲۲

۳- علق: ۱۴

ص: ۲۰

را رعایت نکند و از موقعیت خود غافل بماند، ممکن است حضرت سبحان، از او روی برگرداند و به ندای او پاسخ ندهد یا پاسخ ردّ بدهد. باید میان خوف و رجا، سرگشته و مردّد باشد و بداند احرام و تلبیه، اجابت ندای خداوند است و باید به قبول شدن آن امیدوار شود؛ چون فضل و کرم الهی بسیار است و از ردّ شدن آن ترسناک و از قدرت و قوت خود نومید و بیزار باشد.

روایت است که حضرت علی بن الحسین (ع) چون احرام بست و بر مرکب سوار شد، رخسارش زرد گشت و لرزه بر وی افتاد و نتوانست تلبیه گوید. پرسیدند: چرا لبیک نمی‌گویی؟ فرمود: می‌ترسم که پروردگارم گوید:

«لَا لَبَّیْکَ وَ لَا سَعْدَیْکَ!»

پس چون تلبیه گفت بیهوش شد و از مرکب افتاد و پیوسته این حال وی را فرا می‌گرفت تا از حج فارغ گردید. (۱)

و از ائمه (علیهم السلام) نقل شده، هرکس با مال شبههناک حج گزارد و با آن حال لبیک گوید، پروردگار ندا دهد:

«لَا لَبَّیْکَ وَ لَا سَعْدَیْکَ حَتّی تَرُدَّ مَا فِی یَدَیکَ». (۲)

آنکه با مال غیر حلال، به حج رود وسپس لبیک گوید، خداوند عزّ وجلّ در پاسخش گوید:

«لَا لَبَّیْکَ ...» یعنی خیر، قبولت نمی‌کنیم و حَجَّت را نمی‌پذیریم، تا آنچه از مال حرام بهدست آورده‌ای به صاحبانش برگردانی.

تلبیه، ترنّم عاشقانه‌ای است که از حنجره طائر گلشن قدسی و روح انسانی بر می‌خیزد که پاسخ به ندای سروش غیبی و دعوت کننده آسمانی باشد. پس بیایید ای اخوان الصفا و ای رازداران با وفا و ای مشتاقان دیدار و لقا، بیایید با قلبی لبریز از صدق و صفا و خالی از نفاق و ریا و بخل و خودپسندی به این ندای آسمانی پاسخ گویید.

«هنگامی که صدای حاجیان به تلبیه در میقات بلند می‌شود و ندای حق تعالی را که فرمود:

«وَ أَذِّنْ فِی النَّاسِ بِالْحَجِّ یَأْتُوکَ رِجالًا ...»

پاسخ دهند. لبیک گویان باید فریاد خلق به هنگام نفخه صور و حشر اموات از قبور و ازدحام آن‌ها در عرصات قیامت را به یاد آورند؛ آن لحظه را که به ندای حق پاسخ می‌دهند و به دو دسته مقرّب و مبغوض، یا مقبول و مردود تقسیم می‌شوند و همه آن‌ها در آغاز، میان خوف و رجا مردّد بوده‌اند؛ همان گونه که حج‌گزار در میقات مردّد است که آیا برای او میسّر خواهد شد که حج را تمام کند یا نه؟ و آیا او پذیرفته می‌شود یا نه؟» (۳)

پس سرّ تلبیه، این آهنگ روح افزای آسمانی که در موسم حجّ از حلقوم میلیون‌ها عاشق دلباخته حق و دل‌های موّاج از محبّت ربّ بر می آید، زبان به حق و طاعت گشودن و از گفتار باطل و معصیت رستن است؛ آن هم نه تنها در محدوده زمانی حج و عمره، بلکه برای همیشه.

طواف؛ گردش پیرامون محبوب ازلی

طواف خانه خدا، از زیباترین و پر جاذبهترین اعمال و مناسک حج است. عاشقان و دلباختگان حریم کبریایی، با پشت سر گذاشتن فرسنگ ها راه، خود را به مکه؛ حرم امن الهی میرسانند و چونان انسان تشنهای که دسترسی به آب را نزدیک میبینند، در انتظار رسیدن به مسجد الحرام و کعبه معظمه، لحظه شماری میکنند. امام صادق (ع) فرمود:

«وَطُفْ بِقَلْبِکَ مَعَالْمَلَائِکَةِ حَوْلَ الْعَرْشِ کَطَوَافِکَ مَعَ الْمُسْلِمِینَ بِنَفْسِکَ حَوْلَالْبَیْت ...». (۴)

۱- المحجه البیضاء: ج ۲، ص ۱۰۲

۲- همان

۳- المحجه البیضاء: ج ۲، ص ۲۰۱

۴- بحارالأنوار، ج ۹۶، ص ۱۲۴؛ مصباح الشریعه، ص ۴۷

ص: ۲۱

«همان گونه که با بدن- در میان مردم- بر گرد کعبه میچرخی، با قلب خود؛ یعنی در میان فرشتگان، عرش خدا را طواف کن.»

طواف، پیرامون چیزی چرخیدن است و این عمل، علامت کمال علاقه و نشانه منتهای محبّت است تا آنجا که خود را فدای محبوب میسازد و بلا گردان او میشود؛ آنچنان که پروانه عاشق شمع، آن قدر برگِرد شمع میچرخد و میگردد تا عاقبت خود را با بال و پری سوخته به پای شمع می افکند.

میهمان حضرت باری تعالی باید به اسرار حج آشنا شود و نیز به سرّ طواف توجه کند و بعد از ورود به مسجد الحرام بداند پیرامون مکانی میچرخد که پیامبران، از حضرت آدم تا خاتم- صلوات الله علیهم اجمعین- وحضرات ائمه معصوم (علیهم السلام) با حال خشیت وانکسار پیرامون آن میچرخیدند. «و [زائر] چون طواف آغاز نماید، دل خود را از تعظیم و محبّت و خوف و رجا لبریز سازد و بداند که در حال طواف، شبیه است به فرشتگان مقرّب که پیوسته در گرد عرش اعظم به طواف مشغولاند و بداند که مقصود کلّی، طواف دل است به یاد پروردگار خانه. پس طواف را به یاد او آغاز کند و پایان ببرد. آری، روح طواف و حقیقت آن، طواف دل است در حضرت ربوبیت و خانه مثالی، ظاهری است در عالم جسمانی» (۱)

طواف کننده باید بداند آنگاهکه به طواف کعبه مشغول است، به فرشتگانی میماند که گرد عرش خدا حلقه زدهاند و برآن طواف میکنند و بداند که هدف از طوافِ جسم به گِرد کعبه، آن است که قلبش به ذکر خدا بپردازد و همان طور که طواف را از کعبه شروع کرده و در کعبه به پایان می برد، انجام و آغاز هرکاری نیز باید با یاد خدا باشد. انسان موظف به طواف است، همانطور که همه اجزای این خلقت، بنا به تبعیت از قانون عمومی عالم، در حال طوافاند.

در داخل اتم، الکترون ها بر گرد پروتون ها میچرند.

کرات معلّق در فضا، بر گرد خورشید طواف میکنند.

خورشید، با سیارات خود و اقمار آنها که مجموعه منظومه شمسی را تشکیل می دهند، به دور مرکز کهکشانی میگردند.

چیزی که هست، طواف آن ها طواف تکوینی و اضطراری است و انسان که موجودی است عاقل و با اراده و اختیار، باید با عقل و اراده و اختیار، پیرامون مبدأ و معبود طواف کند و گرد او بچرخد. چشمش در همه حال، در همه وقت و در همه جا به او باشد و همه همّتش رضا و خشنودی او شود.

طواف پیرامون کعبه، طواف به دور خانهای است که خداوند از باب تشریف و تکریمِ آدمیان، آن را خانه ویژه خود (بیتی (۲)) معرفی نمود و در دسترس انسان قرار داد تا قبله خود سازد و هنگام نماز و عرض بندگی، به سمت آن بایستد. هنگام تلاوت قرآن، زمان خوابیدن و نشستن، لحظه احتضار و در میان قبر به سمت او قرار گیرد و بالاخره مرگ و حیاتش رو به سمت خانه معبود باشد.

«قُلْ إِنَّ صَلاتی وَ نُسُکی وَ مَحْیایَ وَ مَماتی لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمینَ». (۳)

«من در جمیع شؤون حیات و مماتم بندهای هستم تنها برای خدا، و روی خود را تنها متوجه او نمودم. چیزی را قصد نمی‌کنم و از چیزی روی‌گردان نیستم مگر برای او، در مسیر زندگیم قدمی برنمی‌دارم و به سوی مرگ قدم نمی‌گذارم مگر برای او، چون او

۱- مصباح الشریعه: ص ۴۸

۲- حج: ۲۶

۳- انعام: ۱۶۲

ص: ۲۲

پروردگار همه عالمیان و مالك همه و مدبّر همه است.» (۱)

نماز طواف، عملی است که بایـد بعـد از طواف خوانـده شود؛ در پشت مقام ابراهیم (ع). قرآن کریم می فرمایـد: (وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَقامِ إِبْراهیمَ مُصَلًّی). (۲)

نماز طواف، در ظاهر نشان از آن است که زائر در جای و محلّ ابراهیم (ع) بایستد و نماز بگزارد، لیکن در باطن گویای این حقیقت است که مکـانت ابراهیم خلیـل (ع) را دریابـد و نمازی ابراهیم گونه بهجا آورد و بینی شیطان را به خاك بمالـد. امام سـجاد (ع) به شبلی فرمود: «آیا در مقام ابراهیم، نیت کردی که از این لحظه به بعد، بر هر طاعتی صبر نمایی و از هر معصیتی دوری کنی؟ (۳)

کسـی که در حـال نمـاز، خلوص و خضوع و حضور قلب نـدارد، در جـای ابراهیم (ع) نایسـتاده است، بلکه او طعمه شـیطان است و شیطان بینی او را به خاك مالیده است. پا گذاشـتن حضرت ابراهیم (ع) بر سنگ سخت و فرو رفتن جای پای مبارك ایشان و ماندن اثر پا در آن، شایـد می خواهـد این نکته را در ذهن تداعی کند که باید زیر بار مسؤولیت متزلزل نشد و چنان محکم و ثابت ایسـتاد که جای پای تو در سنگ فرو رود.

لـذا خواندن نماز طواف در پشت مقام به منزله خواندن نمازی ابراهیم گونه استکه درآن حاجی بینی شـیطان را به خاك میمالد و با خضوع و خشوع به نماز میایستد و بعد از نماز، آب زمزم را که شـراب معرفت و طاعت است مینوشد و جام معصیت را برای همیشه ترك میکند.

سعی میان صفا و مروه؛ کوششی برای یافتن مایه حیات انسانی

(... إِنَّ الصَّفا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَیْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلا جُناحَ عَلَیْهِ أَنْ یَطَّوَّفَ بِهِما ...). (۴)

وظیفه زائر بعـد از طواف و انجام نماز طواف، سـعی میان صـفا و مروه است و سـعی کننـده، آنگاه که رو به صـفا دارد بایـد خود را تصـفیه کرده و از صـفای الهی برخوردار شود و وقتـی به سوی مروه می رود، سـعی میکنـد تـا مروّت و مردانگی به دست آورد؛ که «صفا اشارت است به صفوه دل دوستان در مقام معرفت و مروه، اشارت است به مروّت عارفان در راه خدمت.» (۵)

امام صادق (ع) فرمود:

«وَ صِف رُوحَکَ وَ سِرَّکَ لِلِقَاءِ اللَّهِ تَعَالی یَوْمَ تَلْقَاهُ بِوُقُوفِکَ عَلَی الصَّفَا وَ کُنْ ذَا مُرُوَّةٍ مِنَ اللَّهِ نَقِیّاً أَوْصَافُکَ عِنْدَ الْمَرْوَةِ». (۶)

«و چون به صـفا می ایستی، روح خود را برای دیـدار او در روز موعود، صـفا ده و چون به مروه می ایستی، روح خود را در دیـدگاه خدا از هر زشتی پاکیزه کن.»

«باید حاجی میان این دو قلّه ترس و امید و دو گردنه خوف و رجا، توازن و تعادل و استقامت خویش را نگاهبانی کند و رکودی در او به یکسو پدیـد نیایـد و بر قلّه این خوف و رجـا، بت هوس را از فراز دل خویش سـر نگون سازد و بت ترس را از بلنـدای قلبش به زیر آورد و در این رهگذر خدای را بیابد که نه درباره وجودش ترس همه جانبه را برای او پدید میآورد و نه امیدی بی رمز و کران، بلکه او را بر آن می دارد که در نوسانِ میان دو سوی خوف و رجا، با کوششی آمیخته به شادابی و نگرانی مطبوعی، مساعی خود را به کار گیرد.» (۷)

و با این عمل، حالت اضطراب خاطر و نگرانی روحی خود را آشکار سازد که

۱- المیزان فی تفسیر القرآن: ج ۷، ص ۳۹۴

۲- بقره: ۱۲۵

۳- اشاره به حدیث شبلی

۴- بقره: ۱۵۸

۵- اسباب النزول، ص ۹۵

۶- المحجه البیضاء: ج ۲، ص ۲۰۷

۷- در حریم کعبه: صص ۹۳ و ۹۴

ص: ۲۳

یارای دل کندن از خانه محبوب ندارد. گاه میرود و گاه بر میگردد و در اثنای راه، از شدّت وجد و شعف که به چنین نعمت عظیمی متنعّم گشته است هروله میکند.

«و چون به میان صفا و مروه به جهت سعی آید، باید متذکر شود که اینجا شبیه است به میدانی که در پایگاه پادشاهی واقع باشد که بندگان در آنجا آمد و شد میکنند، گاهی میآیند و زمانی می‌روند و بهجهت اظهار اخلاص خدمت، و امید نظر رحمت درآنجا تردّد مینمایند؛ مانند کسیکه به خدمت پادشاهیرسیده باشد وبیرونآمده باشد ونداند که پادشاه درحق او چه حکم خواهد فرمود! پس در دور خانه آمدوشد میکند که شاید در یک مرتبه بر او ترحّم کند. و در وقت آمدوشد در آنجا یاد آوَرَد آمدوشد خود را در عرصات محشر، میان دو کفه میزان اعمال خود؛ «امام صادق (ع) فرمودند:

«مَا لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَنْسِکٌ أَحَبَّ إِلَی اللَّهِ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی مِنْ مَوْضِعِ السَّعْیِ وَ ذَلِکَ أَنَّهُ یَذِلُّ فِیهِ کُلُّ جَبَّارٍ عَنِیدٍ». (۱)

«هیچ موضع عبادتی نزد خدا محبوبتر از موضع سعی نیست و این برای آن است که در آنجا هر متکبّر گردنکشی خاضع می شود (آثار ذلّ عبودیت و بندگی که تنها راه کمال آدمی است در او ظاهر می گردد).»

«باید هنگامی که سعی میان صفا و مروه را انجام میدهد، از بالا و پایین آمدن دو کفه ترازوی اعمال در عرصه قیامت، یاد کند و صفا را کفه حسنات و مروه را کفه سیئات انگارد و به خاطر آورد که در آن هنگام نظر او بر رحجان و نقصان این دو کفّه، دوخته میشود و میان عذاب و آمرزش حیران و مردّد خواهد بود.» (۲)

در این رفت و آمد توأم با اضطراب و نگرانی، به یاد سرگذشت همسر خلیل الله، مادر اسماعیل؛ یعنی حضرت هاجر افتد که با حالت انقطاع از ما سوی و اخلاص در دعا، از منبع فیاض و قدرت نامحدود آب حیات میطلبید که مایه حیات هر موجود زندهای است. حیات اسماعیل و هاجر (ع) به علت تشنگی شدید در معرض خطر بود، ولی این مادر با توکّل به قدرت لایزال خداوندی، در اوج صبر و مقاومت برای یافتن آب جهت فرزند عزیز و دلبندش، این فاصله را هفت مرتبه، آنهم در هوای خشک و بسیار گرم مکه، پیمود و هرگز مأیوس و نا امید نگشت و پیوسته در انتظار عنایات و الطاف خداوندی سیر میکرد و نتیجه دعا و توکل را «مِنْ حَیثُ لا یحْتَسِبُ» با چشم خود دید. خداوند به هیچ وجه تلاشها و کوششهای مشروع و مطلوب آدمی را بی پاداش نمیگذارد و از برکت اخلاص و توکل آن مادر و پسر، با امداد غیبی، این تلاش و کوشش به آب زمزم و جریان آن انجامید که به حجاج بیت مکرّم حیات معنوی میبخشد؛ (... وَ مَنْ یَتَّقِ اللَّهَ یَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً* وَ یَرْزُقْهُ مِنْ حَیْثُ لا یَحْتَسِبُ وَ مَنْ یَتَوَکَّلْ عَلَی اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ ...). (۳)

این صحنه اعجاب انگیز، از آن زن با ایمان، که نه تنها اسوه زنان جهان، بلکه الگوی تمام عیار استقامت و فداکاری برای مردان سلحشور و مقاوم نیز به شمار میرود. چنان در پیشگاه حضرت حقّ مورد تحسین و شایان تقدیر واقع شد که همان عمل؛ یعنی هفت بار رفت و برگشت میان کوه صفا و مروه، یکی از ارکان حجّ و شعاری از شعایر الهی معرفی گردید و تا روز قیامت، یک وظیفه حتمی برای زوّار خانه خدا شد. لذا در هنگامه انجام عمل مقدس و عرفانی سعی، زائران باید توجه به ریشه تاریخی عمل نموده و خود را به آرمان های هاجر (س) پیوند دهند.

آری «مسعی» از یک سوی، محل بروز و ظهور فضیلت عالیه صبر و توکل و عبودیت انسان است و از طوی دیگر، جلوهگاه کرم و رأفت و رحمت و عطوفت حضرت

۱- شیخ صدوق، علل الشرائع: ج ۲، ص ۴۳۳

۲- المحجه البیضاء: ج ۲، ص ۲۰۲

۳- طلاق: ۲ و ۳

ص: ۲۴

ایزد منان. از همین رو، توجه بسیار لازم است تا این عمل فوق العاده پر مغز و پر معنا، با حضور قلبِ کافی انجام شود و فرصت مغتنم شمرده شود و تلاش فراوان بهکار رود که در اثر مسامحه و غفلت، بدون اخذ نتایج عالیه روحی و معنوی از دست نرود که ندامت و حسرت فراوان به دنبال خود خواهد داشت.

وقوف در عرفات؛ وادی معرفت و رنگ عرفانی

عرفات، سرزمین بسیار مقدسی است که خداوند کریم آنجا را برای ضیافت و پذیرایی از میهمانان خود مقرر فرمود و سفره خاص انعام و اکرامش را در دامن «کوه رحمت» گسترانید و از همه میهمانان و واردین، دعوت به عمل آورد که در ساعت معین، همه با هم، بر گرد خوان نعمت بی دریغش بنشینند و از دریای موّاج کرم و رحمت بیکرانش هر یک به قدر ظرفیت و استعداد خویش برخوردار گردند. امام صادق (ع) می فرمایند:

«... وَ اعْتَرِفْ بِالْخَطَایَا بِعَرَفَاتٍ وَ جَدِّدْ عَهْدَکَ عِنْدَ اللَّهِ بِوَحْدَانِیَّتِهِ وَ تَقَرَّبْ إِلَیْهِ ...». (۱)

«... در عرفات به خطاهای خویش معترف باش و میثاق خود را با خداوند و وحدانیت او تازه کن و به او نزدیک باش ...»

زائر باید در این سرزمین، مجلس معارفهای میان خود و خدا تشکیل دهد و بر درجه عرفان و محبّتش نسبت به خدا بیفزاید و در نتیجه، کمال حقیقی و سعادت انسانی خود را بهدست آورد.

امیر مؤمنان، امام علی (ع) درباره راز وقوف در عرفات فرمود:

«عرفات خارج از مرز حرم است و میهمان خدا باید بیرون دروازه، آن قدر تضرّع کند تا لایق ورود به حرم شود.» (۲)

امام سجاد (ع) آنگاه که از حج برگشته بود، از شبلی پرسید:

«به هنگام وقوف در عرفات، آیا معرفت خداوند سبحان را ادا کردی و به معارف و علوم الهی پی بردی و آیا دانستی که با تمام وجود در قبضه قدرت خدایی و او بر نهان کار و راز قلب تو آگاه است؟!»

حجگزار باید در آنجا بر این نکته عارف شود که خداوند نهان و آشکار او و حتی آنچه برای خود او روشن نیست و به طور ناخود آگاه در زوایای روح او میگذرد آگاه است؛ «انسان اگر بداند که قلبش در مشهد و محضر حق است، همان طور که خود را بهگناهان جوارحی نمی‌آلاید، گناه جوانحی نیز نمی‌کند و قلبش را از خاطرات آلوده تنزیه می‌کند.» (۳)

آری، عرفات، سرزمین بازگشت به خویشتن خویش، محلّ «شناخت حق» وادی معرفت به «خود و خدا» مکان تفکّر و تدبّر و جایگاه کسب «رضا و خشنودی» است؛

«وَ رِضْوانٌ مِنَ اللَّهِ أَکْبَر»

. عرفات، محلّ «شناخت» است؛ شناخت جلوهها و مظاهر الهی. ابتدا باید شناخت و معرفت پیدا کرد. معرفت مقدسه سلوک و سیر الی الله است.

صحرای عرفات، بیابانی است، عریان از تمام جلوههای مادی و ظاهری. در آنجا سرگرمی و اشتغال نیست. فلسفه وجود آدمی در این مکان، خالی از زیور و زینت است. این بیابان نمونهای از صحرای محشر و رستاخیز عظیم قیامت کبری است.

و چون [حج گزار] به عرفات حاضر شد، نظر به ازدحام خلایق کند و ببیند که مردمان به لغت‌های مختلفه صداها بلند کرده‌اند و هر یک به زبانی به تضرّع و زاری مشغولاند و هر کدام به طریقه امام و پیشوای خود آمد و شد می‌کنند؛ یاد آورد عرصه

۱- مستدرک الوسائل: ج ۱۰، ص ۱۷۳

۲- کافی: ج ۴، ص ۲۲۴

۳- جوادی آملی عبد الله، جرعه ای از صهبای حج: ص ۲۰۴

ص: ۲۵

قیامت و احوال آن روز پر هول و وحشت را، و پراکندگی مردمان را در آنجا به طور حیران و سرگردان و هر امّتی به گرد پیغمبر و امام خود جمع شده و چشم شفاعت بر او دوختهاند. پس چون به این فکر افتاد، دست تضرّع بردارد و با نیت خالص به درگاه خدا بنالد که خدا حجّ او را قبول کند و او را در زمره رستگاران محشور سازد و چنان داند که: نومید نخواهد شد؛ زیرا روز، روز شریف، و موقف، موقف عظیمی است. و بندگان خدا از اقطار زمین درآنجا جمع‌اند و دلهای همه به خدا منقطع است و همتهای همه مصروف دعا و سؤال است. ودستهای همه به درگاه پادشاه بی‌نیاز بلند است و همگی چشم بر در فیض و رحمت او انداخته و گردنها به سمت لطف و کرم او کشیده. و البته چنین موقفی از نیکانو اخیار خالی نیست، بلکه ظاهر آن است که: ابدال و اوتاد ارض در خدمت‌صاحب عصر در آنجا حاضرند.» (۱)

حاجی باید بداند با وقوف در عرفات میتواند توجه الهی را به خود جلب کند. لذا منتهای جدّیت خود را به خرج دهد که در آنجا به کمال معرفت نایل شود و باید خدای مهربان را در سرزمین عرفات به جستجو گرفت که نیکان را از آمرزش خود سرشار سازد و شرّ و بدی را نادیده گرفته، از کردار و گفتار ناخوش آیند و زشت در گذرد.

امام صادق (ع) می فرماید: «بدترین گناهان آن است که آدمی در عرفات حاضر شود و چنان گمان کند که خدا او را نیامرزیده است.» (۲)

عرفات، صحرای عرفان است و دعای معروف امام حسین (ع) در این روز و نیایش عرفه امام زین‌العابدین (ع) (صحیفه سجادیه) در زمزمه عاشقانههای حج، در زیر چادرهای گرم، در دشت سوزان عرفات، شنیده میشود.

امام صادق (ع) می فرماید: «هنگامی که روز عرفه به انجام رسید و شب سر آمد، فرشتگان به دوش انسان زده، می گویند: «ای زائر خانه خدا، گذشتههای تو بخشیده شد، مواظب باش که در آینده چگونه هستی!» (۳)

باشد که وقوف ما در عرفات، معرفت آموزمان گردد و در عرفه، عارف حق گردیم و عامل به «معروف «شویم.

وقوف در مشعر الحرام؛ پایگاه شعور

مشعر الحرام را «جَمع» و «مُزدلِفه نیز نامیده‌اند. حاجیان پس از وقوف در عرفات، همه با هم جمع میشوند و در هم میآمیزند و هماهنگ با هم و دوشادوش یکدیگر به سوی مشعر الحرام سرازیر می شوند.

«شعار «یعنی علامت و نشان. (۴) «مشعر الحرام» مکانی است میان عرفات و منا که وقوف درآن، از ارکان حج است. (۵) مشعر، هم مظهر شعارِ خدا جویی و خدا خواهی محض است و هم محلّ بروز درک و شعور عالی انسانی است.

در شب مشعر، بیدار دلان عاشق، سر بر خاک عبودیت میسایند و اظهار بندگی و فروتنی می کنند و از اینکه حضرت خداوندگار آن ها را قبول کرده و اجازه شرفیابی به درگاه عزّتش داده، شکر و سپاس میگویند.

زائر، پیش از هر چیز باید به این نکته توجه کند که به امر خدا و دعوت خالق منّان، به این وادی آمده است و به همین جهت لازم است وقوف و بیتوتهاش با نیت خالص و برای امتثال امر خدا و قربه إلی الله باشد.

حال که از عرفات به مشعرآمده؛ یعنی در آن وادی شناخت و مجلس معارفه با

۱- معراج السعاده: ص ۸۵۸

۲- بحار الانوار: ج ۹۶، ص ۲۴۸

۳- وافی: ج ۲، ص ۴۵

۴- قاموس القرآن: ج ۴، ص ۴۴

۵- همان

ص: ۲۶

خدا، به مقام کامل معرفه اللهی رسیده و با معبود خود عهد و پیمان مراقبت دایم بسته است، گویی وقوف مشعر نیز همچون شعورش از عرفات مهمتر است که خدا مشعر را در متن و عرفات را در حاشیه یاد کرده است، گر چه هر دو رکنانند:

«فَإِذا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفاتٍ فَاذْکُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرامِ وَ اذْکُرُوهُ کَما هَداکُمْ وَ إِنْ کُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الضَّالِّینَ». (۱)

«از عرفات که کوچ کردید، در مسجد الحرام بهیاد خدا باشید و او را یاد کنید؛ چنان که شما را هدایت کرد، در حالی که پیش از آن در گمراهی بودید.»

تاریکی شب، به هنگام وقوف در مشعر، همه امتیازات بی اساس را در زیر پرده خود پنهان می سازد. صحرایی است خالی و عریان. هم تو ساده و گمنامی، هم فضای اطراف بی پیرایه. هیچ نشان و نمایی نیست. این صحرای عاری از هر زینت و زیور مادی، میهمان سرای پروردگار است. سکوت ملکوتی و عرفانی شب مشعر، زیباترین مکان برای پاک ترین انسانهاست؛ شبی است که درهای الطاف و عنایات بیدریغ خدا به روی بندگان باز است و نسیم رحمت می وزد و باران مغفرت می بارد؛ مشعر الحرام مکان پذیرایی خاص

«رَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِیمِ»

است که

«الَّذِی لَهُ مُلْکُ السَّماواتِ وَ الأَرْضِ».

شب مشعر الحرام، شب زاری و ضجّه است. شب ناله و سوز و مناجات. شب توبه و بازگشت. شب آشتی با خدای جهانیان. زمان تهجّد و شب زنده‌داری.

مشعر، نشانه شعور و درک انسان گسسته از هوا و هوسها است. مکان راز و نیاز زائران دلسوخته و پریشان. در آنجا شیفتگان حضرت باری تعالی با کنار گذاشتن خواب دنیوی، به شب زنده‌داری می پردازند. بعضی در حال قیام و برخی در حال رکوع و جمعی در حال سجودند. آسمان پر ستاره مشعر، با صفا و لطافت عجیب و تشعشع و تلألؤ کواکب درخشانش که توأم با هیبت خاصی است، حالی ملکوتی و جذبهای روحانی به انسان می بخشد و در آن تاریکی شب، چیزی جز خدا حاکم نیست و صدایی جز صدای خداجویی از اطراف آن وادی بهگوش نمیرسد.

فردای مشعر، روز رمی شیطان است و حجاج هنگام وقوف در مزدلفه با جمع کردن سنگریزهها نیرو میگیرند و خود را مسلّح میکنند تا با شیطان و هوسها به نبرد برخیزند و با هر عصیانی بستیزند و فقط برای اطاعت امر محبوب خویش در آستانه قدّیسش سر تسلیم فرود آورند.

بیتوته در منا؛ تمنّا از خدا

آنگاه که وقوف و بیتوته زائر در مشعر به آخر میرسد، بین الطلوعین (روز دهم ذی حجه) را در مزدلفه میماند و بعد از طلوع آفتاب، به سمت منا کوچ میکند و وقوفی دیگر را با زمانی طولانیتر آغاز میکند. در عرفات و مشعر الحرام، تنها وقوف و درنگ و اندیشیدن کافی بود گر چه دارای اسرار و رموز نیز بود، امّا اینجا (منا)، حاجیان باید دست بهکار شوند. منا، جای تحقّق بخشیدن به آرزوها و بهکار بستن تصمیم ها است. عملی ساختن شناخت های «عرفات» و موشکافیهای «مشعر الحرام».

منا، از ماده «تمنّی» و «منیه» است و منیه به معنای آرزو است، پس لازم است در سرزمین منا، تمام آمال و آرزوها را کناری نهاده، دل به خداوند متعال بسپاریم و بس.

امام علی بن موسی الرضا (ع) فرمود:

«تَمَنَّ عَلَی رَبِّکَ مَا شِئْتَ، فَتَمَنَّی إِبْرَاهِیمُ فِی نَفْسِهِ أَنْ یَجْعَلَ اللَّهُ مَکَانَ ابْنِهِ إِسْمَاعِیلَ کَبْشاً یَأْمُرُهُ بِذَبْحِهِ فِدَاءً لَهُ فَأُعْطِیَ مُنَاهُ». (۲)

۱- بقره: ۱۹۸

۲- بحارالأنوار، ج ۱۲، ص ۱۰۸

ص: ۲۷

«از پروردگارت آن چه را میخواهی آرزو کن. ابراهیم (ع) پیش خود آرزو کرد خدا به جای فرزندش، اسماعیل گوسفندی را مقرّر کند تا به او فرمان دهد آن را به منظور باز خرید اسماعیل قربانی کند و آن را بدو اعطا کرد (و ابراهیم (ع) به این آرزوی خود رسید).»

منا، قربانگاه عاشقان و محلّ اتّصال واصلان است؛ جبهه بمباران شیطان، قربانی برای رحمان و در پایان نوبت میرسد به حلق یا تقصیر. این جاست که زائر خانه خدا، شایستگی حضور مییابد و با قربانی کردن هواهای نفسانی و ذبح ذبیحه، اعمالش را به پایان میبرد و ازآمرزیدگان میشود.

این جاست که آنچه را در مشعر برای مبارزه آماده کرده، بر سر دشمنان خدا میکوبد و در این حال باید «منیت» را کنار بگذارد و غرق در حضرت «رحمان» شود و به منظور بندگی و انقیاد امر خدا، امتثالًا لأمر الله و طلباً لرضاه، اعمال واجبش را بهجا آورد.

آری «منا» قربانگاه است. حاجی در آنجا گام در میدان عمل مینهد و شیطان شناخته شده را در روز روشن گلوله باران میکند. آنجا باید سر دنیا در راه جلب رضای خدا بریده شود و نفس امّاره سنگسار شود. آنجا باید تمام تشخصات و تعینات دنیایی از مال و جاه و مقام و شهرت و حتی فرزند و جان، فدای حضرت معبود گردد.

و اکنون که در منا حضور یافتهای و به بارگاه قرب و تجلّیگاه عنایات خاص حضرت معبود درآمدهای و به تو آنچنان شرف بخشیده که لیاقت و اهلیت ایستادن در جلوهگاه جمال حضرت حق را به دست آوردهای قدر خود را بشناس و به شکرانه این نعمت عظمی و موهبت کبری، سجده به پیشگاهش ساییده، از مال و جان خود انعام و اکرام کن و پا بر هوا و هوسهای نفسانی نهاده، تنها در راه پاک او قدم بردار و پای برهنه و قلب عاری از محبت دنیا، به بارگاه قدس او بیا؛

«فَاخْلَعْ نَعْلَیْکَ إِنَّکَ بِالْوادِ الْمُقَدَّسِ طُویً». (۱)

رمی جمرات؛ ستیز با شیطان و مبارزه نمادین با غولهای استکبار

از اعمال واجب در منا، رمی جمرات است؛ یعنی پرتاب هفت سنگریزه به هر ستون.

در باب حج و مناسک آن، دستوراتی وارد شده و اعمال و وظایفی مقرّر گردیده که برای ایجاد اخلاص و تسلیم بندگان در برابر خدا، عاملی بسیار قوی و فوق العاده دقیق است و از امتیازات حج نسبت به دیگر عبادات، همین است که جنبه تعبّد در آن آشکارتر است و رمز عبودیت و بندگی در ضمن امتثال آن اوامر آن، ظهور بیشتری دارد و از همین رو، در رجم شیطان مقصود اظهار بندگی بر سبیل تعبّد محض وسرکوب ساختن آن، اذهان بندگان خدا را از اطاعت امرش باز دارد و مانند خودش مطرود از رحمت حق سازد ولی باید از باب عبودیت پروردگار و اطاعت محض از او، شیطان را رجم کنیم، همانگونهکه خداوند، شیطان را به جهت نافرمانی رجم کرد و از حریم کبریایی خود طرد نمود.

«هدف و نیت حاجی از رمی جمرات، بندگی و قصد امتثال امر الهی است و اینکه خود را به حضرت خلیل الرحمان تشبیه کند؛ آنگاه که در این شیطان بر او ظاهر شد و خداوند به وی فرمان داد آن لعین را با سنگریزه براند.

حاجی در این هنگام قصد کند که سنگریزهها را بر شیطان میزند و پشت او را می شکند! (۲) «ولی شیطان از راههای گوناگون، وسوسه در دلها میافکند و افکار را مشوّش و تصمیمات را سست می کند.» (أَ لَمْ أَعْهَدْ إِلَیْکُمْ یا بَنِی آدَمَ أَنْ لا تَعْبُدُوا الشَّیْطانَ إِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ مُبِینٌ) (۳)

آری، حضرت ابراهیم (ع) در آن روز به امر خداوند سنگ بر شیطان زد تا

۱– طه: ۱۲

۲– معراج السعاده، ص ۸۵۹

۳– یس: ۶۰

ص: ۲۸

مأموریت خود را انجام دهد و رضای الهی را به دست آورد، پس اکنون من نیز امروز به امر پروردگار، سنگ بر ستون‌های بیابان منا میزنم تا با همین اطاعت امر، رضای خدا را کسب کنم؛ روشن است که این سنگ زدنها، اطاعت امر خدا است و اطاعت امر خدا، پوزه شیطان به خاک مالیدن است.

در اینجا باید توجه داشت که نه آن «جمره» شیطان است و نه این «سنگ زدن» رمی شیطان، بلکه هدف از این عمل، دور ساختن و طرد شیطان و شیطان صفتان است از محیط زندگی انسانها و زایل نمودن اوهام و وسوسههای شیطانی از داخل وجود آدمی؛ زیرا همهجا و همه وقت، شیطانها در کمینانـد و بایـد همواره تو به سلاحهای گوناگون مجهّز باشـی تا آنچه مانع انجام وظیفه بنـدگی و عبودیت در پیشگاه خدا است را از سر راه مسلمانان برداری و جامعه اسلامی، در محیطی پاك و با طهارت در مسیر عبادت وبندگی خدا حرکت کنند.

رمی جمرات تمرینی همگانی است برای زنـده نگه داشـتن روح مبارزه با صـفات شیطانی و مجسّم ساختن حسّ تنفر از اغواگران و خیانت کاران اجتماعی و همه ساله باید در زمان مشـخص و مکان معلوم به صورت یک مانور عمومی و شـیوهای جالب و چشمگیر برگزار گردد و شایـد که این عمل (رمی جمرات) رمز فـداکاری و نشان گـذشت از مال در راه خدا است برای دفاع از حریم دین و مبارزه با اعدای حق و دشمنان حقیقت.

بنـابراین، توجیه «منا» نشان دهنـده صـحنه جنگ و نبرد با دشـمنان دین خـدا است و سـتونهای سـنگی واقع در منا هم، مظاهر کفار و منافقان است که سر راه جوامع مسلمانان صف کشیدهاند و با کوشش تمام، در ریشه کن ساختن آنان سعی بسیار مینمایند.

لذا همه با هم، درحالی که از تمام دنیا به دو جامه احرام اکتفا نمودهایم، به سـمت جمرات عقبه و اولی و وسـطی میرویم تا دشمنان دین و دزدان ایمان را از راههای گوناگون در اضـلال و اغوای مسـلمانان و به خصوص نسل جوان میکوشـند و در اثر نداشـتن روح ایمـان، ماننـد تخته سـنگهای مرده و بیجاننـد. بـا مـال، قـدرت، قلم و زبـان خود و بالأـخره با هر چه که در دست داریم، بر سـر آنان بکوبیم و سرنگونشان سازیم و در این راه از صرف هیچ نیرویی خودداری نکنیم.

اینجـا مـدرسه جنگ ودانشـگاهی اسـتکه بایـد هـدف گرفتن شـیطان و درست زدن آن را آموخت. شـیطانها همهجا و همه وقت در کمیناند و باید به سلاحهای گوناگون مجهّز شد و با تمام قوا نبرد کرد.

درصحنه رمی جمرات استکه میتوان مبارزه با شیطان وغلوهای استکباررا آموختومسلمانان، اگر قدرت ایمان و اتحاد خویش را نشان دهند و صابر و ثابت باشـند و در راه خدا گام بردارند، دشمنان دین و ایمان، چنان ضعیف و زبون میشوند که با یک اشاره اندك از جانب مسلمانان، منکوب می‌گردند و از پای در میآیند.

قربانی؛ تجدید خاطره نهایی ترین ایثار

واجب دیگر در منا، بعد از رمی جمره عقبه، در روز عید اضحی، ذبح حیوان است؛

«فَمَا اسْتَیْسَرَ مِنَ الْهَدْی» (۱)

که فربه و بی عیب باشد

«وَ الْبُدْنَ جَعَلْناها لَکُمْ مِنْ شَعائِرِ اللَّهِ» (۲)

و این عمل را از آن جهت که عبادت است و وسیله تقرب به خدا، «قربان» گویند.

قربانی، از ماده «قرب»، هرکار نیکی است که انسان به وسـیله آن بخواهـد به رحمت خـدا نزدیک شود.» (۳) و هر عملی که به قصد قربت انجام گیرد، قربانی است؛

«إِنَ

۱- بقره: ۱۹۶

۲- حج: ۳۶

۳- مجمع البحرین، ص ۱۲۴، ماده-. ق. رب.

ص: ۲۹

الزَّكَاةَ جُعِلَتْ مَعَ الصَّلَاةِ قُرْبَاناً لِأَهْلِ الإِسْلَام». (۱)

قربانی، نماد فدا شدن در راه دوست، رها شدن از قید و بند هوای نفس و جدا شدن از تعلّقات وتعینات؛ یعنی دل بریدن از غیر خدا و قطع کردن گلوی طمع و آز است.

قربانی، عملی نیست که اسلام بنای آن را نهاده و منحصر به آن باشد، بلکه مراسم ذبح و قربانی، از زمان آدم ابوالبشر تا ظهور اسلام، با شیوههای گوناگون، معمول و متداول بوده است. خداوند متعال میفرماید:

«وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبا قُرْباناً فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِما وَ لَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الآخَرِ قالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قالَ إِنَّما يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقين». (۲)

«و داستان دو پسر آدم را به درستی بر ایشان بخوان، آنگاه که [هر یک از آن دو] قربانیی پیش داشتند. پس، از یکی از آن دو پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد. [قابیل] گفت: «حتماً تو را خواهم کشت». [هابیل] گفت: «خدا فقط از تقواپیشگان می پذیرد.»

«وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنا مَنْسَكاً لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلى ما رَزَقَهُمْ مِنْ بَهيمَةِ الْأَنْعامِ فَإِلهُكُمْ إِلهٌ واحِدٌ فَلَهُ أَسْلِمُوا وَ بَشِّرِ الْمُخْبِتينَ». (۳)

«و ما برای هر ملتی مناسکی قرار دادیم تا نام خدا را بر آنچه از چهار پایان برای آنان روزی قرار دادهایم، ذکر کنند. پس [بدانید که] خدای شما خدایی یگانه است. پس به [فرمان] او گردن نهید وفروتنان را بشارت ده.»

خداوند درامتهای مؤمن گذشته، عبادتی با پیشکش قربانی قرار داد تا آنان نیز نام خدا را بر چهارپایان، که خدایشان روزی کرده بود، ببرند. پس پیروان ابراهیم (ع) نخستین امت نبودند که قربانی برایشان مقرّر شده باشد.

«این قربانیها که قرآن کریم از آن یاد میکند، شعاری بوده معروف و رایج در میان جوامع مختلف، منتهی اسلام آن را در روند صحیح و سازنده قرار داد؛ چراکه توجه حاجی به خدای یگانه باید از رهگذر آن معطوف گردد و ماسوای او باید نادیده انگاشته شود و در این طریق، راهی جز راه رسیدن به خدا نپوید.» (۴)

«وقتی خدای شما همان خدایی باشد که برای امتهای گذشته نیز احکام شما را تشریع کرده، پس بدانید که معبود شما و آن امتها یکی است. پس اسلام بیاورید، تسلیمش شوید به اینکه عمل خود را خالص و تنها برای او به جا بیاورید و در قربانیهای خود، به خدایی دیگر تقرّب مجویید.» (۵)

بر همین اساس، قربانیهایی راکه نام خدا بر آن برده نشده، حرام شمردهاند و باید نام خدا به هنگام ذبح آنها بر زبان جاری شود تا یاد خدا به عنوان هدف بارز و آشکار، تلقی شود. پس تنها به یاد او باشید و از روی خلوص نیت از او یاد کنید؛ خلوصی که ذرهای از شرک در آن راه نیابد و درون خود را با تسلیم شدن در برابر اوامر الهی صاف گردانید و ذکر را خالص و قربانی را خاص او سازید و هوی و هوس را در آن راه ندهید. امام صادق (ع) در این مورد فرمودهاند:

«وَ اذْبَحْ حَنْجَرَةَ الْهَوَى وَ الطَّمعِ عَنْكَ عِنْدَ الذَّبِيحَةِ»؛ (۶)

«و به هنگام قربانی، گردن هوس وطمع را بزن.»

حج گزار، «و چون ذبح قربانی کند، یاد آورد که این ذبح، اشاره به آن است که: به سبب حج، بر شیطان و نفس امّاره غالب گشتم و ایشان را کشتم و از عذاب الهی فارغ گشتم. پس درآن وقت، سعی کند در توبه و بازگشت از اعمال قبیحه که سابق‌مرتکب بود تا در این اشاره صادق باشد. و فی الجمله، شیطان و نفس اماره را ذلیل‌کرده باشد.». (۷)

شایسته است قربانی به فقرا وتهی دستان رسد؛ قرآن کریم در این باره میفرماید:

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۹۹ بند ۷

۲- مائده: ۲۷

۳- حج: ۳۴

۴- در حریم کعبه، ص ۱۲۶

۵- المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص ۵۲۹

۶- المحجه البیضاء، ج ۲، ص ۲۰۸

۷- معرج السعاده، ص ۸۵۹

ص: ۳۰

«فَإِذا وَجَبَتْ جُنُوبُها فَکُلُوا مِنْها وَ أَطْعِمُوا الْقانِعَ وَ الْمُعْتَر». (۱)

«و چون به پهلو درغلتیدند، از آنها بخورید و به تنگدست [سائل] و به بینوا [ی غیر سائل] بخورانید.»

پیامبر خدا فرمود:

«إِنَّمَا جَعَلَ اللَّهُ هَذَا الأَضْحَی لِتَشْبَعَ مَسَاکِینُکُمْ مِنَ اللَّحْمِ فَأَطْعِمُوهُم». (۲)

«خداوند این قربانی را تنها برای این مقرر فرمود که مستمندان از گوشت سیر شوند. پس ایشان را از این قربانیها بخورانید.»

فضای قربانگاه در وادی منا، خاطره اعجاب انگیز و الهام بخش دو عبد موحد و دو بنده با اخلاص خدا، ابراهیم و اسماعیل (ع) را در دل ها زنده میکند و چشم دنیا را به هزاران سال پیش میبرد و صحنه عجیب و تکان دهندهای از معرفه الله و تسلیم در برابر معبود را به آدمیان نشان میدهد که:

پدری پیر وسالخرده با چهره نورانی، که آثار عظمت وجلالت روحش از سیمای متین و آرامش نمایان است، در همین وادی ایستاده و آستین بالا زده وتیغ برندهای دردست گرفته است، در حالیکه فرزند جوانش را که قامتی افراشته و چهرهای جذاب و رخساری زیبا دارد، بر زمین خوابانده و با قوّت قلبی تمام، تیغ برّان به گلوی او میکشد، چون میخواهد آن فرمان لرزاننده وتکلیف طاقت فرسا و کمرشکن را که از جانب معبود به او رسیده، اطاعت کند که:

«یَا بُنَیَّ إِنِّی أری فِی الْمَنامِ أَنِّی أَذْبَحُکَ»؛ (۳)

«ای پسرکم، من در خواب [چنین] میبینم که تو را سر میبرم.»

تکلیفی است عجیب و طاعتی است محض! آدمی از شنیدنش بر خود می لرزد و از تصور آن، تاب و تحمل از دست میدهد!

فرزند جوان (اسماعیل) هم، بیترس و وحشت و بهدور از هرگونه شک وتردید، گلوی خود را در اختیار پدر نهاده که:

«یَا أَبَتِ افْعَلْ ما تُؤْمَرُ سَتَجِدُنی إِنْ شاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرینَ»؛ (۴)

«پدرم! آنچه را مأموری انجام ده. به خواست خداوند مرا از شکیبایان خواهی یافت.»

«فَلَمَّا أَسْلَما وَ تَلَّهُ لِلْجَبِینِ»؛ (۵)

«پس وقتی هر دو، تن در دادند [و همدیگر را بدرود گفتند] و [پسر] را به پیشانی بر خاک افکند.»

پدر و پسر، هر دو سر تسلیم فرود آوردند. پدر برای دادن پسر و پسر برای دادن سر، گام به میدان پر سطوتِ بندگی نهادند. پسر، گردن کشید و رو به خاک زمین نهاد، پدر آستین بالا ـ زد و کارد بر حلق پسر گذاشت. آه! چه منظره عجب و چه صحنه تکان دهندهای که دنیا را در برابر قدرت ایمان و نیروی محبت خدا به اعجاب و تحیر وا میدارد و چشم را خیره میسازد ودل را میلرزاند و عقل را واله و حیران میکند که خدایا! قدرت ایمان تا چه حد؟! از خود گذشتگی در راه محبوب تا کجا؟!

آری، این درجه اخلاص در عبودیت است که در خور آن مرتبه از لطف و عنایت حضرت میشود که فرمود:

«وَ فَدَیْناهُ بِذِبْحٍ عَظیمٍ»؛ (۶)

«ذبح عظیمی فدایش کردیم.»

در این لحظه است که ندای قبول از آسمان رسید: (وَ نادَیْناهُ أَنْ یَا إِبْراهیمُ* قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْیا ...)؛ (۷)

«و ما او را ندا در دادیم که ای ابراهیم، حقّا که تو خوابت را تحقّق بخشیدی (خوب از عهده برآمدی)».

آری، به حقیقت که این، حقیقتِ تسلیم است و لبّ عبودیت و توحید خالص و عاری از هرگونه شرک در عبادت. نه عقل در این کار شریک است و نه نفس دخیل و خالصاً لوجه

۱- حج: ۳۶

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۶۷

۳- صافات: ۱۰۲

۴- همان

۵- همان: ۱۰۳

۶- صافات: ۱۰۷

۷- همان: ۱۰۴ و ۱۰۵

ص: ۳۱

الله الکریم است و بس. خداوند نیز برای تشکر از این تسلیم فرمود:

«سَلامٌ عَلی إبْراهیمَ»، (۱) «إنَّهُ مِنْ عِبادِنَا الْمُؤْمِنینَ». (۲)

آنگاه که روح خدا دوستی آن دو بنده با اخلاص خدا ثابت شد، گوسفندی به عنوان فدا و قربانی اسماعیل از سوی خدا آمد و به جای او ذبح شد.

و برای تعظیم و بزرگداشت این قدرت ایمانی و نیروی اخلاص و تسلیم در برابر حق، مقرر شد که هر سال در موسم حج، در وادی منا، این خاطره خدا دوستی تجدید شود و به دست حجاج و زوار بیت محرّم، گوسفند یا گاو یا شتر- در حدّ توان افراد- ذبح گردد تا آن صحنه برجسته توحید و فداکاری و از خودگذشتگی دو عبد مخلص (ابراهیم و اسماعیل (ع)) در راه خدا، برای همیشه زنده بماند و سندی کاملًا محسوس و شاهد، در دست عائله بشر، برای نشان دادن شرف آدمیت باقی باشد.

حلق و تقصیر؛ پیراستن ظاهر و باطن

پس از ذبح قربانی، باید آلودگی را از خود بزدایند؛

«ثُمَّ لْیَقْضُوا تَفَثَهُم ...». (۳)

واجب در ظاهر، سر تراشیدن است و ناخن چیدن و اوساخ و کثافات ازخود دور نمودن. امّا باطن عمل و حقیقت آن، تطهیر روح است از پلیدی و ازاله جان از رذایل و ریختن آخرین نشان و اثر، از هوی پرستی و خودخواهی از دامن دل و توجه نداشتن به ظواهر و زیباییهای دلفریب.

امام صادق (ع) فرمود:

«وَ احْلِقِ الْعُیُوبَ الظَّاهِرَةَ وَ الْبَاطِنَةَ بِحَلْقِ شَعْرِکَ ...». (۴)

«با تراشیدن موی خود، عیبهای ظاهر و باطن را بتراش.»

موی سر تأثیری آشکار در زیبایی ظاهری دارد؛ از این رو، کمترکسی حاضر است موی سرش را بتراشد ولی مرد حج‌گزار از جمال ظاهری و صوری که به آن دلبستگی هم دارد، دل میبرد و با فرمان وحی، آن را در پای جمیل محض و رضای او، نثار میکند.

تراشیدن موی سر در منا، نشان از پاک شدن از تمام پلیدی‌ها و آلودگی‌های اخلاقی و زدودن زنگارهای روح و بیرون آمدن از سنگینی و تاریکی گناهان است. (۵) شاید بر اساس همین نکته است که حج‌گزار به هنگام حلق از خدای تعالی می خواهد که برابر هر تار مویی، در قیامت نوری به وی عطا کند:

«اللَّهُمَّ أَعْطِنِی بِکُلِّ شَعْرَةٍ نُوراً یَوْمَ الْقِیَامَةِ». (۶)

موهایی که با حلق و تقصیر در منا به قصد قربت و با نام خدا و رو به قبله و از سمت راست جلوی سر انجام می‌گیرد، بهتر است در همان سرزمین مدفون شود. به گفته روایات، این عمل حاکی از آن است که حاجی افزون بر زدودن زنگارهای باطنی، به پیرایش آلایشهای ظاهری نیز میپردازد

وجمله: «ثُمَّ لْیَقْضُوا تَفَثَهُم ...» (۷)

را که در قرآن کریم آمده، امام رضا (ع) تفسیر کردند که: «حاجی موظف است با چیدن ناخنها و چرک‌زدایی، (خویشتن را پاکیزه ساخته) و آنچه که به خاطر محرم بودن نمی‌توانست آن را از خویشتن دور سازد، از خود طرد نماید.» (۸)

حج مقبول

حج در زندگی هر مسلمانی یک سر فصل و نقطه عطف است و باید زندگی قبل و بعد از حجّ هر حاجی متفاوت باشد. پذیرفته نیست که حاجی بعد از حج همانگونه زندگی کند که پیش از آن میزیست. برگشت از حج، نه برگشت به زندگی گذشته، که باید

پیشروی

۱- همان: ۱۰۹

۲- همان: ۱۱۱

۳- حج: ۲۹

۴- مصباح الشریعه: ص ۴۸

۵- حدیث شبلی

۶- وسائل الشیعه: ج ۱۴، ص ۲۲۹

۷- حج: ۲۹

۸- در حریم کعبه: ص ۱۳۲ به نقل از معانی الاخبار، ص ۳۳۹

ص: ۳۲

به سوی حیات طیبه باشد.

امام باقر (ع) فرمود:

«الدُّخُولُ فِیهَا دُخُولٌ فِی رَحْمَهِٔ اللَّهِ وَ الْخُرُوجُ مِنْهَا خُرُوجٌ مِنَ الذُّنُوبِ ...». (۱)

تمام عبادتها برای پذیرفته شدن در نزد خدا معیاری دارند؛ در قرآن کریم آمده است:

(إِنَّ الصَّلاهَٔ تَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَر).

در معیار قبولی نماز، در روایات آمده است:

پیامبرخدا (ص)

: «مِنْ عَلَامَهِٔ قَبُولِ الْحَجِّ إِذَا رَجَعَ الرَّجُلُ رَجَعَ عَمَّا کَانَ عَلَیْهِ مِنَ الْمَعَاصِی هَذَا عَلَامَهُٔ قَبُولِ الْحَجِّ وَ إِنْ رَجَعَ مِنَ الْحَجِّ ثُمَّ انْهَمَکَ فِیمَا کَانَ عَلَیْهِ مِنْ زِنًی أَوْ

خِیانَه أَوْ مَعْصِیه فَقَدْ رُدَّ عَلَیِه حَجُّهُ»؛ (۲) «نشانه قبولی حج این است که حج‌گزار پس از حج مرتکب گناه نشود، و اگر مانند گذشته به تباهی و گناه تن داد، این نشان از مردود بودن حجّ اوست.»

در جای دیگر فرمود:

«آیَهُٔ قَبُولِ الْحَجِّ تَرْکُ مَا کَانَ عَلَیْهِ الْعَبْدُ مُقِیماً مِنَ الذُّنُوبِ». (۳)

امام صادق (ع):

«وَ فِی قَبُولِ صَلَاهِٔ الْعَبْدِ یَوْمَ الْقِیَامَهِٔ قَبُولُ سَائِرِ أَعْمَالِهِ ...»؛ (۴)

«با پذیرش نماز بنده در روز قیامت، اعمال دیگر او نیز پذیرفته می شود.»

امام صادق (ع):

«الْحَاجُّ لَا یَزَالُ عَلَیْهِ نُورُ الْحَجِّ مَا لَمْ یُلِمَّ بِذَنْبٍ». (۵)

۱- کافی، ج ۴، ص ۵۲۷

۲- مستدرک الوسایل، ج ۹، ص ۵۷

۳- مستدرک‌الوسائل، ج ۱۰، ص ۱۶۵

۴- وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۴۱۷

۵- کافی: ج ۴، ص ۲۵۵

ص: ۳۳

فقه حج

میقات مسیر مدینه

موسوی شاهرودی

برای یافتن پاسخ این پرسش که «میقات اهالی مدینه همان مسجد (شجره) است یا منطقه ذو الحلیفه؟ لازم است در چند محور و موضوع بررسی و پژوهش شود:

۱. میقات در عدد و لغت.

۲. شناخت ذوالحلیفه در تاریخ.

۳. فتاوای مراجع عظام در این موضوع.

۴. روایات وارد شده در این باب، که مستند احکام فقهی مراجع است.

۵. روایاتیکه میتوان با آنها میقات را مشخص کرد.

۶. مستندات رأی صواب.

۷. قرائنی که رأی صواب تأیید می کند.

۸. قرائنی که از آنها میتوان میتوان فهمید آرای دیگر غیر قابل قبول است.

* میقات در لغت

در این بحث، به بررسی دو مطلب میپردازیم: ۱) معنای میقات چیست؟ ۲) میقاتها چند جا است؟

میقات چیست و کجا است؟

میقات، جایی است که زائر خانه خدا، پیش از ورود به حرم، در آن مُحرِم می‌شود و بر هیچ مسلمانی جایز نیست بدون احرام از آنجا بگذرد.

میقات بهمعنای «وقت» و جمع آن «مواقیت» است.

آیا بهکار رفتن میقات در چنین معنایی، حقیقت است یا مجاز و یا اینکه حقیقت متشرّعه است؟

درکتب لغت؛ مانند «مصباح المنیر» و «نهایه ابن اثیر» وقت به معنای مقداری از زمان آمده است:

«الوقتُ: مقدارٌ من الزّمان وكلُّ شيء ما قَدَّرْتَ له حيناً فقد «وَقَّته» «تَوْقِيتاً» وكذلك ما «قَدَّرْتَ» له غايةً»

استعمال واژه «وقت» برای مکان، استعاره و مجاز است. از آنجا که واژه «میقات» مکرر و فراوان برای مکانی که در آن مُحرم می‌شوند، به کار رفت، سرانجام «حقیقت متشرّعه» گردید. امروزه، از شنیدن لفظ «میقات»، زمان و لحظه پوشش احرام به ذهن کسی خطور نمیکند، بلکه همه افراد، از میقات، مکان پوشش احرام و مُحرم شدن را میفهمند. البته بعضی از لغت دانان؛ مانند جوهری در «صحاح» خود گفته است:

«الْمِيقَاتُ، الْوَقْتُ الْمَضْرُوبُ لِلْفِعْلِ وَالْمَوْضِعُ يُقَالُ: هَذَا مِيقَاتُ أَهْلِ الشَّامِ لِلْمَوْضِعِ الَّذِى يُحْرِمُونَ مِنْه»

همچنین از قاموس اللغه استفاده می‌شود: استعمال میقات در جای‌ها و مواضع، به نحو حقیقت لغویه است.

میقاتهای پنجگانه

ص: ۳۴

فقها در اینکه «میقاتها چند جا است» نظریات مختلف دادهاند؛ صاحب «المنتهی» و مرحوم علّامه در «تحریر» میقاتها را پنج جا دانستهاند، لیکن مرحوم محقق در «شرایع» و علامه در «قواعد» منحصر در شش جا دانستهاند. بعضی نیز هفت و گروهی تا ده گفهاند. با دقت نظر در آنها، می‌توان همه را صحیح دانست؛ زیرا گرچه در بعضی روایات؛ مانند صحیحه حلبی آمده است:

عَنِ الْحَلَبِيِّ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع): «الإِحْرَامُ مِنْ مَوَاقِيتَ خَمْسَةٍ وَقَّتَهَا رَسُولُ اللَّهِ (ص) لَا يَنْبَغِي لِحَاجٍّ وَ لَا لِمُعْتَمِرٍ أَنْ يُحْرِمَ قَبْلَهَا وَ لَا بَعْدَهَا وَقَّتَ لأَهْلِ الْمَدِينَةِ ذَا الْحُلَيْفَةِ وَ هُوَ مَسْجِدُ الشَّجَرَةِ يُصَلَّى فِيهِ وَ يُفْرَضُ فِيهِ الْحَجَّ وَ وَقَّتَ لأَهْلِ الشَّامِ الْجُحْفَةَ، وَ وَقَّتَ لأَهْلِ نَجْدٍ الْعَقِيقَ وَ وَقَّتَ لأَهْلِ الطَّائِفِ قَرْنَ الْمَنَازِلِ وَ وَقَّتَ لأَهْلِ الْيَمَنِ يَلَمْلَمَ وَ لَا يَنْبَغِي لأَحَدٍ أَنْ يَرْغَبَ عَنْ مَوَاقِيتِ رَسُولِ اللَّهِ (ص)». (۱)

صحیحه معاویه بن عمار، علاوه بر پنج میقات یاد شده در صحیحه حلبی، میقات ششمی هم افزوده است و آن برای کسانی است که خانهشان پشت این مواقیت؛ یعنی به مکه مکرّمه نزدیک‌تر است. همچنین میقات و محل احرام بستن برای حج، مکه مکرمه است.

بنابراین، تعداد میقاتها به هفت میرسد و اگر أدنی الحِلّ را هم به آنها بیفزاییم؛ مانند مسجد تنعیم، جِعرانه و حدیبیه، بیشتر میشود.

همچنین می‌توان به این موارد، محاذاه بعضی از میقاتها را- که اتفاق میان مراجع است- افزود که در روایت صحیحه عبدالله بن سنان آمده است:

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِى عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَال: «مَنْ أَقَامَ بِالْمَدِينَةِ شَهْراً وَ هُوَ يُرِيدُ الْحَجَّ ثُمَّ بَدَا لَهُ أَنْ يَخْرُجَ فِى غَيْرِ طَرِيقِ أَهْلِ الْمَدِينَةِ الَّذِى يَأْخُذُونَهُ فَلْيَكُنْ إِحْرَامُهُ مِنْ مَسِيرَةِ سِتَّةِ أَمْيَالٍ فَيَكُونُ حِذَاءَ الشَّجَرَةِ مِنَ الْبَيْدَاءِ». (۲)

بنابراین، بحث درعدد و شماره میقاتها را می‌توان بحثی لفظی دانست.

در اینجا ممکن است کسی بپرسد: آیا محاذات میقات، برای کسی است که از سوی مسجد شجره عبور میکند؟ یا در بقیه مواقیت نیز عبور کننده از محاذات، میتواند محرم شود؟ در پاسخ این پرسش باید گفت: فتاوای مراجع اختلافی است.

باید مشخص شود که: می خواهد برای عمره محرم شود یا حج، اگر برای عمره مُحرم میشود، از کدام راه به مکه می رود؟ اگر:

- از راه مدینه است، ذوالحلیفه.
- از راه شام و جدّه است، جُحفه و قرن المنازل.
- از راه طائف است، وادی عقیق.
- از راه عراق است، ذات عرق.
- از راه نجد است، قرن المنازل.
- از راه یمن است، یلَمُلَمُ.

* ذو الحُلیفه در جغرافیا و تاریخ

در مسیر خروجی مدینه به سمت مکه (در ناحیه جنوب این شهر)، در فاصله هشت کیلومتری مسجدالنبی (ص)، سه کیلومتر پس از مسجد قبا، منطقهای است به نام «ذوالحُلَیفه» که مسجد شجره یا میقات اهل مدینه در آنجا واقع است. برای این میقات چهار نام آوردهاند:

۱. ذوالحلیفه ۲. مسجد الإحرام ۳. مسجد شجره ۴. آبار علی (ع)

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۳۰۸

۲- وسائل‌الشیعه، ج ۱۱، ص ۳۱۷

ص: ۳۵

مسجد یاد شده، میقات کسانی است که از مدینه به مکه می‌روند. پیامبر خدا (ص) برای سه سفر عمره و یک سفر حج تمتّع، در این میقات مُحرم شدند:

۱. در سال صلح حدیبیه، که نتوانستند عمره انجام دهند (سال ششم هجری).

۲. عمره انجام نشده (سال هفتم هجری).

۳. فتح مکه (سال هشتم هجری).

۴. حجّه الوداع (سال دهم هجری). (۱)

برای شناخت کامل منطقه ذوالحلیفه، لازم است به نام‌های آن توجه و دقت شود. این مسجد از مساجد بسیار مهم در بیرون مدینه بوده و به عنوان یکی از میقاتها و مساجد احرام، اهمیتی بسیار دارد و وجه نامگذاری آن به اسامی یاد شده، چنین است:

۱. شجره، از آنرو «مسجد شجره» گفتهاندکه پیامبر خدا (ص) در این مکان، کنار درختی بهنام «سَمَره» فرود آمدند و احرام بستند. (۲)

۲. احْرام، از آن جهت «مسجد الإحرام» خوانده شد که حاجیان برای تشرّف به مکه مکرمه، به تأسی از پیامبر (ص)، در این مسجد احرام می‌بندند.

۳. ذوالحلیفه، «حُلیفه» نام چشمه آبی بوده میان منطقه «بنی جشم بن بکر» از هوازن و «بنی خفاجه العقیلین» که پیامبر (ص) دوست داشتند برای پوشیدن احرام، کنار درختی در این محل فرود آیند. (۳)

همچنین این احتمال وجود دارد که «الحلیفه» از واژه «حلفا» و به معنای «نی» یا گیاهی باشد که در آب میروید و بدین جهت که آن منطقه مسیل بوده و از این گیاهان میروییده، به این نام شهرت یافته است.

۴. ابیارعلی (ع)، ازآن جهت به این نام شناخته شدکه آنحضرت برای آبیاری نخلستانها، چاههای فراوانی در این منطقه حفر کردند و «ابیار» اسم است و جمع آن «بئر» یعنی چاه.

مرحوم فیروز آبادی که در قرن هشتم آن را توصیف کرده، می گوید: این مسجد جز به نام «ابیار علی (ع)» شناخته نیست. (۴)

پیامبر خدا (ص) پس از اقامه دو رکعت نماز در این مکان، احرام بستند و ندا سردادند:

«لَبَّیْکَ، اللَّهُمَّ لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ، لَا شَرِیکَ لَکَ لَبَّیْکَ، إِنَّ الْحَمْدَ وَ النِّعْمَهَ لَکَ وَ الْمُلْکَ، لَا شَرِیکَ لَک لَبَّیْک».

ابن زباله نقل کرده که پیامبر (ص) هنگام انجام حج، زیر درختی در این مکان فرود آمدند که در سالهای بعد، در آنجا مسجدی ساخته شد. (۵)

ازمجموع مطالبیکه گذشت وبا مراجعه بهکتب تاریخی، فهمیده میشودکه «ذوالحلیفه» منطقهای وسیع بوده که بعدها در آن، مسجدی به نام «مسجد شجره» (یا نامهای دیگر) بنا کردهاند.

مورد اتفاق اهل تحقیق است که در منطقه ذوالحلیفه مسجد دیگری بهنام «مسجد مُعَرَّس» نیز وجود داشته است. در توضیح آن گفته‌اند: «مُعَرّس» به معنای محلّ خواب صبحگاهی است که امروزه به «مسافرخانه» نیز اطلاق می‌شود. در گذشته به محل استراحت کاروانهایی گفته می‌شد که پس از راهپیمایی شبانه، در یک سوم آخر شب، در آن‌جا به

۱- سیرهٔ ابن هشام، سیرهٔ النبویه، صص ۴۲۴ و ج ۳، ص ۳۵۵؛ ابن قتیبه، المعارف، ص ۷۰؛ ابن سعد در طبقات الکبری، ص ۱۲۴ و ج ۲، ص ۱۷۲۲

۲- المغانم المطابه فی معالم طابه فیروز آبادی ص ۱۹۹ و صحیح بخاری، کتاب الغلو، ص ۳۲۲ و ح ۴۴۱

۳- همان، ص ۱۹۹

۴- همان، و رساله «فی وصف المدینه»، علی بن موسی، صص ۱۶- ۸

۵- سمهودی، وفاء الوفا بأخبار المصطفی، ج ۳، ص ۱۰۰۲؛ احمد بن حنبل، المسند، ج ۱، صص ۳۲۴ و ۳۳۹

ص: ۳۶

خواب و استراحت می پرداختند و پس از انجام نماز صبح، به حرکت خود ادامه می‌دادند. (۱)

نقل شـده که پیامبرخـدا (ص) در مکـانی نزدیـک شـجره تعریس کرده، نمـاز صبـح را خوانده‌انـد و پس از چنـدی، گِرد این محل دیواری کشیده شد و نام «مسجد مُعَرّس» به خود گرفت، امّا بعدها سیل آن را خراب کرده است.

به روایت عبـدالله ابن عمر، آن حضـرت از طریق مسـجد «شـجره» از مـدینه خارج و از طریق «معرّس» وارد می‌شدنـد. (۲) با گذشت زمـان، بقایـای این مسـجد رو به ویرانی نهاد و جز چنـد تک سـنگ چیـده شـده بر روی هم، از آن اثری نمانـد تا این که در توسـعه مسجد شجره، در دوران سعودی، آثار مخروبه آن نیز محو گردید.

همچنین سـمهودی در «خلاصه الوفا بأخبار دارالمصـطفی» به نقل از اسدی می‌نویسد: در ذوالحلیفه دو مسـجد است؛ مسـجد بزرگی که مردم از آن مُحرم می‌شوند و مسـجد معرّس که در ناحیه‌ای از مسـجد کبیر، در پایان مصعد بیداء؛ یعنی در زیر محلّی که از آنجا به صحرا بالا میروند و صعود میکنند.

در آن نواحی، غیر از مسـجد یاد شده، که در قبله مسجد بزرگ است، مسجد دیگری نیست و میان این دو مسجد، به اندازه انداختن یک تیر راه بوده و این مسجد را سیل خراب کرده است.

از ابـن عمر نقـل شـده کـه پیامبرخـدا (ص) هنگـام رفتـن بـه حـج یـا عمره، در ذوالحلیفـه، زیر درخت سـمره فرود میآمدنـد و چـون بازگشتش از بطن وادی بود، شتر را در جانب شرقی وادی، روی ریگ می‌خواباند و در آنجا خواب می‌رفت تا آنکه صبح می‌دمید. (۳)

* میقات ذو الحُلَیفه در فتاوا

در این بحث، نخست به فتاوای مراجع عظام تقلید میپردازیم و آنگاه روایاتی چند میآوریم:

۱) فتاوای فقها

قولنخست: «پوشیدن احرام ازبیرون مسجد صحیح است.»

فتاوای بزرگانی مانند: صاحب جواهر، سید محمد کاظم یزدی، فیروز آبادی، میرزای نایینی، شیخ عبدالکریم حائری، آقا ضیاء الدین عراقی، سید ابوالحسن اصفهانی، شیخ محمدرضا آل یاسین، شیخ محمد حسین کاشف الغطا، سید حسین بروجردی، سید عبدالهادی شیرازی، سـید محسن حکیم، سـید محمود شاهرودی، سـید احمد خوانساری، سید ابوالقاسم خویی، سید محمدرضا گلپایگانی، سید علی سیستانی، میرزا جواد تبریزی، سید موسی شبیری زنجانی، شیخ لطف الله صافی و ناصر مکارم شیرازی.

قول دوّم: «بنابر احتیاط واجب، باید احرام از داخل مسجد شجره باشد.»

امام خمینی و آیت الله فاضل لنکرانی ٠ این قول را پذیرفته‌اند.

قول سوم: «وجوب احرام از داخل مسـجد شـجره است در صورت امکان، ولی برای معذور؛ مانند حایض، اینگونه آمده است: احرام از بیرون مسجد نیز کافی است.»

این نظریه قول برخی از علما؛ مانند آیت الله بهجت (ره) است.

۱- معجم البلدان، ج ۵، ص ۱۵۵؛ یاقوت حموی، فیروز آبادی در المغانم، ص ۳۸۶

۲- سمهودی، وفاء الوفا، ج ۳، ص ۱۰۰۶؛ کلینی، کافی، ج ۴، ص ۵۶۵

۳- سمهودی، اخبار المدینه، ترجمه حاج سید جوادی، ص ۳۲۴

ص: ۳۷

قول چهارم: «واجب است احرام از داخل مسجد باشد و احرام از بیرون مسجد صحیح نیست حتی برای معذور.»

نظریه و فتوای بالا ـ اندک و نادر است؛ بهطوری که مرحوم شهید با تعبیر «قیل» آورده، البته در مناسک آیت الله خامنه‌ای- دامت برکاته- نیز آمده است.

۲) روایات باب

روشن است که اختلاف در فتاوا، به جهت اختلافی است که در روایات وجود دارد. اکنون به بررسی آنها می‌پردازیم. در اینجا روایات سه دستهاند:

دسته اوّل: روایاتی که «ذو الحلیفه» را میقات اهل مدینه دانستهاند:

- صحیحة: عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: «مِنْ تَمَامِ الْحَجِّ وَ الْعُمْرَةِ أَنْ تُحْرِمَ مِنَ الْمَوَاقِيتِ الَّتِي وَقَّتَهَا رَسُولُ اللَّهِ (ص) ... وَقَّتَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ ذَا الْحُلَيْفَةِ». (۱)

- صحیحة: عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخَزَّازِ: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) وَقَّتَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ ذَا الْحُلَيْفَةِ» (۲)

این روایت نیز مانند روایت نخست، میقات اهل مدینه را ذو الحلیفه دانسته است.

- عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَخِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ (ع) قَالَ: «... إِلَى أَنْ قَالَ: «وَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ مِنْ ذِي الْحُلَيْفَةِ». (۳)

دسته دوم: روایاتی که احرام اهل مدینه را مسجد شجره و یا ذو الحلیفه می‌داند ولی آن را به «شجره» تفسیر و معنی کرده است:

- صحیحة: عَلِيِّ بْنِ رِئَابٍ قَالَ: «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) عَنِ الْأَوْقَاتِ الَّتِي وَقَّتَهَا رَسُولُ اللَّهِ (ص) لِلنَّاسِ فَقَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) وَقَّتَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ ذَا الْحُلَيْفَةِ وَ هِيَ الشَّجَرَةُ وَ وَقَّتَ لِأَهْلِ الشَّامِ الْجُحْفَةَ وَ وَقَّتَ لِأَهْلِ الْيَمَنِ قَرْنَ الْمَنَازِلِ وَ لِأَهْلِ نَجْدٍ الْعَقِيقَ». (۴)

- صحیحة: عَنِ الْحَلَبِيِّ قَالَ: «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) مِنْ أَيْنَ يُحْرِمُ الرَّجُلُ إِذَا جَاوَزَ الشَّجَرَةَ فَقَالَ مِنَ الْجُحْفَةِ وَ لَا يُجَاوِزِ الْجُحْفَةَ إِلَّا مُحْرِماً». (۵)

- موثقة: عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى (ع) قَالَ: «سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْمٍ قَدِمُوا الْمَدِينَةَ فَخَافُوا كَثْرَةَ الْبَرْدِ وَ كَثْرَةَ الْأَيَّامِ يَعْنِي الْإِحْرَامَ مِنَ الشَّجَرَةِ فَأَرَادُوا أَنْ يَأْخُذُوا مِنْهَا إِلَى ذَاتِ عِرْقٍ فَيُحْرِمُوا مِنْهَا فَقَالَ لَا وَ هُوَ مُغْضَبٌ مَنْ دَخَلَ الْمَدِينَةَ فَلَيْسَ لَهُ أَنْ يُحْرِمَ إِلَّا مِنَ الْمَدِينَةِ» (۶)

دسته سوم: روایاتی در آنها از «ذی الحلیفه» تفسیر به «مسجد شجره» شده است:

- صحیحة: عَنِ الْحَلَبِيِّ قَالَ: «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) الْإِحْرَامُ مِنْ مَوَاقِيتَ خَمْسَةٍ وَقَّتَهَا رَسُولُ اللَّهِ (ص) لَا يَنْبَغِي لِحَاجٍّ وَ لَا لِمُعْتَمِرٍ أَنْ يُحْرِمَ قَبْلَهَا وَ لَا بَعْدَهَا وَقَّتَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ ذَا الْحُلَيْفَةِ وَ هُوَ مَسْجِدُ الشَّجَرَةِ يُصَلِّي فِيهِ وَ يَفْرِضُ الْحَجَّ وَ وَقَّتَ لِأَهْلِ الشَّامِ الْجُحْفَةَ وَ وَقَّتَ لِأَهْلِ النَّجْدِ الْعَقِيقَ وَ وَقَّتَ لِأَهْلِ الطَّائِفِ قَرْنَ الْمَنَازِلِ وَ وَقَّتَ لِأَهْلِ الْيَمَنِ يَلَمْلَمَ وَ لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ أَنْ يَرْغَبَ عَنْ مَوَاقِيتِ رَسُولِ اللَّهِ (ص)». (۷)

- مرسلة: عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْوَلِيدِ عَمَّنْ ذَكَرَهُ قَالَ: «قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) لِأَيِّ عِلَّةٍ أَحْرَمَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) مِنْ مَسْجِدِ الشَّجَرَةِ وَ لَمْ يُحْرِمْ مِنْ مَوْضِعٍ دُونَهُ، فَقَالَ: لِأَنَّهُ لَمَّا أُسْرِيَ بِهِ إِلَى السَّمَاءِ وَ صَارَ بِحِذَاءِ الشَّجَرَةِ نُودِيَ يَا مُحَمَّدُ! قَالَ: لَبَّيْكَ، قَالَ: أَ لَمْ أَجِدْكَ يَتِيماً فَآوَيْتُكَ وَ وَجَدْتُكَ ضَالًّا فَهَدَيْتُكَ؟ فَقَالَ النَّبِيُّ (ص): إِنَّ الْحَمْدَ وَ النِّعْمَةَ وَ الْمُلْكَ لَكَ، لَا شَرِيكَ لَكَ، فَلِذَلِكَ

۱- کافی، ج ۴، ص ۳۱۸

۲- وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۳۱۸

۳- وسائل‌الشیعه، ج ۱۱، ص ۳۰۹

۴- همان

۵- تهذیب‌الأحکام، ج ۵، ص ۵۷

۶- وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۳۱۸

۷- وسائل‌الشیعه، ج ۱۱، ص ۳۰۸

ص: ۳۸

أَحْرَمَ مِنَ الشَّجَرَةِ دُونَ الْمَوَاضِعِ کُلِّهَا». (۱)

– روای الأمالی: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) وَقَّتَ لأَهْلِ الْعِرَاقِ الْعَقِیقَ ... وَ وَقَّتَ لأَهْلِ الْمَدِینَهِٔ ذَا الْحُلَیْفَهِٔ وَ هُوَ مَسْجِدُ الشَّجَرَهِٔ» (۲)

– روایهٔ المقنع: «قَالَ وَقَّتَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) لأَهْلِ الطَّائِفِ قَرْنَ الْمَنَازِلِ ... وَ لِأَهْلِ الْمَدِینَهِٔ ذَا الْحُلَیْفَهِٔ وَ هُوَ مَسْجِدُ الشَّجَرَهِٔ». (۳)

به گفته برخی از محدّثان، روایت مقنع همان روایت امالی است و هر دوی آنها مرسلهاند و عبارت روایت دوم همان روایت اول است.

باید در سه دسته از روایات یاد شده، ملاحظه و دقت شود تا به دست آید که وجهی برای جمع میان آنها می‌توان یافت یا خیر؟ برای اینکه به نتیجه درست برسیم، توجه به چند نکته ضروری است:

نکته اوّل: هیچیک از روایاتیکه گذشت، در مقام بیان لزوم احرام از مسجد شجره نیست و همچنین از آنها استفاده نمیشودکه میقات اهل مدینه «مسجد شجره» است، بلکه آمده است: «ذوالحلیفه» میقات اهالی مدینه وکسانی استکه از مدینه عازم مکه هستند.

و در روایات دسته دوم نیز «ذوالحلیفه» آمده، منتهی تفسیر به «شجره» شده است.

و بالأخره در روایات دسته سوم که تعبیر «مسجد شجره» آمده، ذوالحلیفه تفسیر به مسجد شجره شده است؛ مانند صحیحه علی بن رئاب که گفت:

«سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ

(ع)

عَنِ الأَوْقَاتِ الَّتِی وَقَّتَهَا رَسُولُ اللَّهِ

(ص)

لِلنَّاسِ فَقَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ

(ص)

وَقَّتَ لأَهْلِ الْمَدِینَهِٔ ذَا الْحُلَیْفَهِٔ وَ هِیَ الشَّجَرَهُٔ ...»

پس میقات همان ذوالحلیفه است و مراد از ذوالحلیفه، مسجد شجره است. در روایات دسته سوم که مسجد شجره گفته شده، دو روایت آمد و آنها مرسلهاند؛ روایت مقنع و نیز صحیحه حلبی که در امالی آمد؛

«وَقَّتَ لأَهْلِ الْمَدِینَهِٔ ذَا الْحُلَیْفَهِٔ وَ هِیَ الشَّجَرَهُٔ ...»

و روایت دوّم، مرسله حسین بن ولید، افزون بر مرسله بودنش که سندش را مخدوش می‌کند، لفظ «مسجد» را سؤال کننده آورده و در کلام معصوم (ع) نیامدهاست، بنابراین، تفسیر «ذو الحلیفه» به «مسجدشجره» تنها دریک روایت، آنهم صحیحه حلبی آمده که گذشت. بنابراین، مجموعه روایات، ذوالحلیفه را میقات اهل مدینه می‌داند و برای معرّفی بهتر آن، تفسیر به «شجره» و یا «مسجد شجره» شده است.

نکته دوّم: برای اینکه بدانیم میقات مسیر مدینه کجاست و توضیحی در باره مسجد شجره بدهیم، لازم است بدانیم «ذوالحلیفه» شامل کدام ناحیه وکدام مکان است.

دانشمندان، فقها و واژه شناسان همگی بر این نظریهاند که ذوالحلیفه نام آن محل و منطقه است و تنها مسجد شجره را شامل نمیشود و سراغ نداریم که کسی ادعا کند ذوالحلیفه اطلاق به مسجد شجره میگردد. به کلمات علما دقت کنید:

– شهید (ره): «ذوالحلیفه لتحالف قوم من العرب به ... و المراد، الموضع الذی فیه الماء. و به مسجد الشجرهٔ، و الإحرام منه أفضل و أحوط للتأسی، و قیل: بل یتعیّن منه لتفسیر ذی الحلیفهٔ به فی بعض الأخبار». (۴)

«از آن رو ذوالحلیفه گفته‌اند که قبیله‌ای از عرب در آنجا سوگند میخوردند ... و مراد از آن، مکانی است که درآن آب جمع می‌شده است و در آنجا است مسجد شجره و احرام از مسجد افضل و مطابق احتیاط است ...»

۱- وسائل‌الشیعه، ج ۱۱، ص ۳۱۱

۲- امالی صدوق، ص ۶۵۰

۳- وسائل‌الشیعه، ج ۱۱، ص ۳۱۱

۴- الروضهٔ البهیهٔ فی شرح اللمعهٔ الدمشقیهٔ، ج ۲، ص ۲۲۴

ص: ۳۹

مرحوم شهید، با این عبارت، به دو پرسش مهم پاسخ می‌دهد:

۱. چرا احرام از ذوالحلیفه افضل و برتر است؟

- پاسخ: برای تأسی و متابعت از پیامبر گرامی؛ چرا که مسلّم است پیامبر (ص) از آن مکان مُحرم شده‌اند.

۲. چرا از مسجد شجره در ذو الحلیفه احوط است.

پاسخ: قدر متیقّن از آن مکان، مسجدی است که در آن واقع است؛ به عبارت دیگر، با توجه به سه دسته از روایاتی که گذشت که محل احرام را ذوالحلیفه یا شجره و یا مسجد شجره میدانست، به دست می‌آوریم که قدر متیقن از مکان احرام مسجد شجره است و احرام به یقین صحیح است. پس اگر در خارج از مسجد محرم شود، باید ببینیم در ذوالحلیفه بوده یا خیر و بهعبارت بهتر: حمل مطلق بر مقید شده است؟ که مطلق «همه منطقه ذوالحلیفه» و مقید «مسجد شجره واقع در ذوالحلیفه» است.

نکته سوّم: بزرگانی از علما، ذوالحلیفه را میقات دانسته‌اند؛ به طوری که محرم شدن از خودِ مسجد را لازم نشمردهاند. برای نمونه، اگر در کلام مرحوم شهید (که گذشت) دقت کنیم، میبینیم که ایشان لزوم احرام از مسجد را به «قیل» که همان قول ضعیف است، نسبت میدهد.

به نظر میرسد علما و فقیهان نادری که درون مسجد را برای احرام متعین دانسته‌اند، در اخبار و روایات دسته سوم، ذوالحلیفه را تفسیر به مسجد شجره کردهاند. اما مرحوم شهید با بیان مختار خود، «قیل» را به این گروه نسبت میدهدکه احرام را از مسجد لازم دانسته‌اند و با این بیان، این قول را رد می‌کند و غیر قابل قبول می‌داند.

نکته چهارم: با دقت در فتاوا و آرای فقها، می‌بینیم که بسیاری ازآنها احرام از خارج مسجد را کافی و مجزی می‌دانند. افزون بر اینکه همان قول «قیل» که احرام از داخل مسجد را لازم می‌دانستند، در صورت معذور بودن از ورود به مسجد؛ مانند حایض، میگویند: احرام از خارج مسجد کفایت می‌کند، که از آنجملهاند مرحوم آیت الله بهجت. (۱) به این عبارت که در مواقیت الاحرام آمده دقت کنید:

أحدها: ذو الحلیفهٔ ... قد اختلفت عبارات الأصحاب فی تعیین المیقات المذکور، فی الهدایهٔ للصدوق- رضوان الله علیه-: و لأهل المدینهٔ ذوالحلیفهٔ و هو مسجد الشجرهٔ. و فی النهایهٔ: و وقّت لأهل المدینهٔ ذا الحلیفهٔ و هو مسجد الشجرهٔ. و فی المراسم: و میقات أهل المدینهٔ ذو الحلیفهٔ و هو مسجد الشجرهٔ. و فی الغنیهٔ: و هو لمن حجّ فی طریق المدینهٔ ذوالحلیفهٔ و هو مسجد الشجرهٔ. و فی إشارهٔ السبق: أو مسجد الشجرهٔ و هو ذات الحلیفهٔ و یختص بأهل المدینهٔ و من سلک مسلکهم. و فی المعتبر: لأهل المدینهٔ ذوالحلیفهٔ و هو مسجد الشجرهٔ.

وقد نسب إلی غیر هولاء من الفقهاء القول بأنّ میقات أهل المدینهٔ ذو الحیلفهٔ مع تفسیره بأنّه مسجد الشجرهٔ. أو العکس».

یعنی در عبارات بعضی از فقها، میقات اهل مدینه، مسجد شجره معرفی گردیده که آن، تفسیر به ذوالحیلفه شده است.

مرحوم محقق عبارتی آورده که می‌توان گفت اقوال را جمع کرده است؛ در شرایع می‌فرماید:

«و لأهل المدینهٔ اختیاراً مسجد الشجرهٔ».

و همچنین به عبارت مرحوم سید یزدی در عروه که میان روایات جمع کرده،

۱- مناسک حج، میقات شجره، آیت الله بهجت/

ص: ۴۰

دقت کنید:

«فالأحوط الاقتصار على المسجد إذ مع كونه هو المسجد فواضح، و مع كونه مكاناً فيه المسجد فاللازم حمل المطلق على المقيّد، لكن مع ذلك الأقوى جواز الإحرام من خارج المسجد و لو اختياراً، و إن قلنا: إنّ ذا الحليفة هو المسجد، و ذلك لأنّه مع الإحرام من جوانب المسجد يصدق الإحرام منه عرفاً، إذ فرق بين الأمر بالإحرام من المسجد، أو بالإحرام فيه، هذا مع إمكان دعوى أنّ المسجد حدّ للإحرام فيشمل جانبيه مع محاذاته».

در کلام مرحوم سید یزدی، چند نکته قابل توجه و دقت است:

۱. احتیاط، مُحرم شدن در داخل مسجد است؛

زیرا در روایات آمده است که احرام از ذوالحلیفه باشد. چون مسجد شجره در منطقه ذو الحلیفه است. پس احرام از مسجد، احرام از مکانی است که جزئی از ذوالحلیفه است. بنابراین، می شود حمل مطلق بر مقید.

۲. اقوی جواز احرام از خارج مسجد است و لو در حال اختیار؛ زیرا اگر ذوالحلیفه همان مسجد باشد، احرام از خارج آن کافی است؛ برای اینکه در روایات آمده است: احرام از مسجد شجره و ذوالحلیفه باشد و «از» به معنای ابتدا است که به خارج مسجد و پشت دیوار آن نیز شامل میشود.

قرینه دیگر بر اینکه لازم نیست احرام از داخل مسجد باشد، آن است که احرام به یکی از سه چیز محقّق می‌شود: ۱. تلبیه ۲. اشعار ۳. تقلید.

به یقین پیامبر گرامی (ص) در داخل مسجد محرم نشدند؛ چرا که در بعضی از سفرها، به تلبیه محرم شدند که تلبیه در بیداء انجام گرفته است؛ (۱) و در برخی سفرها، به اشعار و تقلید احرام پوشیدند که آنهم نمیتوانست در داخل مسجد باشد؛ چرا که پیامبر (ص) حدود ۱۰۰ شتر همراه داشت و همه آنها را نمی‌توانست داخل مسجد ببرد.

در صحیحه معاویه بن عمار آمده است:

«عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ یُوجِبُ الْإِحْرَامَ ثَلَاثَهُ أَشْیَاءَ: التَّلْبِیَهُ وَ الْإِشْعَارُ وَ التَّقْلِیدُ، فَإِذَا فَعَلَ شَیْئاً مِنْ هَذِهِ الثَّلَاثَهِ فَقَدْ أَحْرَمَ». (۲)

فقها بر این نظریهاند که با اشعار و تقلید نیز احرام محقّق می‌شود. ایشان درکتب خود آوردهاند:

«لا ینعقد إحرام حجّ التمتّع و إحرام عمرته و إحرام حجّ الإفراد و إحرام العمرة المفردة إلّا بالتلبية، و أمّا حجّ القِران فكما يتحقّق إحرامه بالتلبية يتحقّق بالإشعار أو التقليد». (۳)

و استدلال کنندگان به «فعل پیامبر (ص)» که از مسجد شجره محرم شدند، روایتی استکه در عللالشرایع آمده است:

عَنْ عَلِیِّ بْنِ حَاتِمٍ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ ... عَمَّنْ ذَکَرَهُ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ (ع) لِأَیِّ عِلَّهٍ أَحْرَمَ رَسُولُ اللَّهِ (ص)- مِنْ مَسْجِدِ الشَّجَرَهِ وَ لَمْ یُحْرِمْ مِنْ مَوْضِعٍ دُونَهُ، فَقَالَ: لِأَنَّهُ لَمَّا أُسْرِیَ بِهِ إِلَی السَّمَاءِ وَ صَارَ بِحِذَاءِ الشَّجَرَهِ نُودِیَ یَا مُحَمَّدُ- قَالَ: لَبَّیْکَ، قَالَ: أَ لَمْ أَجِدْکَ یَتِیماً فَآوَیْتُکَ وَ وَجَدْتُکَ ضَالًّا فَهَدَیْتُکَ؟ فَقَالَ: النَّبِیُّ (ص)- إِنَّ الْحَمْدَ وَ النِّعْمَهَ وَ الْمُلْکَ لَکَ، لَا شَرِیکَ لَکَ- فَلِذَلِکَ أَحْرَمَ مِنَ الشَّجَرَهِ دُونَ الْمَوَاضِعِ کُلِّهَا». (۴)

گرچه به این روایت برای لزوم احرام از مسجد شجره تمسک جستهاند لیکن چنین استدلالی، به چند دلیل صحیح نیست.

- روایت ضعیف السند و مرسله است.

۱- وسائل‌الشیعه، ج ۱۱، ص ۳۱۱

۲- وسائل‌الشیعه، ج ۱۱، ص ۲۷۹

۳- آیت الله خویی، معتمد، ج ۳، مسأله ۱۸۲ و روایت باب ۱۷ من ابواب أقسام الحج، ح ۵

۴- وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۳۱۱

ص: ۴۱

- پیامبر (ص) در آن احرام، از مسجد شجره محرم شدند و در روایات دیگر- که بعضی از آنها صحیحه است؛ مانند صحیحه حلبی، «مسجد شجره» آمده، لیکن تفسیر به ذوالحلیفه شده است و این روایت می‌شود مانند آن و همان جوابی که در آنجا داده شد در اینجا نیز می‌آید.

اینکه پیامبر (ص) ازآن مکان محرم شدند، دلیل بر وجوب احرام ازآن مکان نیست بلکه می‌تواند مستحب و یا افضل باشد.

پیامبر (ص) از آن مکان محرم شدند، لیکن مسجد را میقات نخواندند بلکه در روایات یاد شده (الْمَوَاقِیتِ الَّتِی وَقَّتَهَا رَسُولُ اللَّهِ (ص)) ذوالحلیفه را میقات معرفی کردند.

در روایت دیگر تصریح شده است که پیامبر (ص) نماز را در داخل مسجد خواندند ولی پس از آن، از مسجد خارج شدند و احرام در بیداء واقع شد. به این روایت توجه کنید:

وَ رَوَاهُ الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عُبَیْدِ اللَّهِ بْنِ عَلِیٍّ الْحَلَبِیِّ ... «وَ هُوَ مَسْجِدُ الشَّجَرَهِ کَانَ یُصَلِّی فِیهِ وَ یَفْرِضُ الْحَجَّ، فَإِذَا خَرَجَ مِنَ الْمَسْجِدِ وَ سَارَ وَ اسْتَوَتْ بِهِ الْبَیْدَاءُ حِینَ یُحَاذِی الْمِیلَ الأَوَّلَ أَحْرَمَ». (۱)

بنابراین، با توجه به اینهمه روایات، نمی‌توان به آن روایت تمسککرد که میگوید میقات، مسجد شجره است.

قرائنی بر رأی صواب

پس از بیان مطالبی که گذشت، اکنون به طرح قرائنی میپردازیم که ما را به رأی صواب و نظریه درست می‌رساند:

۱. همانگونه که دیدیم، برخی روایات، احرام اهل مدینه را از میقات ذو الحلیفه دانست و در هیچیک ازآنها نگفت احرام ازمسجد شجره باشد، بلکه درمقام تفسیر فرمودند:

«هُوَ الشَّجَرَهِ»

. یا در بعضی روایات،

«هُوَ مَسْجِدُ الشَّجَرَهِ»

آمده است. پس بعضی مطلق است مانند صحیحه معاویه ابن عمار:

عن أبی عبدالله

(ع)

وصحیحهٔ أبی أیّوب؛ «فَقَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ

(ص)

: وَقَّتَ لأَهْلِ

الْمَدِینَه ذَا الْحُلَیفَه». (۲)

ولی در دسته دوم از روایات؛ مانند صحیحه علی بن رئاب،

«قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ

(ع)

عَنِ الأَوْقَاتِ الَّتِی وَقَّتَهَا رَسُولُ اللَّهِ

(ص)

لِلنَّاسِ، فَقَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ

(ص)

وَقَّتَ لأهْلِ الْمَدِينَةِ ذَا ا

لْحُلَيفَه وَ هِی الشَّجَرَه»

. (۳)

که تفسیر به شجره شده است و در بعض روایات مانند صحیحه حلبی، (۴) ابواب مواقیت فرموده است:

«وَقَّتَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ ذَا الْحُلَيْفَةِ

وَ

هُوَ مَسْجِدُ الشَّجَرَةِ»

. ۲. در هیچ یک از روایات نیامده که باید احرام از مسجد شجره باشد و یا حتی مسجد شجره میقات باشد. بنابراین، جای حمل مطلق برمقید نیست بلکه از موارد جزء و کلّ است و حداکثر فرموده‌اند: ذوالحلیفه همان شجره و یا مسجد شجره است.

۳. سخن مرحوم شهید بود که پیشتر گذشت

. گرچه انجام احرام در مسجد را به «قیل» نسبت داده، لیکن یافت نشد که گوینده «قیل» کیست. در این میان، همانگونه که در بخش فتاوا بیان شد، احتیاطی که در کلمات بعضی از بزرگان آمده و از کلام مرحوم شهید و دیگران معلوم می‌شود، نام آن منطقه، «ذوالحلیفه» بوده است.

۴. با توجه به اینکه اشعار و تقلید حکم احرام را دارد و در روایات آمده است:

۱- وسائل‌الشیعه، ج ۱۱، ص ۳۰۸

۲- وسائل‌الشیعه، ج ۱۱، ص ۳۰۷

۳- وسائل‌الشیعه، ج ۱۱، ص ۳۰۹

۴- وسائل‌الشیعه، ج ۱۱، ص ۳۰۸

ص: ۴۲

«وَ لَا یُشْعِرُ أَبَداً حَتَّی یَتَهَیَّأَ لِلإِحْرَامِ لأَنَّهُ إِذَا أَشْعَرَ وَ قَلَّدَ وَ جَلَّلَ، وَجَبَ عَلَیْهِ الإِحْرَامُ وَ هِیَ بِمَنْزِلَةِ التَّلْبِیَةِ». (۱)

آیا در این حال، امکان محرم شدن از داخل مسجد وجود دارد، به ویژه که پیامبر (ص) ۶۶ یا ۱۰۰ شتر آوده است؟! چگونه می توان از داخل مسجد آنها را عبور داد؟ ممکن است کسی بگوید: این موارد از وجوب احرام در داخل مسجد استثنا شده است. باید گفت چنین استثنایی در ادّله وجود ندارد.

۵. گرچه در لسان روایات آمده است:

«الإحرام من المواقیت التی وقّتها رسول اللّه

(ص)

لا ینبغی لحاجّ و لا معتمر أن یحرم قبلها و لا بعدها». (۲)

امّا احرام از آن مکان واجب نیست بلکه عبور از میقات برای کسی که قصد رفتن به مکه را دارد، بدون احرام حرام است.

۶. آیا وقتی پیامبر (ص) در زمان خودش، امر به احرام از میقات ذو الحلیفه کردند، مسجدی در آنجا وجود داشته و یا در سفرهای آن حضرت؛ مانند حجّه الوداع مسجدی بنا شده بود یا نه؟ و به فرض که مسجدی بنا شده بود، از کجا و به کدام دلیل بگوییم همراهان پیامبر همگی به درون مسجد رفته و محرم شدند؟! به خصوص که آنان در رکاب پیامبر (ص) بودند و لازمه چنین چیزی آن است که همه باهم و همزمان با پیامبر محرم شوند. علاوه بر این، تعداد زیادی از آنان زن بودند و چه بسا بعضی از آنها از ورود به مسجد معذور بوده‌اند. آیا پیامبر (ص) دستور خاصی برای آنان صادر نکرده و صف آنان را از بقیه جدا ننموده‌اند؟ و آیا امر کرده که این گروه از زنان با نذر قبل از میقات محرم شوند؟ معلوم است که تمسک به «لَوکَانَ، لَبَانَ» آن هم در چنین مورد مهمی، موجب انصراف از أخذ مقید در روایات می‌شود. قرینه دیگر، تذکّر ندادن ائمه (علیهم السلام) به این مطلب است و حتی راویان نیز سؤال نکرده‌اند و این مشخص می کند که ورود به مسجد لازم نبوده، به حدی که جای سئوال هم نداشته است؛ بهطوری که در طول سالهای زیاد، حتی مورد سؤال هم واقع نشده است.

۷. فتوای مراجع بزرگواری مانند مرحوم سید یزدی در عروه گذشت. (۳)

برخی از فقهای بزرگ عبارت مرحوم سید را نپذیرفته و احرام در مسجد را احتیاط مستحب دانسته‌اند؛ مانند آقایان: شیخ محمد حسن الجواهری، محمدباقر فیروز آبادی، میرزا حسین نائینی، شیخ عبدالکریم حائری، آقاضیاء الدین عراقی، سید ابوالحسن اصفهانی، شیخ محمدرضا آل یاسین، شیخ محمد حسین کاشف الغطاء، سید حسین طباطبایی بروجردی، سید عبدالهادی شیرازی، سید محمدرضا گلپایگانی، سید علی سیستانی، میرزا جواد تبریزی، سید موسی شبیری زنجانی، شیخ محمد فاضل لنکرانی و ... بسیاری دیگر

البته در این میان گرچه برخی؛ مانند مرحوم آقا ضیاء و مرحوم امام خمینی احرام از داخل مسجد را احتیاط واجب دانسته‌اند، لیکن به هر حال فتوا به وجوب احرام از داخل مسجد نداده‌اند. شیخ بهایی در جامع عباسی و آیت الله وحیدخراسانی، ذوالحلیفه را میقات شمرده‌اند.

۸. هشتمین نکتهکه دارای اهمیتی ویژه بوده وانگیزه نگارش این مقاله شده، آناستکه برخی به لزوم احرام از داخل مسجد فتوا دادهاند واین، موجب مشکلات عدیده، به ویژه برای خانم‌ها شده است. امروزه شاهدیم که روحانی کاروان با سختیها و مشکلاتی روبهرو میگردد؛ باید متذکر شود که بانوان معذور نمی‌توانند مانند دیگران از داخل مسجد

۱- کافی، ج ۴، ص ۲۹۷

۲- فقه الإمام الصادق ۷ ج ۲، ص ۱۶۱

۳- عروهٔ الوثقی، ج ۲، ص ۵۵۰

ص: ۴۳

محرم شوند و احرام خارج از مسجد هم که صحیح نیست. و بالاخره بانوان معذور باید به روحانی و افراد آشنا به احکام و مناسک رجوع کنند و این، به ویژه برای خانمهای عفیفه گران و سنگین است. پس این دسته از خانم‌ها باید با نذر در مدینه محرم شوند که آن را نیز بعضی از فقها نپذیرفته و گفته‌اند: احرام قبل از میقات محقّق نمی‌شود، گرچه با نذر باشد. در برخی از کتابهای مناسک اینگونه آمده است:

«یجب علی من یمرّ علی أحد المواقیت أو بالقرب منه، الإحرام منه، و لا یجوز له الإحرام قبل المیقات و لو بالنّذر». (۱)

و یا این که باید هنگام عبور از مسجد محرم شود. و هر یک از این موارد مشکلات خاص خود را دارد. اجتیازی و عبوری هم ممکن نیست؛ زیرا قسمتی از مسجد که به خانم‌ها اختصاص یافته، یک در بیشتر ندارد و با نذر از مدینه هم، علاوه بر اینکه خلاف فتوای برخی (و لااقل یکی) از فقها است، منوط به اجازه شوهر میباشد.

و بالاخره یا باید در خارج از مسجد محرم شود و در جُحفه تجدید احرام نماید، که احراز محاذی جحفه حتی برای بسیاری از مسئولان؛ مانند روحانی و مدیر مقدور نیست، به خصوص که حرکت کاروانها معمولًا و بیشتر در شب انجام میشود. در این صورت، چنین افرادی نسبت به اعمال خود؛ در حج و عمره، وحشت زده می‌شوند.

۹. چه فرقی است میان میقاتها و مسجد شجره چه خصوصیتی دارد که در اینجا داخل مسجد را میقات بدانیم و در میقاتهای دیگر، محل را میقات به حساب آوریم؟

با توجه به اینکه اتفاق و اجماع در مواقیت، بر میقات بودن منطقه است نه مسجد و در مسجد شجره نیز اجماع و یا حداقل نظر قریب به اتفاق علما بر این است که منطقه میقات است و همچنین با توجه به ادلّه فراوان در خصوص سهولت در حج، همانگونه در روایت آمده است:

«إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ

(ص)

أَتَاهُ أُنَاسٌ یَوْمَ النَّحْرِ ... فَلَمْ یَتْرُکُوا شَیْئاً کَانَ یَنْبَغِی لَهُمْ أَنْ یُؤَخِّرُوهُ إِلَّا قَدَّمُوهُ فَقَالَ لَا حَرَجَ». (۲)

و ... حداکثر در مسأله آن است که مانند آقا ضیاء و امام خمینی • به احتیاط میرسیم. البته ایشان هم در موارد اضطرار مثل حائض، فرمودهاند: از خارج مسجد محرم شود ولی برای تجدید احرام از محاذات جُحفه احتیاط کردهاند.

همانگونه که میدانیم، مراجع عظام تقلید یا فتوا به کفایت احرام از خارج مسجد دادهاند و یا حداکثر احتیاط کرده‌اند که قابل رجوع به «فلا علم» است. بنابراین، احرام از خارج مسجد مشکلی نخواهد داشت و همه افراد میتوانند در بیرون مسجد محرم شوند، با طیب خاطر و با این باور که میقات، منطقه است، گرچه افضل و برتر داخل مسجد است و کسانی که مشکلی برای ورود به مسجد ندارند، برای درک فضیلت، از مسجد مُحرم می‌شوند؛ مانند احرام حج که از همه مکه مکرمه صحیح است ولی محرم شدن در مسجد الحرام فضیلت و برتری دارد. روشن است که اگر لازم بود احرام تنها از داخل مسجدالحرام باشد، مشکلاتی به وجود میآمد.

با مراجعه به جمع میان اقوال و فتاوای فقها و روایات این باب، به بیان آیت الله خویی (ره) در معتمد، می‌توانیم به حقیقت رهنمون شویم. ایشان مینویسند:

«و لا یبعد أن یکون المتفاهم من الروایات الواردهٔ فی المقام أنّ مسجد الشجرهٔ اسم للمکان الّذی فیه المسجد و لیس اسماً لنفس المسجد؛ نظیر تسمیهٔ بعض البلاد (بمسجد سلیمان) فمجموع المضاف و المضاف إلیه إسم لهذه المنطقهٔ من الأرض، فهذه البقعهٔ لها إسمان؛ أحدهما ذوالحلیفهٔ وثانیهما مسجد الشجرهٔ، وعلیه فیجوز الإحرام من أیّ موضع من مواضع هذه البقعهٔ التی فیها مسجد الشجرهٔ، ولا یلزم الإحرام من نفس المسجد». (۳)

۱- مناسک حج، مسأله ۱۱۰، آیت الله شبیری زنجانی

۲- الکافی، ج ۴، ص ۵۰۴

۳- المعتمد فی شرح المناسک، ج ۱، ص ۲۸۵

ص: ۴۴

۱۰. مهمتر از همه اینکه: نه تنها لازم نیست احرام از داخل مسجد شجره باشد بلکه بسیاری از مراجع عظام تقلید تحقّق احرام را از بیداء دانسته‌اند، به عبارت ذیل دقت کنید:

فقیه مسلّم و متبحّر، سید محمد کاظم یزدی- اعلی الله مقامه- در باب حجّ العروه الوثقی، در بحث تلبیه آورده است:

«ذکر جماعهٔ ان الأفضل لمن حج عن طریق المدینهٔ تأخیر التلبیهٔ إلی البیداء ... و البیداء أرض مخصوصهٔ بین مکّهٔ و المدینهٔ علی میل من ذی الحلیفهٔ نحو مکهٔ». (۱)

هیچ یک از فقها هم حاشیه‌ای بر این مسأله ندارند. صریح این سخن آن است که مسافت میان بیداء و ذُوالحلیفه یک میل است. این مطلب در مناسک برخی دیگر از فقها نیز آمده است؛ مانند:

مرحوم آیت الله خویی (ره) در مناسک خود (۲) و به پیروی از ایشان، یکی از فقهای بزرگ معاصر نیز درمناسکش می‌فرماید: (۳)

«آنچنان که از کلمات فقها- اعلی الله مقامهم- استفاده می‌شود، بیداء نام زمینی است میان مکه و مدینه و در فاصله یک میل از ذی الحلیفه به طرف مکه قرار گرفته است.» (۴)

مناسک حج یکی از فضلای معاصر

کسی که می‌خواهد از راه مدینه به حج برود، بهتر است گفتن تلبیه را تا رسیدن به بیداء (جایی است در یک میلی یا ۳/ ۱۶۰۹ متری ذوالحلیفه، به طرف مکه) تأخیر اندازد و در آنجا تلبیه بگوید.

افزون بر مناسک حج، مؤلفان برخی متون استدلالی فقهی و برخی کتب غیر فقهی نیز این سخن را گفته‌اند؛ از جمله:

الف) ابن ادریس (ره):

«فالأفضل له إذا کان حاجّاً علی طریق المدینهٔ، أن یجهر بها، إذا أتی البیداء، و هی الأرض التی یخسف بها جیش السفیانی، التی تکره فیها الصلاهٔ عند المیل، فلو أرید بذلک التلبیهٔ التی ینعقد بها الإحرام، لما جاز ذلک، لأنّ البیداء بینها و بین ذی الحلیفهٔ، میقات أهل المدینهٔ، ثلاث فراسخ، و هو میل، فکیف یجوز له أن یتجاوز المیقات من غیر إحرام، فیبطل بذلک حجه». (۵)

ب) علّامه حلی (ره):

«الإجهار بالتلبیهٔ مستحبّ من البیداء ... و بینها و بین ذی الحلیفهٔ میل». (۶)

«... فالمراد استحباب الإجهار بالتلبیهٔ عند البیداء، و بینها و بین ذی الحلیفهٔ میل». (۷)

ج) صاب جواهر (ره):

«... إذ الفرض أنّ بین البیداء و ذی الحلیفهٔ الذی هو المیقات میلًا ...». (۸)

آیت الله سید محسن حکیم (ره) (م ۱۳۹۰) در ذیل عبارت عروه که فرموده است:

«البیداء: أرض مخصوصهٔ بین مکّهٔ و المدینهٔ علی میل من ذی الحلیفهٔ نحو مکّهٔ»

گوید:

«کما عن السرائر، و التحریر، و التذکرهٔ، و المنتهی، و غیرها»، و یشهد به صحیحهٔ معاویهٔ بن ... المتقدّم». (۹)

البته برخی از فقها نیز به جای «ذی الحلیفه» نوشته‌اند: «مسجد الشجره».

ودر کلمات فقیهان، این دو نام گاهی به جای هم استعمال می‌شود: مانند:

«الحاج

۱– العروهٔ الوثقی، ص ۶۶۹

۲– ص ۱۰۸، مسأله ۱۸۵

۳– ص ۱۰۱، مسأله ۱۸۲

۴– مناسک، حج ص ۱۰۱، مسأله ۴۱۲

۵– ج ۱ ص ۵۳۵؛ السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، ج ۱، ص ۵۳۵

۶– منتهی المطلب، ج ۱۰، ص ۲۴۶

۷– تذکرهٔ الفقهاء ج ۷، ص ۲۵۶ مسأله ۱۹۳

۸– جواهر الکلام، ج ۱۸، ص ۲۲۱

۹– مستمسک العروهٔ الوثقی، ج ۱۱ ص ۴۱۶ و ۴۱۷

ص: ۴۵

علی طریق المدینهٔ إنّما یرفع صوته بالتلبیهٔ إذا کان راکباً، إذا علت راحلته البیداء، و هی ... علی میل من مسجد الشجرهٔ، اقتداءً بالنبی– صلی اللّه علیه و آله– فإنّه هکذا فعل». (۱)

ب) شیهد ثانی (ره):

«الحاجّ علی طریق المدینهٔ، إن کان راکباً فلا یرفع صوته بها حتی تصل راحلته البیداء، و هی ... علی میل من مسجد الشجرهٔ عن یسار الطریق، اقتداء بالنبیّ– صلّی اللّه علیه و آله و سلّم–». (۲)

در حالی که مسلّماً میان ذی الحلیفه و بیداء هیچ فاصله‌ای نیست و بیداء درست مرز و حدّ ذوالحلیفه است. اهل فن به این موضوع تصریح کرده‌اند؛ از جمله سمهودی می گوید:

«أول البیداء عند آخر ذی الحلیفهٔ و کان هناک علمان للتمییز بینهما ... و البیداء فوق عَلَمی ذی الحلیفهٔ إذا صَعدتَ من الوادی». (۳)

برای آگاهی بیشتر در این زمینه که بیداء کجاست، به مقاله محقق معاصر جناب آقای رضا مختاری در فصلنامه «میقات حج» مراجعه کنید.

دکتر احمد العلی نیز گوید:

رو به روی ذوالحلیفه، بیداء است. بیداء زمین مسطّحی است که از آنجا مدینه را میتوان دید و آن بالای دو نشانه حلیفه است ...

... بیداء، موضعی است مشرف بر ذو الحلیفه، به اندازه یک تیر پرتاب از مسجد آن. (۴)

با توجه به اینکه مقدار مسافت پرتاب تیر، حدود دویست گام است، معلوم می‌شود فاصله مسجد شجره تا بیداء حدود دویست گام میباشد و در نتیجه فاصله زیادی میان ذوالحلیفه و بیداء نیست بلکه از مسجد تا پایان ذوالحلیفه همینقدر فاصله است.

در روایات زیادی آمده است: پیامبر خدا (ص) در حجّه الوداع، هنگامی که به آخر ذوالحلیفه و اول بیداء رسیدند، صدا را به تلبیه بلند کردند. در عصر ائمه معصوم (علیهم السلام)، دو میله و ستون به عنوان نشانه پایان ذوالحلیفه و آغاز بیداء در زمین نصب کرده بودند و پیامبر خدا، آنجا که میله و عمود اول بود، صدارا به تلبیه بلند کردند.

«إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) لَمْ یَکُنْ یُلَبِّی حَتَّی یَأْتِیَ الْبَیْدَاء». (۵)

«إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) لَمَّا انْتَهَی إِلَی الْبَیْدَاءِ حَیْثُ الْمِیلُ، قُرِّبَتْ لَهُ نَاقَةٌ فَرَکِبَهَا فَلَمَّا انْبَعَثَتْ بِهِ لَبَّی بِالْأَرْبَعِ فَقَالَ لَبَّیْک ...» (۶)

از این رو، ائمه معصوم (علیهم السلام) دستور داده‌اند هنگام رسیدن به بیداء، آنجا که میله هست، تلبیه گفته شود:

– «قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) عَنِ التَّهَیُّؤِ لِلإِحْرَام، فَقَالَ: فِی مَسْجِدِ الشَّجَرَةِ فَقَدْ صَلَّی فِیهِ رَسُولُ اللَّهِ (ص) وَ قَدْ تَرَی أُنَاساً یُحْرِمُونَ فَلَا تَفْعَلْ حَتَّی تَنْتَهِیَ إِلَی الْبَیْدَاءِ حَیْثُ الْمِیلُ فَتُحْرِمُونَ کَمَا أَنْتُمْ فِی مَحَامِلِکُمْ تَقُولُ لَبَّیْکَ اللَّهُمَّ لَبَّیْکَ ...». (۷)

– «لَا یُلَبِّیَ حَتَّی یَعْلُوَ الْبَیْدَاءَ (قَالَ لَا یُلَبِّی حَتَّی یَأْتِیَ الْبَیْدَاءَ) عِنْدَ أَوَّلِ مِیلٍ فَأَمَّا عِنْدَ الشَّجَرَةِ فَلَا یَجُوزُ التَّلْبِیَهُ». (۸)

– «إِذَا صَلَّیْتَ فِی مَسْجِدِ الشَّجَرَةِ فَقُلْ ... ثُمَّ قُمْ فَامْشِ حَتَّی تَبْلُغَ الْمِیلَ وَ تَسْتَوِیَ بِکَ الْبَیْدَاءُ فَإِذَا اسْتَوَتْ بِکَ فَلَبِّهْ». (۹)

۱– جامع المقاصد ج ۳ ص ۱۷۰

۲– مسالک الافهام ج ۲ ص ۲۴۶

۳– وفاء الوفا، ج ۴، ص ۱۱۵۷، ۱۱۵۸

۴– حجاز در صدر اسلام صص ۱۸۹ و ۱۸۸

۵– وسائل الشیعه ج ۱۲ ص ۳۷۰

۶- وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۳۷۶

۷- وسائل الشیعه ج ۱۲ ص ۳۷۰

۸- وسائل الشیعه ج ۱۲ ص ۳۷۰

۹- وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۳۷۲

ص: ۴۶

- «صَلِّ الْمَكْتُوبَةَ، ثُمَّ أَحرِمْ بِالْحَجِّ أَوْ بِالْمُتْعَةِ وَ اخْرُجْ بِغَيْرِ تَلْبِيَةٍ حَتَّى تَصْعَدَ إِلَى أَوَّلِ الْبَيْدَاءِ إِلَى أَوَّلِ مِيلٍ عَنْ يَسَارِكَ فَإِذَا اسْتَوَتْ بِكَ الأَرْضُ ... فَلَبِّ ...» (۱)

- «وَ خَرَجَ [رَسُولُ اللهِ (ص)] حَتَّى انْتَهَى إِلَى الْبَيْدَاءِ عِنْدَ الْمِيلِ الأَوَّلِ فَصُفَّ لَهُ سِمَاطَانِ فَلَبَّى بِالْحَجِّ مُفْرِداً» (۲)

از این رو کلینی (ره) فرموده است:

«وَ لَا يَجُوزُ لأَحَدٍ أَنْ يَجُوزَ مِيلَ الْبَيْدَاءِ إِلَّا وَ قَدْ أَظْهَرَ التَّلْبِيَةَ وَ أَوَّلُ الْبَيْدَاءِ أَوَّلُ مِيلٍ يَلْقَاكَ عَنْ يَسَارِ الطَّرِيق» (۳) .

شیخ صدوق هم آورده است:

«... وَ أَحْرَمْتَ مِنْ مَسْجِدِ الشَّجَرَةِ فَلَبِّ سِرّاً ... حَتَّى تَأْتِيَ الْبَيْدَاءَ وَ تَبْلُغَ الْمِيلَ الَّذِي عَلَى يَسَارِ الطَّرِيقِ فَإِذَا بَلَغْتَهُ فَارْفَعْ صَوْتَكَ بِالتَّلْبِيَةِ وَ لَا تَجُزِ الْمِيلَ إِلَّا مُلَبِّيا ...». (۴)

جالب است که طبق همین روایات، فقها در مناسک فرمودهاند: در بیداء تلبیه گفته شود نه در مسجد شجره. عبارات آنها پیشتر ملاحظه شد و فتوای آیت الله شبیری زنجانی نیز اینگونه است. (۵)

نتیجه این است که برای لزوم احرام از داخل مسجد دلیلی وجود ندارد، نهایت آنکه در صورت شک و اجمال اخبار، مقتضای اصل عملی جواز احرام است از هر جای ذوالحلیفه؛ زیرا «برائت از وجوب احرام از مسجد» جاری است و اینجا از موارد اقلّ و اکثر است، نه از موارد اطلاق و تقیید که پیش از این پاسخ آن داده شد.

والسلام علیکم و رحمهٔ الله

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۲، صص ۳۷۰ و ۳۷۱

۲- الکافی، ج ۴، ص ۲۴۵، ج ۴، ص ۲۴۵

۳- الکافی، ج ۴، ص ۳۳۴

۴- من‌لایحضره‌الفقیه، ج ۲، ص ۵۲۸

۵- مناسک حج، آیت الله شبیری زنجانی، میقات ذی‌الحلیفه.

ص: ۴۷

تاریخ و رجال

خفتگان در بقیع (۴)

علی اکبر نوایی

واجنب إلی الصحراء بالبقیع فثمّ أرض الشرف الرفیع

به دنبال مطالبی که در شمارههای گذشته در باره خفتگان و غنودگان در بقیع آوردیم، اکنون به یادکرد و بررسی مدفونین دیگری از صحابه صادق و با وفای پیامبر (ص) میپردازیم. تا کنون به شرح حال نوزده تن از شخصیتها پرداختیم و اکنون بقیه آن را پی میگیریم:

۲۰. حاطب بن أبو بَلْتَعه

حاطب بن ابی بَلْتَعه الخالفی اللخمی، متوفّای سال ۳۰ هجرت و مدفون در بقیع است. مشهور آن استکه چون حَطَب (حیزم) جمع میکرده، حاطب برنام اصلیاش غالب شد و به تدریج آن را به فراموشی سپرد. حاطب اهل یمن بود و به مکه آمد و در مکه، چون عشیره و قبیلهای نداشت، همپیمان زبیربن عوام، برادر زاده حضرت خدیجه (س) گردید و پس از آنکه پیامبر (ص) به رسالت مبعوث شد، درکنار کوه ابوقبیس، آن حضرت را ملاقات کرد و به وی ایمان آورد و شهادتین بر زبان جاری ساخت.

او یکی از یاران پاک نهاد و با کفایت و دانشمند حضرت رسول بود که روایاتی هم در فضیلت و مقام والای او از پیامبر (ص) نقل شده است.

«یکی از غلامانش به حضور پیامبر خدا آمد و از حاطب شکایت کرد و گفت: ای فرستاده خدا، حاطب به جهنّم میرود؟»

پیامبر در پاسخ وی فرمودند: نه؛ زیرا او در جنگ بدر و حدیبیه شرکت داشت و خدای متعال از کسانی که در بدر بودهاند، راضی است.» (۱)

مهاجری بدری

حاطب بن ابو بلتعه، در نزد پیامبر (ص) جایگاهی برجسته داشت و شخصیتی بود بلند آوازه. او با پیامبر از مکه به مدینه هجرت کرد و افتخار شرکت در جنگ بدر نصیبش شد.

«و حاطبُ مهاجریّ بدریّ، له کرامهٔ عند الرسول». (۲)

«حاطب، شخصیتی بدری و مهاجری بود که در نزد پیامبر جایگاهی والا و موقعیتی ارجمند داشت.»

او همچنین در حدیبیه همراه پیامبر حضور داشت و شاهد پیمان حدیبیه نیز بود.

روایتگر حضرت رسول (ص)

حاطب، راوی احادیث پیامبرخدا (ص) بود و از آن حضرت روایات فراوانی را نقل کرده است که به دو نمونه از آنها اشاره میکنیم:

۱. «عن حاطب بن أبی بلتعهٔ مرفوعاً عن رسول الله (ص): «مَنْ زارنی بعدَ موتی فکأنّما زارنی فی حیاتی، ومَنْ مات فی أحد الحرمین بُعث یوم القیامهٔ من الآمنین». (۳)

۱- محمد علی عالمی، پیغمبر و یاران، ج ۲، ص ۲۰۷، مؤسسه مطبوعاتی افتخاریان، ۱۳۴۶

۲– السید شرف الدین، الفصول المهمّه، قسم الاعلام الخارجی لمؤسسهٔ البعثهٔ، بی تا

۳– عبد الحسین امینی، الغدیر، ج ۵، دارالکتب العربی، بیروت، لبنان، بی تا

ص: ۴۸

«از حاطب بن ابی بلتعه، از پیامبرخدا (ص)- که درود خدا بر او و آلش باد- روایت کرده که آن حضرت فرمود: هرکس مرا بعد از مرگم زیارت کنـد، گویا در دوران حیاتم مرا زیارت کرده و هر کس در یکی از دو حرم (مکه و مـدینه) از دنیا برود، روز قیامت از عذاب الهی در امان است.»

۲. «عن حاطب بن أبی بلتعه قال: قال رسول الله (ص):

«یزوج المؤمن فی الجنّهٔ اثنتین وسبعین زوجهٔ من نساء الآخرهٔ واثنتین من نساء الدنیا». (۱)

«هر مؤمنی دربهشت، با هفتاد و دو زن بهشتی ازدواج می کند و دو نفر آنها از زنان دنیا میباشند.»

نامه حاطب به مشرکان

پس ازآنکه پیامبر (ص) در حدیبیه، با قریش و اهل مکه پیمان بست، از شـرایط آن پیمان این بود که هر طایفه دیگری اگر خواست بـا پیـامبر و قریش پیمان ببندنـد، آزاد است و کسـی نبایـد به ایشان حمله و تجاوز کنـد. قبیله خزاعه داخل پیمان پیامبرخـدا شدنـد و طایفه بنوبکر با قریش پیمان بستند ولی با تحریک قریش وکمک آنها، بنوبکر به خزاعه شبیخون زدند، پس از آن ترسیدند که مبادا پیـامبر تصـمیم به جنگ با آنها بگیرد، از این رو، درصـدد کشف و فهم این مطلب برآمدنـد که آیا پیامبر با آنها وارد جنگ خواهد شـد یا خیر. پیامبر هم تصـمیم گرفت به قصد فتح مکه حرکت کند و از خدا خواست که اهل مکه از تصـمیم او آگاه نشوند. در این میان، حاطب که مسـلمان شده و به مدینه هجرت کرده بود و خانوادهاش در مکه به سر میبردند و چون یمنی بودند کسی را درمکه نداشـتند، قریش نزد خانواده او آمـده، پیشـنهاد کردنـد که نامهای به حاطب بنویسـند و به او بگویند که قریش را در جریان تصـمیم پیامبر بگـذارد که آیا به قریش حمله خواهـد کرد یا خیر؟ خانواده حاطب پذیرفتنـد و نامهای نوشـته، به زنی به نام ساره دادند که به مـدینه ببرد و به حـاطب بدهـد. هنگامی که ساره به مـدینه رفت، پیامبرخـدا پرسـید: آیا مسـلمانی انتخاب کرده و به اینجا آمـدهای؟ گفت: نه. فرمود: آیـا به مـدینه کوچ کرده ای؟ گفت: نه. پیغمبر پرسـید: پس چه چیزی باعث شـد که به این سـفر بیایی؟ گفت: ای پیامبرخدا، شما در مکه پناهگاه و آقای من بودید، همه رفتند و من محتاج شما شدم، اکنون آمدهام تا به من کمک کنید.

پیامبر (ص) فرمودند: جوانان مکه چه شدند مگر به تو کمکی نمیکنند؟

سـاره (از آنجا که ساره آوازه خوان مکه بود و طبیعی بود که جوانان مکه یاریای کننـد) گفت: بعـد از پیشامـد بـدر و کشـته شـدند بزرگان قریش آنها دیگر دل و دماغی ندارند.

پیـامبر به بنیهـاشم فرمود: به او کمـک کنیـدد. بنی هـاشم هم کمـک شایـانی به وی رساندنـد و مرکب و توشه و لباس به او دادنـد. حـاطب نیز نامهـای برای اهـل مکـه نـوشت و به همراه ده دینـار و یـک برده به وی داد و در نـامه به اهـل مکه نوشـته بـود که محمد درصدد جنگ با شما است، احتیاط نگهدارید!

وقتی ساره به سوی مکه راه افتاد، جبرئیل نازل شد و پیامبر را از اقدام حاطب آگاه کرد. پیامبر (ص) زبیر را فرسـتاد و فرمود: تا فلان محـل برویـد، در آنجـا زنی را درهـودجی خواهیـد یـافت کـه نامهـای بـا فلاـن مشـخصات در دست دارد، آن را از وی بازسـتانید و برگردیـد. آنان به محل معهود آمدنـد و ساره را در هودج یافتنـد. هرچه تفتیش کردنـد چیزی نیافتنـد. او سوگند یاد کرد که چیزی همراه من نیست.

زبیر پیشنهاد کرد که برگردیم. علی بن ابی طالب (ع) فرمود: پیامبر (ص) و

۱- پیشین.

ص: ۴۹

همچنین جبرئیل به ما دروغ نگفته‌اند، شمشیر را کشید و فرمود: نامه را بده و گرنه گردنت را می زنم. ساره وقتی وضع را چنین دید، از لای موی سرش نامه را بیرون آورد و به ایشان داد. آنان نامه را نزد پیامبر آوردند.

رسول الله حاطب را به حضور خواست و از وی پرسید: این نامه از آنِ تو است؟ حاطب گفت: آری، ای فرستاده خدا. فرمود: چه چیزی تو را واداشت که چنین نامه‌ای بنویسی؟ (۱)

حاطب در پاسخ حضرت گفت: از زمانیکه مسلمان شده‌ام به کفر برنگشته و پیوسته به راه شما ایمان داشته و دارم. همانطور که میدانید هر یک از مهاجران به مدینه بستگانی در مکه دارند که از خانواده خود حمایت کند اما من چون اهل مکه نیستم، کسی را در این شهر ندارم. خواستم راهی بیابم که به وسیله آن، خانواده‌ام مورد آزار قرار نگیرند.

پیامبر (ص) فرمود: حاطب راست میگوید. به او جز سخن نیک نگویید. عمر گفت: ای پیامبر خدا، اجازه دهید گردن این منافق را بزنم!

حضرت فرمود: عمر! تو چه میدانی؟! خداوند به اهل بدر توجهی ویژه دارد و گناهانشان را بخشیده و بهشت را بر آنان واجب کرده است.

دراین هنگام بود که آیه مبارکه سوره ممتحنه نازل شد که:

(یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا عَدُوِّی وَ عَدُوَّکُمْ أَوْلِیاءَ تُلْقُونَ إِلَیْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ وَ قَدْ کَفَرُوا بِما جاءَکُمْ مِنَ الْحَقِّ یُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَ إِیَّاکُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّکُمْ إِنْ کُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهاداً فی سَبیلی وَ ابْتِغاءَ مَرْضاتی تُسِرُّونَ إِلَیْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ وَ أَنَا أَعْلَمُ بِما أَخْفَیْتُمْ وَ ما أَعْلَنْتُمْ ...). (۲)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، دشمن من و دشمن خودتان را به دوستی برمگیرید [به طوری] که با آنها اظهار دوستی کنید و حال آنکه قطعاً به آن حقیقت که برای شما آمده، کافرند [و] پیامبر [خدا] و شما را [از مکّه] بیرون می‌کنند که [چرا] به خدا، پروردگارتان ایمان آورده‌اید، اگر برای جهاد در راه من و طلب خشنودی من بیرون آمده‌اید. [شما] پنهانی با آنان رابطه دوستی برقرار می‌کنید، در حالی که من به آنچه پنهان داشتید و آنچه آشکار نمودید، داناترم.»

حاطب و سفارتش به مصر

از کارهای مهم و پر ارزش حاطب، که معرف شخصیت وی نیز میباشد، بردن نامه پیامبر به مقوقس، پادشاه مصر است. هنگامی که آن حضرت تصمیم گرفت به سلاطین و زمامداران نامه بنویسد و آنان را به آیین اسلام دعوت کند، نامه‌ای هم به مقوقس، حاکم مصر نوشت. پس از مهر کردن نامه فرمود: چه کسی حاضر است این نامه را به مقوقس برساند و از خدا اجر و مزدش را بگیرد؟

حاطب گفت: من این دستور را انجام میدهم پیامبر فرمود:

«بارک الله فیک یا حاطب»

. حاطب نامه را گرفته، با پیامبر و اهل خویش خداحافظی کرد و راهی مصر شد. راه طولانی میان مدینه و مصر را پیمود ولی آنگاه که وارد مصر شد، به او گفتند پادشاه در اسکندریه، در ویلای مخصوص کنار دریا است. حاطب خود را به اسکندریه رساند ولی نگهبانان مانع از ورودش به ویلا شدند و نگذاشتند نامه را به مقوقس برساند.

در این هنگام نقشه‌ای به ذهنش خطور کرد و سوار کشتی شده، در ساحل دریا، مقابل کاخ شاهنشاهی، نامه را سر چوبی بلند کرد تا سلطان مصر متوجه گردید و او را

۱- بحار الانوار، ج ۳۰، ص ۵۷۶ «یا حَاطِبُ مَا حَمَلَکَ عَلَی مَا صَنَعْتَ؟ قَالَ: یا رَسُولَ اللَّهِ مَا بِی أَنْ لَا أَکُونَ مُؤْمِناً بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ، وَ لَکِنِّی أَرَدْتُ أَنْ تَکُونَ لِی عِنْدَ الْقَوْمِ یدٌ یدْفَعُ اللَّهُ بِهَا عَنْ أَهْلِی وَ مَالِی، وَ لَیسَ مِنْ أَصْحَابِکَ أَحَدٌ إِلَّا وَ لَهُ هُنَاکَ مِنْ قَوْمِهِ مَنْ یدْفَعُ اللَّهُ بِهِ عَنْ أَهْلِهِ وَ مَالِهِ، قَالَ: صَدَقَ، لا تَقُولُوا لَهُ إِلَّا خَیراً، قَالَ: فَعَادَ عُمَرُ، فَقَالَ: یا رَسُولَ اللَّهِ قَدْ خَانَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الْمُؤْمِنِینَ، دَعْنِی فَلأَضْرِبْ عُنُقَهُ. قَالَ: أَ وَ لَیسَ مِنْ أَهْلِ بَدْرٍ، وَ مَا یدْرِیکَ لَعَلَّ اللَّهَ اطَّلَعَ عَلَیهِمْ، فَقَالَ اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ فَقَدْ أَوْجَبْتُ لَکُمُ الْجَنَّةَ

۲- ممتحنه: ۱

ص: ۵۰

احضار کرد.

حاطب با وقار و شـهامت، به حضور سلطان مصر رفت و نامه پیامبر اسلام را به سلطان داد. پس از آنکه سلطان نامه را گشود و آن را خواند، به حالت اعتراض رو به حاطب کرده، گفت:

اگر کسیکه ایـن نـامه را از جـانبش آوردهـای پیغمـبر و فرسـتاده خـدا اسـت، چرا به کسـانی که آزارش میدهنـد و از وطن بیرونش کردهاند نفرین نمیکند تا هلاک شوند؟!

حاطب که از قرآن و دسـتورات آن مطالبی مهم را فرا گرفته بود، بیدرنگ در پاسخ سلطان گفت: مگرعیسی پیامبر نبود، پس چرا به یهودانی که در مقام کشتنش بودند نفرین نکرد؟ مقوقس از پاسخ حکیمانه حاطب شادمان شد وگفت:

«أحسنت، أنت حکیمٌ من عند حکیم»

؛ (۱) «توحکیمی و از جانب حکیمیً خردمند آمدهای.»

حاطب که زمینه را مناسب دید گفت:

«إنّه کان قبلك من یزعم أنّه الربّ الأعلی- یعنی فرعون- فأخذه اللّه نکال الآخرة و الأولی فانتقم به، ثمّ انتقم منه، فاعتبر بغیرك، و لا یعتبر غیرک بک». (۲)

«همانا پیش از تو مردی (فرعون) در این آب و خاك سـلطنت داشت که خیال می کرد، او پروردگار بزرگ جهانیان است. خـداوند مورد مؤاخذه و عذابش قرار داد و به ذلّت و خواری دنیا و آخرت گرفتارش کرد. پس تو که وارث این آب و خاکی، از سرگذشت او عبرت گیر و زندگی خود را مایه عبرت دیگران قرار مده.»

سپس او را مـوعظه کرد و موعظههـایش در مقوقس تـأثیری عمیق گـذاشت. مقوقس، علائـم و نشانههـای وجودی پیـامبر (ص) را از حـاطب پرسید و حـاطب به خوبی آنهـا را پاسـخ داد. مقوقس به رسـالت پیامبر اذعان و اعتراف کرد، ولی ایمان نیاورد. هـدایایی را برای پیامبر خدا فرسـتاد؛ از جمله هدایا، دو خواهر بودند به نام سیرین و ماریه قبطیه که حاطب آنها را سالم به حضور پیامبر آوردند. پیامبر سیرین را به عقد حسّابن ثابت و ماریه را به عقد خود در آورد. ابراهیم از ماریه قبطیه تولد یافت.

مرگ حاطب بن ابی بلتعه

پس از رحلت پیامبرگرامی حاطب در مدینه ماند. دوران خلافت ابوبکر را سپری کرد. دوران عمر را دید و در عصـر خلافت عثمان، دیده از جهان فرو بست. عثمان بر جنازه وی نماز خواند و در حشّ کوکب، منطقهای در وسط قبرستان بقیع مدفون گردید.

۲۱. حکیم بن حزام

حکیم بن حزام، پسـر برادر حضرت خدیجه کبری (س) در دوره جاهلیت از اشراف و برجستگان مکه بود و از افراد دارای مکانت و مـوقعیت در آن دوران محسوب میگردیـد. دارالنـدوه که مرکز شورا و مجلس مشورتی قریش در دوره جـاهلیت بود، در اختیـار وی قرار داشت. هرگاه قریش تصـمیم میگرفتنـد در دارالنـدوه گرد هم آینـد، بایـد از او اجازه میگرفتند. او مسـلمانی برگزیده بود و دار النـدوه تا دوره خلافت و حـاکمیت معاویه در اختیار او بود اما در این زمان او دارالندوه را در ازای صدهزار دهم به معاویه فروخت و تمام قیمت آن را صدقه داد و به فقرا و مساکین بخشید. به این جهت عبدالله بن زبیر بر او ایراد گرفت که

«بعت مکرمهٔ قریش» ی

عنی تو، عزت و شرافت قریش را فروختی! در پاسخ گفت:

«ذهبت المکارم، إلّا التقوی»

؛ «جز پرهزکاری، همه عزتها از بین رفت.»

«حکیم بن حزام، در بدر جزو لشکر قریش بود، ولی به نحو عجیبی از صحنه جنگ گریخت و از مرگ رهایی یافت که پس از آن، شدیدترین و جدّیترین سوگندش این

۱- الأمثل فی تفسیر کتاب الله المنزل، ج ۲، ص ۵۴۰

۲- همان.

ص: ۵۱

بود:

«والّذی نجانی یوم بدر

»؛ «سوگند به خدایی که مرا در جنگ بدر نجات داد.» (۱)

حکیم بن حزام سیزده سال پیش از عام الفیل به دنیا آمد. در فتح مکه مسلمان شد و در جنگ حنین همراه پیامبر شرکت داشت. به دلیل تأثیر عمیقی که مسلمانی او برجای گذاشت و نقش بارزی که در ماجرای جنگ حنین داشت، پیامبر (ص) صد شتر به وی بخشید تا بدین وسیله هم او را در مسلمانی، بر اسلام دلگرم سازد و هم ترغیبی باشد برای عشیره و قبیله او درگرایش به اسلام، که چنین هم شد.

«حکیم بن حزام، مردی سخاوتمند، بخشنده و دارای طبعی عالی بود؛ از جمله پس از مسلمان شدنش به حج رفت و صد شتر قربانی کرد و صد غلام را با خود مُحرم نمود و در وقوف به عرفه، به گردن هر یک از آنان طوق طلایی افکند که بر آنها این جمله نقش بود:

«عتقاء الله عن حکیم بن حزام»

؛ «آزاد کرده‌های خدا از جانب حکیم بن حزام.»

از طبع بلند او همین بس که در زمان خلیفه اول و دوم، حتی از حق خود از بیت المال گذشت تا اینکه عمر در میان مردم اعلام کرد: مردم! گواه باشید که هرچه به حکیم اصرار میکنیم حق خود را از بیت المال بستاند، نمیپذیرد! وی دم مرگ از کسی چیزی قبول نکرد. (۲)

«او طبع بلند وصفت مناعت را از یک جمله پیامبر (ص) کسب کرد. او خود میگوید: دو بار از پیامبرخدا تقاضای کمک کردم، فرمود: مال و ثروت دنیا، ظاهری خوش دارد و شیرین است، هرگاه کسی با حفظ سخاوت و شرافت مالی به دست آورد، بر او مبارك است و اگر با پست گردانیدن نفس و پست طبعی به دست آورد، بر او مبارك نباشد. آنگاه او مانند کسی است که هرچه میخورد سیر نمیشود و علاوه

«و الید العلیا خیرٌ من ید السفلی»؛ (۳)

«دست بالا بر دست زیرین برتری دارد.»

حکیم گفت: ای پیامبر خدا، به آن خدایی که تو را به پیامبری بر انگیخت، پس از این، نه از شما ونه غیر شما چیزی نخواهم پذیرفت.» (۴)

حکیم بن حزام در فتنه های پس از پیامبر

پس از رحلت پیامبرخدا (ص)، فتنههاییکه در ماجرای خلافت پیش آمد، حکیم بن حزام کناره گرفت و انزوا اختیار کرد ولی چنانکه از «اسد الغابه» آمده، پس از روی کار آمدن علی (ع) جانب آن حضرت را گرفت. واقعیت این است که اسناد تاریخی اشاره چندان روشنی در این باره ندارد.

بدرود زندگی

حکیم، سرانجام در سال ۵۴ یا ۵۸ هجری، در مدینه دیده از جهان فرو بست. خلیفه سوم (عثمان بن عفان) بر او نماز گزارد و در بقیع مدفون گردید.

۲۲. قتاده بن نعمان

قتاده بن نعمان، بردار ابوسعید خدری از طرف مادر و از طایفه خزرج است. او از اهل مدینه بوده و از انصار محسوب میگردد. قتاده

همراه اهل مـدینه، در عقبه، خدمت پیامبر رسـید و مفتخر به پذیرش اسـلام شد. در جنگهای فراوانی در کنار آن حضـرت بود؛ مانند بدر، اُحد، خندق، حنین، تبوک و جنگهای دیگری که پیامبر (ص) در آنها حضور داشت.

در فتـح مکه همراه پیامبر بود و پرچم بنیظفر را در دست داشت و در میان یاران آن حضـرت، از تیراندزان به نام و معروف محسوب میشد.

۱- پیغمبر و یاران، ج ۲، ص ۲۸۲، مؤسسهٔ افتخاریان، ۱۳۴۶

۲- همان، ص ۲۸۲

۳- مقتنیات الدرر و ملتقطات الثمر، ج ۱، ص ۲۳۱

۴- همان.

ص: ۵۲

«در جنگ احـد تیری به چشـمش اصابت کرد وآن را از حدقه بیرون آورد و بر گونهاش آویخت. درهمان حال، خدمت پیامبر آمده و گفت: «ای پیامبر گرامی، تازه با زنی ازدواج کرده ام که او را زیاد دوست میـدارم، میترسم اگر مرا در این حال ببیند، علاقه اش را از من ببرد. پیامبر با دستان مبارکش چشم او را در جایش گذاشت و اینگونه دعا کرد:

«اللهمّ اکسها جمالًا»؛

«خـدایا! او را زیبـا گردان!» در اثر دعـای پیـامبر، چشـمش قتـاده از اول بهتر و زیبـاتر شـد و بر بنایاِیاش افزون گشت و هرگز مریض نشد.» (۱)

قتاده، روایتگر صادق

قتاده بن نعمان انصاری خزرجی، از راویان صادق پیامبر (ص) است که روایات فراوانی درسلسـله روات شیعه و اهل سنت، از او نقل گردیده و معلوم است که درحفظ کلام رسول الله (ص) اصرار بلیغی داشت.

از جمله روایات نقل شده از او، روایت زیر است که به عنوان نمونه به آن اشاره می کنیم:

«عن قتادهٔ بن نعمان بن زید قال: قال رسول الله– صلی الله علیه و سلم–:

«نزل علیّ جبریـل بـأحسن مـا کان یأتینی صورهٔ فقال: إن السـلام یقرئک السـلام یا محمـد ویقول: إنّی أوحیت إلی الـدنیا أن تمرری وتنکـدی وتضـیقی وتشـدّدی علی أولیائی حتّی یحبو لقائی وتوسّـِعی وتسـهّلی وطیبی لأعدائی حتّی یکرهوا لقائی فإنّی جعلتها سـجناً لأولیائی وجنّهٔ لأعدائی ... رواه الطبرانی و ...». (۲)

«قتاده بن نعمان بن زید روایت کرده که پیامبر خدا (ص) فرمود: جبرئیل با زیباترین صورت به نزدم آمد و گفت: خدای متعال سلام رسانـد به تو ای محمـد و فرمود: وحی کردم به دنیـا که سـخت بگیر و در فشار قرار ده و در تنگنا بگـذار اولیا و دوسـتانم را تا اینکه درجسـتجوی دیدار من و در خواست وسـعت و آسانی از ناحیه من باشـند و بر دشـمنانم آسان گیر تا اینکه دیدار مرا ناخوش دارند؛ زیرا که من دنیا را زندان اولیای خود و بهشت دشمنانم قرار دادم.»

این روایت را طبرانی ودیگران هم روایت کردهاند.

اجابت آخرین دعوت

قتـاده بن نعمـان، بعـد از پیـامبر (ص) در مـدینه مرارتهـای زیـادی را شاهـد بود و همه را حتمل کرد و هرگز در ایمانش خللی ایجاد نگردید. در اسد الغابه، عبارتی است درباره او که میگوید:

«ما بدّل و ما غیرّ ولا رجع علی عقبه ...» (۳)

«هیچگونه تغییر و تبدیلی نیافت و به عقب برگشت.»

قتاده در سال ۲۳ هجرت، در ۶۵ سـالگی از دنیـا رفت. عمر بر جنـازه او نمـاز گزارد و در قبرسـتان بقیع مـدفون گردیـد و در جوار رحمت حق آرمید.

۲۳. مالک بن قیس (ابوخیثمه)

مالک بن قیس، اهل مدینه و از طایفه خزرج است. کنیهاش ابوخیثمه و به کنیه شهرت دارد. او ازیاران با وفای پیامبر بود، «در جنگ احـد، خنـدق، حنین، ذات السـلاسل، ذات العشـیره و حمراء الاسد، در حالی که جراحاتی از جنگ احد به تن داشت شـرکت کرد.» (۴)

«هو ممّن شهد بدراً و ما بعدها من المشاهد»؛ (۵)

«او از کسانی است که در بدر و

۱- پیغمبر و یاران، ج ۵

۲- الهیثمی، نورالدین علی بن ابی بکر الهیثمی، مجمع الزوائد، ج ۱۰، دارالکتب العلمیه، بیروت، بی تا

۳- اسد الغابه، ج ۵؟؟؟

۴- اسد الغابه، ج ۴

۵- محد بن علی شوکانی، نیل الاطار، ج ۵، دار الجلیل بیروت، ۱۹۷۳ م

ص: ۵۳

دیگر مشاهد حضور داشت.»

ابوخیثمه در جنگ تبوک؛ مانند چند تن دیگر از خواص یاران پیامبر (ص) از رفتن به میدان جنگ خودداری کرد ولی پس از ده روز از حادثه تبوک و رفتن پیامبر به میدان جنگ، به شدت پشیمان شد وطی یک ماجرایی، به سمت تبوک حرکت کرد.

«پس از ده روز از حرکت پیامبرخدا، یک روز ظهر هنگام گرمای شدید تابستان مدینه، به خانه آمد. در میان باغی که داشت برای هر یک از دو همسر خود سایبانی ساخته بود، که در تابستان در آن زندگی میکردند. چون وارد شد، دید زنانش هرکدام دیوارهای سایبان خود را آب پاشیده‌اند تا هوای داخل خنک شود و هر یک کوزه آب خنکی آماده کرده و غذای مطبوعی تهیه دیده‌اند و به انتظار وی نشسته‌اند. ابوخیثمه نگاهی به وضع زنان افکند و با خود گفت: انصاف نیست که پیامبرخدا (ص) در زیر آفتاب و در مقابل باد و گرما باشد ولی ابوخیثمه در زیر سایبان و آب سرد و غذای آماده و در کنار همسران زیبایش در آسایش به سر برد. به خدا سوگند وارد هیچیک از خانههای شما نمیشوم و از آب سرد و غذای گرم استفاده نمیکنم تا به پیامبر (ص) ملحق شوم. وسایل سفرم را آماده کنید که من رفتنی شدم. زنان در مقام تهیه وسایل سفر همسرشان شدند و ابوخیثمه شتر خود را آماده کرد و به سوی تبوک راه افتاد.

وی در میان راه با عمیربن وهب جمحی رفیق شد. همینکه نزدیک سپاه پیامبرشدند، ابوخیثمه به رفیق خود گفت: من به جهت تخلّف از همراهی با پیامبر گناهکارم. قدری تأمّل کن تا تنها به حضور پیامبر بروم و از آن حضرت عذر بخواهم.

ابو خیثمه وقتی نزدیک اردوی پیامبر رسید، شخصی به پیامبر عرض کرد:

کسی از راه دور میرسد. پیامبر (ص) فرمود: خداکند ابوخیثمه باشد! چون نزدیکتر شد، گفتند: به خدا سوگند او ابوخیثمه است!

وی شترش را خوابانید و شرفیاب حضور پیامبر گردید. حضرت به او فرمود: ابوخیثمه! از تو انتظار همین بود. او داستان حرکتش را به عرض پیامبر رسانید و پیامبر دربارهاش دعا کرد.» (۱)

در سیره ابن هشام آمده است: مالک بن قیس (ابوخیثمه)، ماجرای تخلّف خود را شرکت در جنگ تبوک و سپس رفتنش به این جنگ را چنین سروده است:

لَمّا رَأَیْت النّاسَ فِی الدّینِ نَافَقُوا أَتَیْت الّتِی کَانَتْ أَعَفّ وَأَکْرَمَا

وَبَایَعْت بِالْیُمْنَی یَدِی لِمُحَمّدٍ فَلَمْ أَکْتَسِبْ إثْمًا وَلَمْ أَغْشَ مَحْرَمَا

تَرَکْت خَضِیبًا فِی الْعَرِیشِ وَصِرْمَهً صَفَایَا کِرَامًا بُسْرُهَا قَدْ تَحَمّمَا

وَکُنْت إذَا شَکّ الْمُنَافِقُ أَسْمَحْت إلَی الدّینِ نَفْسِی شَطْرَهُ حَیْثُ یَمّمَا (۲)

«چون دیدم مردم در دین نفاق می کنند، من راهی را برگزیدم که به تقوی و بزرگواری نزدیکتر بود.

با دست راستم با پیامبر بیعت کردم و گناهی را مرتکب و حرامی را انجام ندادم.

حتی زنان زیبا را در سایه گذاشتم و از درختان خرمای پرباری که رسیدنش نزدیک بود دست کشیدم.

هنگامی که منافق در دین شک میکرد، روانم بهمهان سوی که دین بهآن توجه میدهد روی میآورد.»

ازجمله دعاهای ابوخیثمه، این است:

«اللَّهُمَّ و لَا تَکِلْنِی إِلَی نَفْسِی طَرْفَهَ عَیْن، و لَا تَنْزِعْ عَنِّی صَالِحَ مَا أَعْطَیْتَنِی». (۳)

۱- پیغمبر و یاران، ج ۵،

۲- ابن هشام، سیره، ج ۴، ص ۱۶۳؛ الروض الأُنُف، ج ۴، ص ۲۹۵

۳- همان سیره.

ص: ۵۴

«خدایا! مرا یک چشم به هم زدن به خودم وا منه و از من امور شایسته‌ای را که عطا کرده‌ای دریغ مدار.»

ابوخیثمه درسال ۲۵ هجری، در اواخر خلافت عمر، از دنیا رفت و در بقیع، مقبره عمومی شهر مدینه مدفون گردید.

۲۴. ابی بن کعب، سید القرّاء

او از فضلا و فقهای صحابه پیامبر (ص) و کاتب وحی نبی بوده و استاد مسلّم قرآن؛ در حفظ، قرائت، تفسیر و در ارائه آرای پیامبر (ص) بوده است.

ابی بن کعب، از جمله دوازده نفری است که درعقبه با پیامبر بیعت کرد و در تمهید زمینه ورود آن حضرت به مدینه، تلاشهای بسیار کرد.

ابی بن کعب، خود نقل کرده است که: «پیامبرخدا (ص) از من پرسید: کدام آیه از کتاب خدا نزد تو بزرگتر و کریمتر است؟

گفتم: آیه: (اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَ لا نَوْمٌ ...)، (آیه الکرسی).

پیامبر در این هنگام، دستی به سینهام زد و فرمود: یا ابا المنذر، این علم تو راگوار باد! از این زمان، او به این کنیه (ابوالمنذر) معروف گردید.» (۱)

ابی بن کعب نقل کرده که: «عصر روز سقیفه، به جمعی از انصار برخوردم. پرسیدند: از کجا می‌آیی؟

گفتم: از نزد اهل بیت پیغمبر (علیهم السلام).

گفتند: درچه حالی بودند؟

گفتم: جمعیتی که خانه ایشان محل فرود آمدن جبرئیل و خوابگاه پیغمبر خدا بود و اکنون وحی از خانه ایشان قطع شد و حق مسلّم آنها از دست رفته، چگونه میتوانند باشند؟ این جمله را ابی نقل کرد وگریست و کسانی که حاضر بودند نیز به سختی گریستند.

و نیز نقل کرده که چون سوره (

لَمْ يَكُنِ الَّذينَ كَفَرُوا

...) (۲)نازل شد، جبرئیل عرضه داشت: یا رسول الله، خداوند امر فرموده است این سوره را به ابی بیاموزی! ابی گفت: یا رسول الله، خداوند مرا نام برد؟ فرمود: آری، سپس گریست. از وی پرسیدند: خوشحال شدی؟ گفت: چرا خوشحال نشوم با آنکه خدا فرموده است: از فضل و رحمت پروردگار باید خوشحال شوند.»

ابی بن کعب، مؤید به روح القدس

در میان صحابه پیامبر (ص)، تعداد انگشت شماری هستند که مؤید به روح القدس بوده‌اند؛ ازجمله آنها همین شخصیت بلند آوازه است که پیامبر در حقش فرمود: «

يَا ابَيّ مَا زِلت مُؤَيّداً بروح القدس»؛ (۳)

«ای ابی، تو همواره مؤید به روح القدس هستی.»

علت مؤید بودن او به روح القدس، انس همواره او با قرآن بوده است. که خودش نقل کرده است:

«و عن أُبيّ بن كعب أنّ رسول الله (ص) قال: مثل القرآن فى قلب المؤمن فكما أنّ هذا المصباح يستضاء به» (۴)

«از ابی بن کعب نقل شده که پیامبر گرامی اسلام فرمودند: داستان و مثل قرآن درقلب مؤمن، مانند چراغی است که به وسیله آن نور حاصل می گردد.»

ابی بن کعب، راوی خبیر و آگاه نبی

۱- پیغمبر و یاران، ج ۱، ص ۱۷۲

۲- نور: ۹۸

۳- مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۸، مؤسسهٔ الوفاء، بیروت ۱۹۸۳ م، ص ۲۴

۴- همان، ج ۴، ص ۲۴

ص: ۵۵

ابی بن کعب، روایتگری بزرگ است که خبیر و بینا است و از نبی گرامی روایات فراوان نقل کرده است که چون تعداد این روایات قابل احصا و شمارش نیست به یک روایت کوتاه اشاره می کنیم:

«رَوَی أُبَی بْنُ کَعْبٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) قَالَ: بُشِّرَ هَذِهِ الأُمَه بِالسَّنَاءِ وَ الرِّفْعَه وَ النُّصْرَه وَ التَّمْکِینِ فِی الأَرْضِ. فَمَنْ عَمِلَ مِنْهُمْ عَمَلَ الآخِرَه لِلدُّنْیا لَمْ یکُنْ لَهُ فِی الآخِرَه نَصِیبٌ». (۱)

«ابی بن کعب گوید: پیامبرخدا فرمودند: بشارت ده این امت را به برجستگی و بلند مرتبگی و یاری الهی و قدرت در زمین. پس هرکس از آنان عمل آخرت را برای دنیا انجام دهد، درآخرت بهره ای نخواهد داشت.»

روایاتی نقل شده از ابی بن کعب، به لحاظ کثرت و انبوهی، بیشترین است.

قرائت ابی بن کعب، مطلوب امامان شیعه

از مطاوی روایات بر میآید که قرائت ابی بن کعب، درنزد امامان، به عنوان یک قرائت مطلوب و شاخص شمرده میشد.

از جمله روایاتی که بر این موضوع دلالت میکند این روایت است که امام صادق (ع) میفرماید:

«انّا أهل بیت فقرأ القرآن کما قرأه أبیّ بن کعب». (۲)

«ما خاندانی هستیم که قرآن را مانند ابی بن کعب قرائت میکنیم.»

این جمله بلندای شأن و علوّ رتبه و شخصیت منیع او را در نظرها مجسّم میسازد و نیز نشان می دهد که او از جانب ائمه (علیهم السلام) مورد تأیید بوده است.

ابی بن کعب و دفاع از خاندان رسالت

در ماجرای خلافت، تعدادی از یاران علی (ع) در مجلس ابوبکر بودند و به مخالفت شدید با خلافت خلیفه اول پرداختند و به وی اعتراض کردند. یکی از قویترین، داناترین و عالمترین آنها ابی بن کعب بود که خطبهای طولانی و بلیغ را در آن مجلس ایراد کرد. اکنون به دلیل اهمیت آن خطبه، قسمتی از آن را نقل میکنیم.

«عَنْ یَحْیَی بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ جَدِّهِ، عَنْ عَلِیٍّ (ع) قَالَ: لَمَّا خَطَبَ أَبُو بَکْرٍ قَامَ أُبَیُّ بْنُ کَعْبٍ یَوْمَ جُمُعَةٍ وَ کَانَ أَوَّلَ یَوْمٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ، فَقَالَ: یَا مَعْشَرَ الْمُهَاجِرِینَ الَّذِینَ هَاجَرُوا وَ اتَّبَعُوا مَرْضَاةَ الرَّحْمَنِ وَ أَثْنَی اللَّهُ عَلَیهِمْ فِی الْقُرْآنِ وَ یَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ الَّذِینَ تَبَوَّؤُا الدَّارَ وَ الإِیمانَ وَ أَثْنَی اللَّهُ عَلَیهِمْ فِی الْقُرْآنِ تَنَاسَیتُمْ أَمْ نَسِیتُمْ أَمْ بَدَّلْتُمْ أَمْ غَیَّرْتُمْ أَمْ خَذَلْتُمْ أَمْ عَجَزْتُمْ أَ لَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَامَ فِینَا مَقَاماً أَقَامَ (ص) لَنَا عَلِیّاً فَقَالَ: مَنْ کُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلَاهُ وَ مَنْ کُنْتُ نَبِیَّهُ فَهَذَا أَمِیرُهُ

أَ لَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: یَا عَلِیُّ، أَنْتَ مِنِّی بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَی، طَاعَتُکَ وَاجِبَةٌ عَلَی مَنْ بَعْدِی؟ أَ وَ لَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) قَالَ أُوصِیکُمْ بِأَهْلِ بَیْتِی خَیْراً فَقَدِّمُوهُمْ وَ لا تَتَقَدَّمُوهُمْ وَ أَمِّرُوهُمْ وَ لَا تَأَمَّرُوا عَلَیْهِمْ أَ وَ لَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ أَهْلُ بَیْتِی الْأَئِمَّةُ مِنْ بَعْدِی؟ أَ وَ لَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ أَهْلُ بَیْتِی مَنَارُ الْهُدَی وَ الْمُدِلُّونَ عَلَی اللَّهِ؟ أَ وَ لَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ یَا عَلِیُّ أَنْتَ الْهَادِی لِمَنْ ضَلَّ؟

.... أَ فَمَا تَفْقَهُونَ؟ أَ مَا تُبْصِرُونَ؟ أَ مَا تَسْمَعُونَ؟ ضُرِبَتْ عَلَیْکُمُ الشُّبُهَاتُ فَکَانَ مَثَلُکُمْ کَمَثَلِ رَجُلٍ فِی سَفَرٍ أَصَابَهُ عَطَشٌ شَدِیدٌ حَتَّی خَشِیَ أَنْ یَهْلِکَ فَلَقِیَ رَجُلًا هَادِیاً بِالطَّرِیقِ، فَسَأَلَهُ عَنِ الْمَاءِ؟ فَقَالَ: أَمَامَکَ عَیْنَانِ إِحْدَاهُمَا مَالِحَةٌ وَ الْأُخْرَی عَذْبَةٌ، فَإِنْ أَصَبْتَ مِنَ الْمَالِحَةِ ضَلَلْتَ وَ

۱- همان، ج ۱۸، ص ۱۲۲

۲- همان ج ۱۸، ص ۱۲۵

ص: ۵۶

هَلَکْتَ وَ إِنْ أَصَبْتَ مِنَ الْعَذْبَةِ هُدِیتَ وَ رَوِیتَ فَهَذَا مَثَلُکُمْ أَیَّتُهَا الْأُمَّةُ الْمُهْمَلَةُ کَمَا زَعَمْتُمْ ...

وَ إِنَّکُمْ بَعْدَهُ لَنَاقِضُونَ عَهْدَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَ إِنَّکُمْ عَلَی عِتْرَتِهِ لَمُخْتَلِفُونَ وَ مُتَبَاغِضُونَ ... فَقَدْ تَحَارَیْتُمْ وَ زَعَمْتُمْ أَنَّ الاخْتِلافَ رَحْمَةٌ، هَیْهَاتَ أَبَی کِتَابُ اللَّهِ ذَلِکَ عَلَیْکُمْ یَقُولُ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی (وَ لا تَکُونُوا کَالَّذِینَ تَفَرَّقُوا و ...).» (۱)

از یحیی بن عبدالله بن حسن، از پدرش، از جدش، از علی (ع) نقل کرده که فرمود: چون ابو بکر نخستین خطبه خلافت را خواند و آن روز جمعه، اول ماه مبارک رمضان بود، ابی بن کعب برخاست و خطبه‌ای خواند و چنین گفت:

ای مسلمانان، ای پیامبران که هجرت کردید برای رضایت خدا؛ ای مهاجرانی که خداوند درقرآن از آنها ستایش کرد، فراموش کردید یا خود را به فراموشی زده‌اید؟ آیا تغییر نمودید؟ آیا خواری را برگزیدید؟ آیا ناتوانی پیشه کردید؟ آیا نمیدانید که پیامبرخدا علی (ع) را به امامت برگزید و فرمود: «هرکس که من مولای اویم، این علی، مولای اواست؟» آیا نمیدانید که پیامبر فرمود: «ای علی، تو نسبت به من همچون هارونی نسبت به موسی، اطاعت تو بعد من برمردم واجب است؟» آیا نمیدانید که پیامبرخدا فرمود: شما را سفارش می کنم در باره علی و اهل بیتم. پس آنها را مقدم بدارید و بر آنها پیشی نگیرید. فرمانشان را اطاعت کرده، به آنها فرمان ندهید؟ آیا نمیدانید که پیامبر فرمود: اهل بیت من امامان بعد از من هستند؟ آیا نمیدانید که پیامبرخدا فرمود: اهل بیت من امامان بعد از من هستند؟ آیا نمی دانید که پیامبرخدا فرمود: اهل بیت من نشانهها و معیارهای هدایت اند؟ که مردم را راهنمایی به حق میکنند؟ آیا شما نمیدانید که پیامبرخدا فرمود: ای علی، تو هدایتگر گمراهانی؟ آیا درک نمیکنید؟ آیا بصیرت ندارید؟ آیا نمی شنوید؟ شبهات و فتنهها بر شما عارض شد؟ داستان شما همچون داستان مردی است که در سفری تشنگی شدید بر او عارض شده باشد که به معرض هلاکت رسیده، پس مردی را می نگرد که میتواند هدایت گر باشد.

از او جای آب را می پرسد و او میگوید: پیش روی تو، دو چشمه است؛ یکی چشمه‌ای که آبش شور شده است و دیگری چشمه‌ای که آبی گوارا دارد و میگوید از آب شور که بخوری هلاک می شوی و آب گوارا رحمت و حیات است.

این است داستان شما ای امّت فریب خورده ... شما پس از پیامبر پیمان الهی را شکستید و شما بر عترت آن حضرت جفا کردید و با همه روشن بودنِ راه، در آن با یکدیگر اختلاف کردید.

به اختلاف افتادید و اختلاف خود را- به گمان باطلتان- رحمت دانستید! هیهات، دور باد رحمت و مغفرت از شما! این کتاب خدا است که میفرماید: «از آنان مباشید که با هم تفرقه کردند.»

ابی بن کعب، سپس رو به ابوبکر نمود و اعتراضهای تندی به وی کرد که توگمراه شده ای؟! همه کارهای خیری که انجام دادی تباه گردید ....

سخنرانی ابّی بن کعبه اثر عمیقی درتاریخ نهاد

این است اثر وجودی ابی بن کعب، حامی آل محمد (ص) که درتاریخ دوره اول اسلامی نقشی اساسی و مهم از خود برجای گذاشت. سینهاش مالامال از اسرار نهفته‌ای بود که پیامبر رحمت به او منتقل کرده بود و صندوق سؤالی بود و مؤید به روح القدس، حامی با وفای علی (ع) درشبهای تاریک و دیجور دوره پس از رحلت نبی مکرّم، که سخنانش درصندوق تاریخ همچنان مضبوط است و نقلهایی که او از رسول گرامی کرده، درجای جای منابع و متون فقهی، حدیثی، تاریخی، عرفانی و حتی فلسفی امت اسلامی درخشش دارد.

۱- بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۲۲۴، مؤسسهٔ الوفاء، بیروت، ۱۹۸۳ م.

ص: ۵۷

در ضمن روایات فراوانی از ابی بن کعب در فضیلت هریک از امامان شیعه (علیهم السلام) نقل شده که جای تعقیب آنها دراین نوشتار وجود ندارد.

وفات ابی بن کعب

درتاریخ وفات این شخصیت بلند مرتبه اسلامی، میان مورّخان اختلاف است؛ این مسأله از تاریخ ۱۹ تا ۳۶ هجرت در نوسان است ولی از نقلهای مجلسی در «بحارالانوار» و طبرسی در «احتجاج» بر میآید که تاریخ وفات ابی بن کعب در سال ۳۶ قمری است؛ دوران پس از انتقال خلافت به علی (ع) او از دنیا مفارقت کرد. درحالی که مؤید به روح القدس بود و نام بلندش دردل تاریخ معارف دینی همچنان میدرخشد.

جایگاه دفن وجود مبارکش در وسط روحاء است که محلّی است در قبرستان بقیع.

در «مستدرک سفنیه البحار» نقلی است به این مضمون که:

«سنهٔ ۱۹ مات أبیّ بن کعب و زینب بنت جحش و ابوالهیثم بن تیهان و اسید بن حضیر و ابوسفیان بن الحارث بن عبدالمطّلب و دفنوا بالبقیع و وقع النار فی الحّرهٔ و حجّ بعده عمر».

«در سال ۱۹ هجری (قمری)، ابی بن کعب و زینب بنت جحش و ابو الهیثم بن تیهان و اسید بن حضیر و ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطّلب وفات کردند و در بقیع مدفون شدند و آتشی در حرّه مدینه افتاد و بعد از آن عمر به حج رفت.» (۱)

۲۵. أبو الْهَیْثَمِ بْن التَّیهَان الأشهلی

نامِ ابو هیثم بن تیهان انصاری، «مالک» بوده و از یاران و صحابه صادق و راستین پیامبر گرامی است.

«عن محمد بن اسحاق قال: و شهد العقبهٔ الأولی و الثانیهٔ من الأنصار، ثمّ من بنی عبدالأشهل أبوالهیثم بن التیّهان و اسمه مالک حلیف لهم و هو نقیب شهد بدراً و لا عقب له». (۲)

از محمد بن اسحاق نقل است که در باره ابوالهیثم گفت: در عقبه اول و دوم به حضور پیامبر (ص) رسید و از انصار شمرده شد. او از طایفه بنی عبدالأشهل، معروف به ابوالهیثم بن تیهان و نامش مالک است. سوگند خورده با پیامبر و نقیب و بزرگ مدینه بوده، در بدر حضور یافته و پس از او فرزندی نبوده است.

چنانکه در بحث مربوط به ابی بن کعب هم دیدیم، نام او در کنار ابی بن کعب آمده و از دوازده نفری است که در روز حاکمیت ابوبکر، به او اعتراض و از حق ربوده شده علی (ع) دفاع کرد.

ابو الهیثم و خلافت ابوبکر

ابو الهیثم، از گروه دوازده نفری است که به ابوبکر، در روزی که خطبه خلافتِ پس از پیامبر (ص) را برای اوّلین بار خواند، اعتراض کردند و به شدت به حمایت از علی (ع) اقدام برخاستند.

ابوالهیثم ابن تیهان پس از خزیمه بن ثابت برخاست و چنین گفت:

«ابوبکر! به خاطر نداری زمانی را که پیامبر علی بن ابی طالب را در روز غدیر برسر دست بلند کرد و فرمود:

«مَنْ کُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِیٌّ مَوْلَاه»؟

مردم دو دسته شدند، عدهای گفتند: پیغمبر با این عمل میخواهد علی را خلیفه و جانشین خود کند، دستهای دیگر گفتند: میخواهد عظمت و احترامش را تثبیت نماید. در پی این مشاجره برای حلّ مطلب، کسی را به حضور پیامبر فرستادند تا کشف مطلب کند. حضرت فرمود: پس از من علی

۱- الشیخ علی النمازی، مستدرک سفینهٔ البحار، ج ۵، مؤسسهٔ النشر الاسلامی لجماعهٔ المدرسین

۲- ابی عبدالله حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، دار المعرفه، بیروت، بیتا، ص ۲۸۵

ص: ۵۸

فرمانده شما است و از من گذشته و بعد از من او خیر خواهترین افراد است. (۱)

اختلاف در تاریخ وفات ابن تیهان

درتاریخ وفات یا شهادت ابن تیهان، اختلاف فاحش وجود دارد و این اختلاف در همه منابع به چشم میخورد. حاکم نیشابوری آن را در سنه بیست هجرت، در دوران خلافت عمر ثبت کرده است. ولی از برخی متون بر میآید که او در جنگ صفین، در رکاب علی (ع) شرکت داشت و در صفین به شهادت رسیده است.

برخی منابع، مانند حاکم نیشابوری، وفات او را در سال بیستم هجرت و برخی دیگر سال ۳۷ هجرت نوشتهاند. به دلیل اهمیت مسأله، هر دو نقل را بررسی میکنیم:

چنانکه اشاره شد، حاکم نیشابوری، استیعاب و برخی دیگر، نقل اول را آورده و گفتهاند: زمان مرگش دوره خلافت عمر بود که وی بر جنازهاش در بقیع نماز گزارد و منابع دیگر، مرگ یا شهادت وی در صفین را نقل کردهاند.

ابوالهیثم در بقیع

از نقلهایی که در زیر میآید نیز چنین استفاده میشود که: ابوالهیثم در سال ۲۰ هجری از دنیا رفت و در بقیع مدفون گردید. حاکم نیشابوری در مستدرک آورده است:

«و حدّثنا إبراهیم بن إسماعیل بن أبی حبیبهٔ: سمعت شیوخ أهل الدار؛ یعنی بنی عبد الأشهل، یقولون مات أبو الهیثم بن التیهان سنهٔ عشرین بالمدینهٔ».

وایضاً حدّثنا سعید بن راشد عن صالح بن کیسان قال: توفی أبو الهیثم بن التیهان فی خلافهٔ عمر بن الخطاب بالمدینهٔ وصلّی علیه و دفن بالبقیع». (۲)

«ابراهیم بن اسماعیل بن ابو حبیبه روایت کرده که گفت: از شیوخ اهل الدار؛ یعنی بنی عبد الاشهل شنیدم که میگفتند: ابوالهیثم بن تیهان در سال بیست هجری در مدینه وفات یافت.»

«همچین سعید بن راشد از صالح بن کیسان نقل کرده که گفت: ابوالهیثم بن تیهان در دوره خلافت عمر بن خطاب درمدینه وفات یافت و عمر بر او نماز گزارد و در بقیع مدفون گردید.»

برخی منابع هم به حضور او در صفین گواهی دادهاند.

ابن تیهان درکلام علی (ع)

کلامی از مولا نشان می دهد که ابوالهیثم در ردیف اول یاران آن حضرت قرار داشته است:

«أَیْنَ إِخْوَانِیَ الَّذِینَ رَکِبُوا الطَّرِیقَ وَ مَضَوْا عَلَی الْحَقِّ؟ أَیْنَ عَمَّارٌ وَ أَیْنَ ابْنُ التَّیِّهَانِ وَ أَیْنَ ذُو الشَّهَادَتَیْنِ وَ أَیْنَ نُظَرَاؤُهُمْ مِنْ إِخْوَانِهِمُ الَّذِینَ تَعَاقَدُوا عَلَی الْمَنِیَّةِ وَ أُبْرِدَ بِرُءُوسِهِمْ إِلَی الْفَجَرَةِ؟- قَالَ- ثُمَّ ضَرَبَ بِیَدِهِ عَلَی لِحْیَتِهِ الشَّرِیفَهْ الْکَرِیمَهٔظ فَأَطَالَ الْبُکَاءَ ثُمَّ قَالَ (ع): أَوِّهِ عَلَی إِخْوَانِیَ الَّذِینَ تَلَوُا الْقُرْآنَ فَأَحْکَمُوهُ وَ تَدَبَّرُوا الْفَرْضَ فَأَقَامُوهُ أَحْیَوُا السُّنَّةَ وَ أَمَاتُوا الْبِدْعَةَ ...» (۳)

۲۶. نوفل بن حارث

او فرزند حارث بن عبدالمطّلب، پسر عموی پیامبرخدا (ص) است و از نظر سن از تمام افراد بنی هاشم بزرگتر بوده و همسال عباس، عموی پیامبر بوده است.

«نوفل به اجبار در جنگ بدر با مشرکین همراه شد ولی اشعاری از او نقل شده که میرساند وی راضی به پیروزی پیامبر در بدر بوده و در همین جنگ به اسارت لشگر اسلام در آمد. پیامبر به او پیشنهاد کرد فدیه خود را بپردازد و آزاد شود. نوفل گفت: مال و ثروتی ندارم. پیامبرخدا فرمود: نیزههایی را که در جدّه داری بده. نوفل هزار عدد نیزه در جده

۱- بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۲۲۸

۲- المستدرك على الصحيحين، ج ۲، دارالمعرفه، بيروت، بى تا، ص ۲۸۵

۳- صبحى صالح، نهج البلاغه، خطبه ۱۸۱، دارالمعرفه، بيروت، ۱۹۸۷ م.

ص: ۵۹

داشت که کسی از آنها آگاه نبود. در این هنگام عرض کرد: اکنون یقین کردم که شما پیامبر خدایید؛ زیرا هیچکس جز خدا نمی دانست که من در جده چه دارم. آن نیزهها را داد و آزاد شد مسلمانی گرفت.» (۱)

درجنگ صفین سه هزار نیزه به پیامبر داد و آنها را میان سربازان اسلام تقسیم کردند.

نوفل از جمله ده نفری بود که در میدان جنگ استقامت ورزید و از صحنه نبرد فرار نکرد. او به مدینه هجرت کرد و پیامبر (ص) در نزدیکی مسجد خانهای به وی و عباس عمویش بخشید که با یک دیوار از هم جدا میشد.

مرگ نوفل بن حارث

«نوفل بن حارث در سال ۱۵ هجری در دوره خلافت عمر، درمدینه بدرود زندگی گفته و عمر برجنازه وی نماز خواند و در بقیع مدفون گردید.»

۱- ابن سعد، طبقات، ج ۴

ص: ۶۰

مکه و مدینه در عصر خلفای اموی

چکیده

حاکمان اموی، آنگونه که در شام پیروان و طرفداران بی قید و شرط داشتند، در قلمروهای اسلامی دیگر توفیق جذب مردم را نیافتند، به خصوص در حجاز که همواره با مخالفان خود درگیر بودند.

در دوران معاویه و یزید نیز مکه عمدتاً پناهگاه امن این مخالفان بود؛ حسین بن علی (ع) با ابراز مخالفت با یزید و قیام بر ضدّ وی، از مدینه به مکه رفت.

عبد الله بن زبیر نیز حرم امن الهی (مکه) را مکانی مناسب برای مبارزه با یزید تشخیص داد.

تنها چیزیکه ذهن معاویه را در حکومتش، بهخود مشغولکرده بود، گردآمدن مخالفانش در مکه بود. مخالفان وی از مسلمانان برجسته جامعه اسلامی بودند و مخالفتآنان میتوانست مشروعیت سلسله اموی را زیر سؤال ببرد و بهچالش بکشد. از اینرو بودکه معاویه- که به زیرکی شهرت داشت- وقت و هزینه زیادی را صرف جلب نظر این مخالفان کرد.

اما یزید که فاقد سیاست و زیرکی پدرش بود، در برخورد با مخالفانش، فجایعی آفرید که مانندش در تاریخ اسلام پدید نیامد. در این دوره بود که رو در رویی سپاهیان یزید با یاران حسین بن علی (ع) فاجعه کربلا را آفرید.

حادثه بیمانند دیگر، درگیری و مقابله فرمانده سپاه یزید با ابن زبیر و سوزاندن کعبه است.

این دو رخدادِ دوره خلافت یزید، به راحتی از خاطر مسلمانان زدوده نشد و تا ابد لکه ننگی است بر دامان خلافت اموی!

مقدمه

مکه از دیرباز و حتی پیش از ظهور اسلام، از شهرهای مهم عربستان بوده و هست. مهمترین دلیل این اهمیت، وجود کعبه در این شهر است که آن را به لحاظ دینی و مذهبی در ردیف شهری مقدس و قابل احترام در میآورد. همین ویژگی مذهبی، موجب میشد که مکه اهمیت اقتصادی و تجاری نیز بیابد و روز به روز بر رونق و شکوه آن افزوده گردد.

گرچه اسلام در مکه ظهور یافت، اما با هجرت پیامبرخدا (ص) به مدینه، تا حدّی از اهمیت مکه کاسته شد؛ البته به جهت وجود خانه خدا؛ در این شهر، مرکزیت و محوریت آن رنگ نباخت.

شهر مدینه تا زمان به قدرت رسیدن معاویه، مرکز حکومت اسلامی باقی ماند و در کنار مکه از شهرهای مهم و محوری مسلمانان بود اما آنگاه که معاویه به خلافت دست یافت، این مرکزیت به شام منتقل شد و از آن پس، شام و مکه و به عبارتی حجاز، در تقابل با یکدیگر قرار گرفتند.

از آنجا که در دوره معاویه، شام مرکز حکومت اسلامی بود، منابع و نوشتههای این دوران اشاره چندان جامعی به اوضاع مکه ندارند و تمامی مطالب آنها محدود به ذکر مخالفتهایی است که از مکه با خاندان اموی انجام میگرفت.

مکه در دوران معاویه

از آنجا که در زمان حکومت معاویه، پسر ابو سفیان، مرکز خلافت اسلامی شام بود، منابع این دوره، آگاهی چندان دقیقی از اوضاع مکه به دست نمیدهند. تنها موضوعی

ص: ۶۱

که در منابع از آن سخن به میان آمده، تلاش های معاویه بر گرفتن بیعت از مخالفان برای یزید در مکه است که پس از بررسی والیان اموی مکه درآن زمان، ارائه خواهد شد.

۱- کارگزاران اموی در مکه

پیشتر اشاره شد که گرچه معاویه، نخستین خلیفه اموی، شام را مرکز حکومت برگزید، اما این کار او موجب نشد که مکه اهمیت دینی و مذهبی دیرین خود را از دست بدهد. از همین رو است که معاویه حساسیت ویژه‌ای به گزینش کارگزارانی از این شهر داشت. سیاستی که او در پیش گرفت این بود که افرادی از خاندان اموی و یا کسانی که افراد مطمئن و معتمد هستند را به ولایت و زمامداری این شهر برگزیند تا بتواند مکه و تحوّلات آن را به خاطر اهمیت و حساسیتش، به راحتی زیر نظر داشته باشد.

مشخص نیستکه نخستین والی مکه در دوره معاویه چهکسی بوده، اما روشن استکه آنان عبارت بودند از:

- برادر معاویه، عتبه بن ابوسفیان بن حرب اموی.

- احمد بن خالد بن عاص بن هشام، در سال ۴۲ ق. همچنین در سالهای: ۴۵، ۴۶، ۴۷ و ۴۸ ق. و نیز در سال ۴۳ ق. (۱)

- سعید بن عاص از اشراف و بزرگان قریش. ابن عبدربه مطلبی در تأیید ولایت وی بر مکه آورده است؛ او در فصلی که خطبه ها را به نقل از العتبی نقل کرده، می گوید: سعید بن عاص که والی مدینه بود، پسرش عمرو بن سعید را والی مکه قرار داد. (۲)

- عمرو بن سعید بن عاص. ابن اثیر در سال ۶۰ ق. در اخبار مربوط به این سال آورده است: وقتی یزید بن معاویه به حکومت رسید، عمرو بن سعید بن عاص والی مکه بود. (۳)

- خالد بن عاص بن هشام. در سال ۴۳ ق. سالی که مروان بن حکم فرماندار مدینه بود. ابن اثیر آورده است: در سال ۴۱ و ۴۲ ق. عتبه بن ابی سفیان با مردم حج گزارد. در سال ۴۳ مروان بن حکم که فرماندار مدینه هم بود، امیر الحاج شد و خالد بن عاص بن هشام والی مکه بود. در سال ۴۵ مروان بن حکم، در سال ۴۶ و ۴۷ عتبه بن ابی سفیان و در سال ۴۸ مروان بن حکم امیرالحاج بودند. آنگاه که معاویه تصمیم گرفت فرزندش یزید را به ولایتعهدی برگزیند، چنین مناصب مهمی را به وی سپرد تا تجربیاتی برای دوره خلافتش بیندوزد؛ در سال ۵۰ و ۵۱ یزید بن معاویه حج گزارد. در سال ۵۲ و ۵۳ سعید بن عاص، در سال ۵۴ و ۵۵ مروان بن حکم، در سال ۵۷ ولید بن عتبه و در سال ۵۹ عثمان بن محمدبن ابی سفیان امیرالحاج مسلمانان بودند. (۴)

با مروری کلی بر این اسامی، در مییابیم که امرای حج، همچون والیان مکه در این عصر، از میان افراد معتمد و مطمئنی که با خاندان اموی قرابت و نسبت نزدیکی داشتند، انتخاب میشدند.

معاویه و مخالفان حکومت اموی در مکه

تقابل اهالی مکه با حکومت امویان به نوعی تقابل مکه با شام بود. در این زمان مکه به صورت پناهگاه مخالفان حکومت اموی درآمده بود. از سوی دیگر، مکه به خاطر جنبه تقدس و احترامی که نزد مسلمانان داشت، میتوانست امنیت خاطر مخالفان را فراهم آورد. مخالفت با معاویه از زمانی حالت جدی به خود گرفت که معاویه بر آن شد تا فرزند ناخلف خود یزید را به عنوان ولیعهد حکومت اسلامی برگزیند. این تصمیم بازتاب و واکنش مثبتی برای امویان در پی نداشت. معاویه این برنامه را جهت تثبیت و تحکیم پایه های

۱- الفاسی المکّی، تقی الدین: شفاء الغرام بأخبار البلد الحرام، ترجمه محمد مقدس، ج ۲، تهران، مشعر، چ اول، ۱۳۸۶، ص ۲۵۸

۲- همان منبع، همان صفحه.

۳- ابن اثیر: تاریخ کامل، ترجمهٔ محمدحسین روحانی، تهران، اساطیر، چ دوم، ۱۳۷۶، ص ۲۱۳۷

۴- همان منبع، صص ۲۱۵۰- ۲۰۲۷

ص: ۶۲

زمامداری موروثی سلسله اموی دنبال میکرد اما موفقیت این طرح از این جهت دشوار بود که در میان افکار عمومی، به ویژه صحابه و مسلمانان برجستهای که هنوز در قید حیات بودند و روش و منش پیامبر اسلام (ص) را به یاد داشتند، یزید به عنوان فردی لاابالی، فاسق و بی دین جایگاهی نداشت و طبیعی است آنان چنین فردی را به عنوان خلیفه مسلمانان پذیرا نبودند.

تا زمانی که امام حسن (ع) در قید حیات بود، طرح چنین مسألهای از سوی معاویه نمیتوانست مقبول بیفتد؛ چرا که یکی از مواد صلح میان ایشان و معاویه این بود که: معاویه برای خود جانشینی انتخاب نکند. پس از شهادت امام حسن مجتبی (ع) گرچه منع طرح این مسأله برداشته شد، اما مانع بزرگتر در تحقّق ولایتعهدی یزید، مخالفانی بودند که بیشتر در مکه و مدینه سکونت داشتند. از میان این مخالفان میتوان به حسینبن علی (ع) و اشخاصی مانند عبدالله بن عباس، عبدالله بن جعفر، عبدالله ابن عمر و عبدالله بن زبیر اشاره کرد.

معاویه در بیعت گرفتن برای یزید و جلب نظر چنین مخالفانی، که از شخصیتهای برجسته و ممتاز مسلمانان بودند، سفرهایی به مکه و مدینه داشت. این سفرها مربوط به زمانی بود که معاویه برای حج یا عمره، شام را به مقصد حجاز ترک میکرد. بنابراین، برای اینکه روشن شود معاویه چه سال‌هایی برای گرفتن بیعت از این افراد، به این شهر (مکه) رفته، باید دید در چه سالهایی در حج یا عمره حضور یافته است. با مراجعه به منابع اولیه تاریخی، چنین به دست می آید که معاویه در طول زمامداری بیست ساله خود، دو بار حج گزارد؛ ۱. در سال ۴۴ ق. ۲. در سال ۵۰ ق. (۱) وی در سال ۵۶ ق. نیز به سفر عمره رفت. (۲)

ابن اعثم از دیدار معاویه با حسین بن علی (ع) در مکه خبر می دهد و مینویسد:

«روزی معاویه امام حسین (ع) را نزد خویش خواند و از بیعت مردم سایر شهرها و امتناع مردم مدینه با وی سخن گفت و منتظر شنیدن نظر وی شد. حسین (ع) فرمود: درنگ کن ای معاویه و در این کار بهتر از این بیندیش که تمشیت مهم خلافت را کس هست که او از یزید، هم به ذات خویش، هم بهپدر و هم به مادر بهتر است. معاویه گفت: مگر از این کس، خویشتن را می خواهی؟ حسین (ع) گفت: اگر خویشتن را خواهم دور نخواهد بود. معاویه گفت: بشنو ای ابا عبدالله تا بگویم در آنچه مادر تو بهتر از مادر یزید است، شبهتی نیست و نیز پدر تو را فضیلت و قرابتی که با مصطفی (ص) است، هیچ جای انکار آن نیست، اما تو و او، والله که او امت محمد (ص) را و اقامت لوازم خلافت را بهتر از تو هست.» (۳) معاویه که خود می دانست جوابش در مقابل حسین بن علی (ع) قانع کننده و قابل قبول نیست، وی را از وفاداری مردم شام نسبت به یزید بیم داد. (۴)

نخستین تلاش معاویه در مکه و مدینه برای گرفتن بیعت برای یزید، در سال ۴۴ صورت گرفت، همان سالی که برای حج به مکه رفته بود. اما از این پس، تا سال ۵۱ ق. سخنی از بیعت برای یزید به میان نیاورد، هرچند هدایا و بخششهای خود، حتی از مخالفان یزید هم قطع نکرد. (۵)

اقدام دیگر معاویه در جلب بیعت برای یزید، فراخوانی نمایندگان دیگر مناطق اسلامی به شام بود تا موافقت خود را با ولیعهدی یزید اعلام کنند و از مردم منطقه تحت حکومت خود بیعت بگیرند. در پاسخ به این دعوت، فرماندار مکه همچون سایر شهرها نزد معاویه رفت، البته در مورد سال وقوع این رخداد، منابع اتفاق نظر ندارند؛ ابن اعثم سال ۵۵

۱- یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۳، صص ۹- ۲۳۸

۲- طبری: تاریخ طبری، ج ۷، تهران، اساطیر، ۱۳۶۸، ص ۲۲۴

۳- ابن اعثمکوفی: الفتوح، تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، تهران، علمی وفرهنگی، چ اول، ۱۳۷۲، صص. ۸۰۰

۴- همان، صص ۱۱- ۸۰۲

۵- ابن قتیبهٔ دینوری، الامامهٔ و السیاسه، تهران، ققنوس، ۱۳۸۰، صص ۶- ۱۹۴

ص: ۶۳

، ابن اثیر سال ۵۶ و مسعودی سال ۵۹ قمری را ذکر میکند. (۱)

معاویه، به بهانه سفر حج، برای بیعت گرفتن از مردم مکه و مدینه به حجاز آمد و در رجب سال ۵۶ ق. در جمع مردم حاضر شد، اما باز عده‌ای از فرزندان صحابه در برابر وی سکوت اختیار کردند و معاویه نیز آن را به فرصتی دیگر موکول کرد. سیاست وی در حجاز آن نبود تا با زور دست به این اقدام بزند. وی در مکه نیز با مخالفانش بارها سخن گفت اما هر بار پاسخ منفی شنید. زمانی که حسینبن علی (ع) در مکه بود، حاکم شهر از دیدار مردم عراق با وی جلوگیری میکرد. (۲) این تدابیر از آن جهت به کار بسته میشد که سرسخت ترین و جدّی ترین مخالف خلافت اموی، حسین بن علی (ع) بود. معاویه که از مخالفت او به ستوه آمده بود و حیلهها و دسیسه هایش در وی کارگر نمیافتاد، نزد ابن عباس از وی شکایت کرد و گفت:

«چندان که می نگرم از شما هیچ دوستی و موافقت نمی بینم، بلکه هر روز نوعی دیگر از دشمنی و منازعت مشاهده میکنم، به خصوص حسین ابن علی که از او سخنها به من می رسد.» (۳)

طبری مینویسد: معاویه در سفرش به حجاز، حسینبن علی (ع) را خواست و گفت:

«برادرزادهام مردم همه به این کار گردن نهادند، مگر پنج کس از قریش که تو راهشان می بری. برادرزاده ام تو را به مخالفت من چه حاجت.» (۴)

وی در ادامه می افزاید: «حسین بن علی (ع) فرمود: اگر دیگران بیعت کنند، من نیز بیعت خواهم کرد.» (۵)

دیدارهای معاویه و حسین بن علی (ع) از سال ۵۰ تا ۶۰ ق. در مکه و مدینه رخ داد که گاهی با خشونت و عداوت و زمانی با خوشرویی همراه بود.

ابن اثیر نقل می کند: معاویه حسین بن علی (ع) را مورد بی مهری قرار داد. به وی توهین کرد و سخنانی زشت گفت. (۶) معاویه برای تسلیم حسین بن علی (ع)، بنی هاشم را از عطا و بخشش خود محروم ساخت و هنگامیکه با مخالفت ابن عباس روبهرو شد، در سبب آن گفت:

«از حسین بن علی رنجیدام که با پسر من بیعت نمیکند و اهانتهایی را به او نسبت می دهد.» (۷)

اما هنگامی که معاویه از مدینه به مکه رفت تا شاید بتواند کار بیعت یزید را به انجام رساند، با حسین بن علی (ع) دیدار کرد و وی را ستود و گفت: «مرحبا! ای ابا عبدالله و ای سید جوانان اهل بهشت ...» (۸)

از دیگر مخالفان جدی خلافت اموی و به طور خاصه خلافت یزید، عبدالله بن زبیر بود؛ چرا که وی اندیشه خلافت بر امت مسلمان را در سر می پروراند و خود را شایستهتر از یزید برای کسب این مقام میدانست.

زمانیکه حاکم مدینه معاویه را از این نکته با خبر میکند که خاندان بنی هاشم دعوت را اجابت نکرده و کسیکه در این میان دشمنی و خودداری خویش را از بیعت نمایان ساخته، عبدالله بن زبیر است، میگوید: من بدون استفاده از مردان اجنبی، نمیتوانم از آنان بیعت بگیرم، مگر اینکه خود بیایی و نظرت را در این مورد بیان کنی. معاویه به همه مخالفان نامههایی نوشت و سعی در تطمیع، تهدید یا جذب آنان کرد. (۹)

به گزارش ابن اثیر و ابن اعثم، معاویه از مخالفان، به عایشه نیز شکایت برد؛ عایشه سفارش کرد که با آنها به نرمی رفتار کن که به خواست خدا به آنچه دوست داری،

۱- تاریخ کامل، ابن اثیر، ج ۵، ص ۲۱۶۵؛ مسعودی، مروج الذهب و معادن الجوهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده، بنگاه ترجمه و نشر

کتاب، تهران، ۱۳۶۰، ص ۱۳۵؛ الفتوح، ابن اعثم، ص ۸۰۰

۲- بلاذری، احمد بن یحیی: انساب الاشراف، بهکوشش محمد باقر محمودی، بیروت، چاپ اول، ۱۳۹۷ ق. صص ۶۵- ۱۵۷

۳- الفتوح، ابن اعثم، صص ۸۰۰- ۷۹۹

۴- تاریخ طبری، ج ۷، ص ۲۸۶۸

۵- همان منبع، همان صفحه

۶- تاریخ کامل، ابن اثیر، ج ۵، ص ۲۰۱۲

۷- همان، ص ۲۰۱۵

۸- الفتوح، ابن اعثم، صص ۱- ۸۰۰

۹- الامامهٔ و السیاسه، ابن قتیبه، صص ۲۰۴- ۱۹۹

ص: ۶۴

گرایش یابند. معاویه گفت چنین کنم.

در سال ۶۰ ق. که معاویه مرگ خود را نزدیک میدید و از شیوههایی که تا آن زمان به کار برده بود، نتیجهای حاصل نشده بود، از باب تهدید به قتل وارد شد و نتیجهای که مورد نظرش بود، گرفت. وی مردم را که از سراسر مناطق اسلامی برای حج آمده بودند، جمع کرد و در مسجدالحرام در حضور مخالفان، بیعت یزید را مطرح و اعلام کرد که همه با این امر موافق هستند. معاویه رییس نگهبانان خود را در حضور آن چند نفر فراخواند و به او گفت: «بر هر یک از اینان دو مرد شمشیر به دست برپا دار و اگر یکی از آنان خواست سخنان مرا تصدیق یا تکذیب کند، آن دو مرد با شمشیرهایشان او را بزنند.» سپس همراه آنان در اجتماع مردم حاضر شد و بر فراز منبر رفت و خطاب به حاضران گفت:

«این افراد سروران و برگزیدگان مسلمانان هستند. کاری بی رایزنی آنان به فرجام نمیرسد. آنان خشنود شدند و با یزید بیعت کردند، شما نیز با نام خدا بیعت کنید. مردم بیعت کردند.» (۱)

پس از آن، در مکه به مردم عطایا و جوایزی بخشید (۲) و روانه مدینه شد. سپس مردم با آن چند نفر دیدار کردند و به آنان گفتند: گمان می بردید که بیعت نمیکنید، چرا خرسند گشتید و ارمغان گرفتید و بیعت کردید؟ گفتند: به خدا بیعت نکردیم. پرسیدند: پس چرا گفتار این مرد را رد نکردید؟ گفتند: به ما نیرنگ زد و ترسیدیم که کشته شویم. (۳)

بدین ترتیب معاویه که در تاریخ اسلام به عنوان خلیفهای نیرنگ باز معروف است، توانست با توسل به حیله و نیرنگ از مخالفان بیعت بگیرد، دلیل اصرار معاویه و تلاش گسترده وی برای جلب بیعت این افراد این بود که مخالفان خلافت یزید از مسلمانان برجسته به شمار می رفتند که قول و فعل آنان حجتی برای سایر مسلمانان به حساب میآمد؛ دیدیم که تا زمانی که معاویه با حیله از این افراد در حضور مردم بیعت نگرفت، آنان نیز بیعت نکرده بودند.

۳- وصیت معاویه در باب حجاز و اهالی آن به یزید

مخالفان خلافت یزید بیشتر در مکه و مدینه بودند و معاویه با اقدامات تبلیغی و توسل به راههای فراوانی با حیله برای یزید بیعت گرفت اما همین مسأله که اهالی مکه با رضا و رغبت قلبی تن به بیعت نداده بودند، مکه را در زمره حساسترین شهرها در دوره یزید قرار میداد. این اهمیت و حساسیت باعث شد تا معاویه در حالی که با مرگ دست و پنجه نرم میکرد و در حال احتضار بود، از سفارش به فرزند در باب مکه غافل نشود:

«ای پسر، به سبب دوستی تو دنیا را به آخرت برگزیدم و حق علی بن ابی طالب را بگرداندم و بار گناه بر پشت خویش نهاده و به جهت تو آخرت خود تباه کردم. از آن میترسم که نصیحت مرا قبول نکنی و قوم خویش را بکشی و روی به حرم خدای تعالی آورده، با اهل حرم جنگ کنی و ایشان را به ناحق بکشی ...» (۴)

طبری نیز در مورد وصیت معاویه به یزید در باب اهالی مکه می نویسد:

«در اهل حجاز بنگر، ایشان اصل و نسب تو هستند. هر کدام نزد تو آمد، او را گرامی بدار و از غایب های ایشان دستگیری کن.» (۵)

معاویه از سفارش و نصیحت به یزید در مورد مخالفان وی نیز غافل نشد:

«حسین بن علی مردی است کم خطر، امیدوارم خدا او را به وسیله کسانی که پدرش را کشتند و برادرش را بی کس گذاشتند، از پیش بردارد. چنان می بینم که مردم عراق او را به قیام وا میدارند، اگر به او دست یافتی، گذشت کن که اگر من باشم، گذشت می کنم. (۶) اما

۱- تاریخ کامل، ابن اثیر، ص ۲۰۸۶

۲- الفتوح، ابن اعثم، ص ۸۱۱

۳- تاریخ کامل، ابن اثیر، ص ۲۰۸۶

۴- الفتوح، ابن اعثم، صص ۵- ۸۱۴

۵- تاریخ طبری، ج ۷، صص ۳- ۲۲۲

۶- الفتوح، ابن اعثم، صص ۷- ۸۱۶ و ۸۱۳؛ ذهبی، شمس الدین محمد، تاریخ اسلام، به تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، درالکتاب العربی، بیروت، ۱۴۱۰ ق. ج ۵، ۷۲؛ تاریخ طبری، ج ۷، صص ۲۸۸ و ۲۸۶

ص: ۶۵

ابن زبیر همانند اسب و سوسمار است، اگر او را دیدی میخ کوبش کن، مگر اینکه از تو صلح بخواهد. پس از او بپذیر و تا میتوانی جلوی خونریزی قومت را بگیر.» (۱)

مکه در دوره یزید

والیان اموی در مکه

در زمان خلافت یزید، گروهی والی مکه شدند که عبارت بودند از: عمرو بن سعید بن عاص، ولید بن عتبه بن ابوسفیان، عثمان بن محمد بن ابوسفیان، حارث بن خالد بن عاص، عبدالرحمان بن زیدبن خطاب بن نفیل العدوی، برادرزاده عمربن خطاب و یحیی بن حکیم بن صفوان بن امیه بن خلف جمحی. (۲)

طبری ولایت عمرو بن سعید را نیز در اخبار سال ۶۰ ق. آورده است: «عمرو بن سعید در این سال، در همان حال که والی مکه و مدینه بود، برای مردم حج گزارد و یزید بن معاویه او را در ماه رمضان و پس از عزل ولید بن عتبه، والی مدینه گردانید.» (۳)

آخرین والی یزید در مکه، یحیی بن حکیم بن صفوان بود. در آن زمان عبدالله بن زبیر همواره با وی مقیم مکه بود. پس از آن، یحیی بن حکیم برای وی میانجیگری کرد. حارث بن خالد بن عاصبن هشام بن مغیره در نامهای به یزید نوشت که او با عبدالله بن زبیر ارتباط دارد. یزید نیز یحیی بن حکیم را عزل کرد و حارث بن خالد را بر مکه گمارد، ولی ابن زبیر نگذاشت که برای مردم نماز بگزارد. خالد در منزل خود برای نزدیکانش نماز می خواند و مصعب بن عبدالرحمان، به فرمان ابن زبیر در مسجدالحرام برای مردم نماز میخواند. وضع به همین منوال بود تا این که یزید بن معاویه، حصین بن نمیر را به سرکوبی ابن زبیر فرستاد و در این هنگام بود که به دنبال مرگ یزید، با عبدالله بن زبیر بیعت شد و او در مکه برای مردم نماز خواند. (۴)

- یزید و مخالفان حکومت اموی در مکه

زمانی که یزید به خلافت دست یافت، در نخستین فرصت، از ولید بن عتبه، حاکم خود در مدینه خواست از مردم مدینه برای خلافتش بیعت بگیرد و برای این کار از حسین بن علی (ع) شروع کند. با بررسی منابع این دوره، درمییابیم که همه تلاش یزید برای آن بود تا در اسرع وقت از مخالفان خود در حجاز بیعت بگیرد. (۵)

اهمیت این مسأله برای یزید از این جهت بود که اگر کمترین فرصتی به مخالفانش میداد، آنها این امکان را مییافتند که مخالفتشان را آشکار کنند و با توجه به اینکه یزید مشروعیت چندانی نزد مسلمانان نداشت، مخالفان میتوانستند همراهی گسترده مردم را به دست آورند. جدّیترین مخالفان یزید در این زمان حسین بن علی و عبدالله بن زبیر بودند که پذیرای خلافت یزید نبوده و خود را شایستهتر از وی برای احراز منصب خلافت میدانستند.

- حسین بن علی (ع)

یزید به ولید بن عتبه، حاکم مدینه تأکید کرد پیش از آنکه فتنهای پدید آید، از مخالفان بیعت بگیرد و اگر بیعت نکردند، گردن آنها را بزنند. (۶) ولید درخواست او را نامعقول خواند و با اشاره به حسین بن علی (ع) گفت: من چگونه میتوانم این کار او را

۱- تاریخ طبری، ج ۷، ص ۲۸۸

۲- الفاسی، شفاء الغرام بأخبار البلد الحرام، ص ۲۶۰

۳- تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۴۳

۴- الفاسی، شفاء الغرام بأخبار البلد الحرام، ص ۲۶۲

۵- تاریخ کامل، ابن اثیر، ص ۲۲۰۱؛ ابوحنیفه احمد بن داود، اخبارالطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، نشر نی، تهران، ۱۳۶۶، ص ۲۲۸

۶- تاریخ اسلام، ذهبی، ج ۲، صص ۹- ۲۶۸

ص: ۶۶

بکشم؟ (۱) ولیـد برخورد جدّی و قاطع در مقابل حسـین بن علی (ع) نداشت و همین امر باعث شد تا یزید وی را از حکومت مدینه عزل کند و عمروبن سعید بن عاص را، که حاکم مکه هم بود به حکومت مدینه بگمارد. (۲)

اما حسین بن علی (ع) با وجود تدابیر یزید برای بیعت گرفتن، دریافت که مدینه امنیت لازم برای او و خاندانش ندارد. ایشان پس از زیارت قبر جـدش پیامبر اسـلام (ص)، مدینه را رها کرد و با عده‌ای از خویشان و نزدیکان و زن و فرزند به سوی مکه حرکـت کرد. (۳)

انتخـاب مکه توسـط حسن بن علی، انتخـاب درستی بود؛ چرا که یمن یـا هر شـهر دیگری امنیت لازم را نـداشت. در مکه این امکان برای حسین بن علی (ع) وجود داشت که اوضاع را بسنجد و بتواند به درستی تصمیم بگیرد.

به گزارش دینوری، تمامی اهل بیت حسـین بن علی (علیهم السـلام) با وی به مکه رفتنـد و تنها کسـی که در مـدینه مانـد، محمد بن حنفیه بود. (۴)

حسین بن علی در ۲۸ رجب سال ۶۰ ق. از مدینه به سوی مکه حرکت کرد و سوم شعبان وارد مکه شد و اندکی بیش از چهار ماه تا ۸ ذی حجه در مکه ماند. (۵)

با ورود حسـین بن علی (ع) به مکه، مردم مکه بسـیار خوشـحال شدند و صبح و شام نزد وی رفت و آمد داشتند. (۶) دینوری نوشته است: حسـین در شـعب علی وارد شـد و مردم هر روز نزد وی آمـده و اطرافش حلقه میزدند، حتی ابن زبیر هم در جمعی که اطراف امام بود، حضور می یافت. (۷)

ابن زبیر میدانست با وجود حسـین بن علی (ع) در مکه، کسی با او همراهی نخواهد کرد. از این رو، زمانی که مردم کوفه حسین بن علی (ع) را دعوت به قیـام بر ضـدّ یزیـد کردنـد، عبـدالله بن زبیر مایـل بود حسـین بن علی (ع) از مکه خـارج شود تا راه برای او باز گردد.

ابن اثیر می نویسد: حسـین (ع) برای ابن زبیر بار سنگینی شده بود؛ زیرا با بودن او اهل حجاز به سویش نمیرفتند و تا وی در آن شهر بود، کسی با او بیعت نمیکرد. (۸)

ابن اثیر در جای دیگر از قول حسین بن علی (ع) نقل میکند: «این مرد (عبدالله) چیزی در دنیا دوست ندارد جز خروج من از حجاز. او می داند که مردم وی را با من برابر نمیدانند. پس میخواهد من بروم تا محیط برای وی خالی باشد.» (۹)

هر چند منابع دیگری نقل میکنندکه پس از تصـمیم حسـین بن علی (ع) برای خروج از مکه، افراد زیادی از او خواسـتند که به کوفه نرود و در مکه باقی بماند؛ از جمله آنها عبدالله بن زبیر بود. (۱۰)

به هرحال پس از مدتی، نامه مسلم بن عقیل مبنی بر حمایت مردم کوفه از خلافت حسین بن علی (ع)، به وی رسید. (۱۱) با رسیدن نامه مسـلم، عبدالله بن عباس و دیگر دوسـتان حسین بن علی (ع)، با رفتن او به کوفه مخالفت کردند؛ چون علاوه بر اهمیتی که برای او قائل بودند، میدانسـتند که کوفیان اهل حیله و نیرنگ هسـتند و در این کار سابقه داشتند. نصیحت ابن عباس این بود که اگر برای رفتن به کوفه اصـرار دارد، تا زمانی که اهل کوفه بر والی اموی کوفه نشوریـده و وی را بیرون نکردهاند به آن شـهر نرود. نصـیحت دیگر این بود که حسـین بن علی (ع) به یمن برود و در دژهای آنجا پناه گرفته، از حمایت شـیعیان پدرش بهره مند شود، (۱۲) اما او این نصایح را نادیده گرفت و در ذی حجه سال ۶۱ ق. از مکه خارج شد و به سمت کوفه حرکـت کرد ... (۱۳)

۱- الفتوح، ابن اعثم، ص ۸۲۵

۲- تاریخ اسلام، ذهبی، ج ۲، ص ۲۶۹

۳- الفتوح، ابن اعثم، ص ۸۲۵

۴- اخبار الطوال، دینوری، ص ۲۳۰

۵- تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۴۳

۶- الفتوح، ابن اعثم، ص ۸۳۳

۷- اخبار الطوال، دینوری، ص ۲۲۸

۸- ابن اثیر، ج ۵، ص ۲۱۱۲

۹- همان

۱۰- مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، صص ۶۰- ۵۹

۱۱- تاریخ کامل، ابن اثیر، ص ۲۲۳۱

۱۲- تاریخ طبری، ج ۷، ۴- ۳۸۳؛ تاریخ کامل، ابن اثیر، صص ۶- ۲۳۲۱

۱۳- الفتوح، ابن اعثم، ص ۸۲۵

ص: ۶۷

حسینبن علی (ع) از مکه خارج شده بود که مسلم توانست زندانبانش را قانعکند فرستادهای نزد حسینبن علی (ع) بفرستد و خبر تحوّلات منفی کوفه را به او برساند و او را نصیحت کند که به مکه بازگردد. نامه در منطقه «زباله» به حسین بن علی (ع) رسید اما او ترجیح داد به راه خود ادامه دهد (۱) تا فاجعه کربلا آفریده شود و لکه ننگش تا ابد بر دامان خاندان اموی باقی بماند.

- ابن زبیر

زمانیکه حاکم اموی مدینه درصدد بود از مخالفان یزید بیعت بگیرد، ابن زبیر را احضارکرد. ابن زبیر پیغام داد میآیم ولی تأخیر کرد. مجدداً در پی او فرستادند. وقتی فرصت گذشت، آخر شب ابن زبیر مدینه را به سوی مکه ترک کرد. در مکه مردم پیرامون او میگرد آمدند و در مجلسش شرکت میکردند. (۲)اما با ورود حسین بن علی (ع) به مکه، این توجه کمرنگتر شد. موضع ابن زبیر در مورد اقامت حسین بن علی در مکه، دقیق مشخص نیست، منابع این دوره نیز در این مورد اتفاق نظر ندارند؛ به روایت ابن اعثم و ابن اثیر، کسی که از خروج حسین بن علی (ع) از مکه به سمت کوفه خوشحال و خرسند شد، ابن زبیر بود، (۳) اما مسعودی نظری کاملًا متضاد دارد. (۴)

با شهادت حسین بن علی (ع)، ابن زبیر به مسجد رفت و طی سخنانی، آشکارا قاتلان او را مورد نکوهش قرار داد. سپس مردم کوفه را «پیمان شکنان غدار» خواند. وی نهایتاً ضمن مدح حسین بن علی (ع)، به مذمّت یزید پرداخت: «به خدا قسم او از کسانی نبود که به جای خواندن قرآن به آوازخوانی بپردازد و به جای گریه از خوف خدا به ترانه گویی مشغول شود و به جای روزه گرفتن مشغول نوشیدن شراب و محرّمات باشد و بازی با سگان شکاری را بر یاد خدا ترجیح دهد.» (۵)

یزید برای آرام کردن ابن زبیر در مکه و مردم مدینه که شورش کرده بودند، تدابیر مختلفی درپیش گرفت. در آغاز وی کوشید تا توسط عبدالله بن جعفر آنها را به آرامش دعوت کند. (۶)طبری از عمرو بن سعید نقل کرده است که میگفت: «تمامی اهل مکه و مدینه تمایل به ابن زبیر دارند.» (۷)شورشیان مدینه، امویان و یاران و موالی آنها را که تقریباً هزار نفر بودند، در خانه مروان بن حکم محاصره کرده و پس از آن در حالی که بچه ها آنها را سنگسار می کردند، با خفت و خواری از شهر بیرون راندند. (۸)

یزید که از شگردهای سیاسی خود برای آرام کردن اوضاع مدینه خسته شده بود، سپاهی را به سمت مدینه فرستاد تا پس از آرام کردن اوضاع در مدینه، در مکه کار ابن زبیر را نیز یکسره کند. (۹) فرمانده این سپاه، مسلم بن عقبه بود. او با کشتار زیادی که در مدینه انجام داد، به «مسرف» شهرت یافت. (۱۰)

سپاه شام پس از قتل و غارت مردم مدینه، به سمت مکه حرکت کرد تا ابن زبیر و یارانش را نیز سرکوب کند. اما مسلم بن عقبه در نیمه راه جان داد و طبق دستور یزید، کار به دست حصین بن نمیر افتاد. حصین به سوی مکه رفت و در مدت چندین ماه از اطراف شهر و از روی کوهها با منجنیق به حرم خدا آتش و سنگ پرتاب میکرد. (۱۱)

سرانجام در ربیع الأول سال ۶۴ ق. زمانیکه خبر مرگ یزید به گوش حصین بن نیمر رسید، دست از حمله کشید و طبق مصالحهای برای زیارت خانه خدا وارد شهر شد. (۱۲)

در سال ۶۴ ق. یزید وفات یافت و دوره پر فراز و نشیب مکه و مدینه در دوره خلافت او و پدرش معاویه به تاریخ پیوست.

۱- همان

۲- اخبارالطوال، دینوری، ص ۲۷۲

۳- الفتوح، ابن اعثم، ص ۸۳۳؛ اخبار الطوال، دینوری، ص ۲۲۸

۴- مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، صص ۶۰- ۵۹

۵- تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۸۴

۶- همان، ص ۳۸۴

۷- همان، همانجا.

۸- انساب الاشراف، بلاذری، ص ۳۲؛ تاریخ طبری، ص ۳۸۹

۹- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۵۰

۱۰- همان

۱۱- الفتوح، ابن اعثم، ص ۸۲۳؛ اخبارالطوال، دینوری، ص ۲۶۸

۱۲- الفتوح، ابن اعثم، ص ۸۲۳

ص: ۶۸

ص: ۶۹

انحرافات مناسک حج در عصر جاهلیت

محمد علی عادلی مقدم

مقدمه:

(إِنَّ أَوَّلَ بَیْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذی بِبَکَّةَ مُبارَکاً وَ هُدی لِلْعالَمینَ). (۱)

کعبه نخستین خانهای است که برای عبادت مردم بنا شد و اوّلین مرکزی است که مسلمانان را به خود فرا خواند.

واژه «لِلنَّاس» دلالت بر همگانی بودن این خانه دارد و بدین معنا است که مخصوص گروه و قوم خاصی نیست.

و تعبیر از پایگاهِ کعبه به «بکّه» که به معنای «ازدحام و تراکم جمعیت» است، نشان می‌دهد کعبه، محوری است که مردمان، از هر سوی عالم، در گستره زمان، به آنجا میآیند و بر اثر انبوهی و ازدحام جمعیت، به «بکّه» شهرت یافت.

هنگامیکه کعبه قبله رسمی مسلمانان شد، یهودیان بر آشفتند که: چگونه عنوان قبله از بیت المقدس به کعبه انتقال یافت؟! وحی آمد که: پیشینه کعبه بیش از دیگر بناهای عبادی است و کعبه نخستین خانه برای عبادت بندگان خدا است (۲) و اینجا بود که باور و اعتقاد به حج و عمل به مناسک آن، در تمام ادوار تاریخ پیچید تا آنجا که تاریخِ سال‌ها را با معیار حج تعیین می‌کردند، همانطورکه در آیات شریف قرآن، در ماجرای حضرت موسی و شعیب (ع) از «هشت سال» به «هشت حج» تعبیر شده است؛ (عَلی أَنْ تَأْجُرَنی ثَمانِیَ حِجَجٍ (۳)).

از نگاه قرآن کریم این نکته قطعی است که ابراهیم به مکه آمد وکعبه را تجدید بنا کرد و این یادگار و مرام او است و از آنجا که فرزندش اسماعیل از قبیله جُرهم (که نخستین ساکنان مکه، پس از هاجر و اسماعیل بودهاند) همسر برگزید و فرزندان اسماعیل خدمات فراوانی به اعراب کردند، عربها برای مکه احترامی ویژه قائل شدند و پیرو دین ابراهیم (ع) گردیدند.

حتی ملّتهای دیگر؛ مانند هندیها و صابئیها از ایرانیان و نیزکلدانیان و یهود و نصاری احترام کعبه را داشتند، (۴) تا آنجا که ایرانیان معتقد بودند روح هرمز در کعبه حلول کرده است!

حج، یعنی قصد و آهنگ اماکن مقدس و این عمل از دیر زمان در میان اقوام سامی رایج و جزو شعائر بوده است و کلمه «حجاز» لغتی سامی است (۵) و در میان عرب نیز مرسوم بوده است.

طبق نوشته کلبی: قبیله «ازد» برای حج به مکه می‌رفتند و قریش به قصد زیارت بت عزّی حج می‌گزاردند و حج قبیله مذحج عبادت بت یغوث بوده و قبایل قضاعه و جذام و اعراب ساکن شام به محل قیصر حج میکردند. (۶)

از امام صادق (ع) نقل شده که فرمود: «دین پیشین عرب، به دلیل وجود بعضی از سنتهای ابراهیم؛ همچون ختنه، کفن و دفن میت، ازدواج نکردن با محارم، حج بیت‌الله الحرام و چیزهای دیگر، برتر از دین مجوس بوده است.» (۷)

۱- آل عمران: ۹۶

۲- آیت الله جوادی، صهبای حج، ص ۴۵

۳- قصص: ۲۷

۴- المیزان، ج ۳، صص ۳۶۲- ۳۶۱

۵- تاریخ العرب قبل الاسلام، ج ۵، ص ۲۱۴

۶- الاصنام الکلبی، مجموعه مقالات ارشاد اسلامی

۷- وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۴۶۵

ص: ۷۰

«ابراهیم» و «کعبه» و مسائلی که در ارتباط با شریعت ابراهیمی است، در یادگارهای شعری و غیر شعری عرب مشهود بوده است.

بنابر این، آنچه از نظر اعتقادی در این شبه جزیره، پیشینه تاریخی دارد، اعتقاد به توحید و عمل به مناسک حجّ ابراهیمی است، اما این اعتقاد به مرور زمان به انحراف کشیده شد.

ریشه بسیاری از سنت‌ها در ظاهر باقی بود، لیکن شکل آن دستخوش تحریف و چندگونه شده بود. در هر صورت اعتقاد به آنها همچنان وجود داشت و اعراب به آن پایبند بودند و مناسک حج به صورت تحریف شده مرتب انجام می‌شد.

در این نوشتار، پس از بررسی علل تاریخی انحراف از دین و مناسک حج ابراهیمی در عصر جاهلیت، به انحرافات موجود در مناسک حج قبل از اسلام و اصلاح آن توسط پیامبر (ص) به صورت اختصار پرداخته می‌شود:

علل انحراف اعراب از دین و مناسک حج ابراهیمی

۱. نا آگاهی و جهل به احکام

جهل و ناآگاهی و نبود دانش به فلسفه وجودی احکام و مناسک حج، سبب رخنه عقاید شرک‌آلود در آنان شد:

(وَ یَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ ما لَمْ یُنَزِّلْ بِهِ سُلْطاناً وَ ما لَیْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْم). (۱)

«آن‌ها غیر خدا، چیزهایی را می‌پرستند که پروردگار هیچ دلیلی برای آن‌ها نازل نکرده است و چیزهایی که علم و آگاهی به آن ندارند.»

(وَ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَکاءَ الْجِنَّ وَ خَلَقَهُمْ وَ خَرَقُوا لَهُ بَنِینَ وَ بَناتٍ بِغَیْرِ عِلْم) (۲)

«آنان برای خداوند شریک هایی از جن قرار دادند، در حالی که آنان خود آفریده خدا هستند و برای خدا پسران و دخترانی به دروغ و از روی جهل ساختند.»

واژه «جاهلیت» از ریشه جهل است، ولی از کتب لغت بر می‌آیدکه مراد ازآن، تنها نادانی نیست، حماقت و سفاهت و بی‌خردی را نیز در بر می‌گیرد. (۳) همیشه جهل در مقابل «علم» نیست، بلکه نقطه مقابل «عقل» و «منطق» است. (۴) قرآن کریم نیز جاهل را پیوسته به معنای نادان نمیداند و از برخی آیات استفاده می‌شود که هر انسان متکبّر و خود رأی جاهل است. (۵)

در قرآن چهار بار واژه «جاهلیت» به کار رفته که عبارتاند از:

الف) پیروی از حکم و حکومت ناحق و رفتار خلاف قانون الهی و مبتنی بر هوا و هوس و روی گردانی از دستورهای الهی، که مورد نهی قرار گرفته است؛ (أَ فَحُکْمَ الْجاهِلِیَّةِ یَبْغُونَ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُکْماً لِقَوْمٍ یُوقِنُونَ). (۶)

ب) بی‌توجهی به وعده و وعیدهای الهی و بد اندیشی درباره افعال خداوند، که درباره گروهی از یاران پیامبر است. آنان که با اکراه و نفاق در جنگ احُد شرکت کرده بودند؛ (یَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَیْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجاهِلِیَّةِ یَقُولُونَ هَلْ لَنا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَیْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ کُلَّهُ لِلَّه ...). (۷)

ج) بی‌پروایی زنان در جامعه و نمایاندن زیور و آرایشهای زنانه، که در هشدار به زنان پیامبر (ص) و جلوهگری آنان است؛ (وَ قَرْنَ فی بُیُوتِکُنَّ وَ لا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجاهِلِیَّةِ

۱- حج: ۷۱

۲- انعام: ۱۰۰

۳- لسان العرب، ج ۲، ص ۴۰۲

۴- تاریخ صدر اسلام، ص ۴۰

۵- فرقان: ۶۳

۶- مائده: ۵۰

۷- آل عمران: ۱۵۴

ص: ۷۱

الْأُولی وَ ...) (۱)

و کلمه «تبرج» به معنای ظاهر شدن در برابر مردم است، همان طور که برج قلعه برای همه هویدا است. (۲)

این واژه اگر درباره زنان استفاده شود، به معنای خویشتن آرایی و ظاهر کردن زیبایی‌ها و محاسنی است که باید بپوشانند.

د) تأکید بر خواستههای نابجا، تعصب درباره آگاهیهای ناچیز و جانبداری بی‌دلیل از اعتقادات و اندیشهها؛ (إِذْ جَعَلَ الَّذینَ کَفَرُوا فی قُلُوبِهِمُ الْحَمِیَّةَ حَمِیَّةَ الْجاهِلِیَّةِ ...). (۳)

به یقین، جهالت ریشه تمام انحرافات در تاریخ بوده است.

از مصادیق جهالت، تقلید کورکورانه است که نقش مهمی در انحراف مناسك حج و دین ابراهیم (ع) داشته است.

۲. مسافرانی که از مکه بر میگشتند

بنابر نقل کلبی، یکی دیگر از عوامل مهم که موجب انحراف از دین و مناسك حج ابراهیمی شد، این بود که هر مسافری وقتی از شهر مکه خارج می‌شد، سنگی از سنگهای حرم را همراه خود می‌برد و هرجا که توقف می‌کرد، آن را بر زمین می‌نهاد و همانند طواف کعبه، برگرد آن طواف میکرد؛ این عمل به دلیل اعتقاد آنان به کعبه و حرم بود. آنان کعبه را محترم می‌شمردند و آیین حج و عمره را به جا می‌آوردند. پس از آن، رفته رفته این عملِ آنان، تبدیل به پرستش شد و آن‌ها آیین سابق خود را فراموش کردند و دین ابراهیم و اسماعیل (ع) را دگرگون ساخته، بت پرست شدند. (۴)

۳. علمای سلف

تنزیهیکه علمای سلف برای خدا قائل شدند، سبب انحراف ایشان از دین توحیدی گردید. آن‌ها خدا را از هر چیزی منزّه می‌شمردند و به مردم نیز می‌آموختند. وقتی دیدند مردم قائل به تعطیل شدند، برای آن‌ها بتهایی ساخته، به پرده پوشاندند و با سجود خود، در مقابل آن‌ها تعظیم کردند تا به واسطه آن‌ها از خدایی که بر آن‌ها غایب است یاد کنند. (۵)

۴. احترام به بزرگانی که از دنیا می رفتند

عامل دیگری که سبب انحراف از دین و پیدایش بت پرستی شد، احترامی بود که برای بزرگان از اموات قائل می‌شدند. وقتی یکی از آنان می‌مرد، اقوامش به یاد وی مجسمهای میساختند ویادش را گرامی می‌داشتند و نسل آن‌ها، پس از سال‌ها گمان می‌کردند که این‌ها خدایان آن‌ها هستند. (۶)

۵. امتیازخواهیها ی طایفهای

اختلافات و امتیازخواهی قبیلهای در میان اعراب، سهم بزرگی در ترویج پیدایش

۱- احزاب: ۳۳

۲- ترجمهٔ المیزان، ج ۱۶، ص ۴۶۲

۳- فتح: ۲۶

۴- اخبار مکه، ج ۱، ص ۷۲

۵- السیرهٔ الحلبیه، ج ۱، ص ۱۳

۶- بهج الصباغه، ج ۲، ص ۱۴۷

ص: ۷۲

مناسك حج و انحرافات اعتقادی داشته است. استمرار جنگ و درگیری میان قبایل، سبب پیدایش فرهنگی شد که مهمترین نمودش جدا کردن قبایل از یکدیگر بود. بر پایه این فرهنگ، قبایل سعی داشتند هر شرافت و افتخاری را از آنِ خود بدانند و قبیله مقابل را از بین ببرند. کم کم این اختلافات تا آنجا گسترش یافت که توحید را در معرض دگرگونی قرار داد و زمینه را بهگونهای ساخت که هر قبیلهای خدایی و احکام و مناسک خاصی داشته باشند؛ توضیح این مطلب در بحث «انحرافات مناسک» خواهد آمد.

۶. برخی از اشخاص

افرادی در رواج بت پرستی و انحراف از دین توحیدی ابراهیم (ع) نقش مهم داشتند؛ مانند عمرو بن لحی. وی که اشاعه شرک و بت پرستی را با شعار توحیدی حج در تضاد می‌دید و آن را مانعی در پذیرش و استقبال مردم از بت پرستی می‌دانست، در صدد تغییر شعار حج برآمد و جمله ای به پایان آن افزود:

«لَبَّیْکَ اللَّهُمَّ لَبَّیْک، لَبَّیْکَ لَا شَرِیکَ لَکَ لَبَّیْک، إِلَّا شَرِیکًا هُوَ لَکَ، تَمْلِکُهُ وَمَا مَلَکَ».

«خدایا! دعوت تو را اجابت نمودم ... ای کسی که شریک نداری جز شریکی که او متعلق به تو است و تو مالك او هستی و او مالك چیزی نیست!» (۱)

عمرو بن لحی، رییس قبیله «خزاعه» بود. او که در مکه قدرت و نفوذ بسیار داشت و متولّی کعبه بود، سفری به شام کرد و در آن جا گروهی از «عمالقه» را دید که بت می‌پرستند. وقتی از علت پرستش بتها پرسید، آن‌ها گفتند: این‌ها برای ما باران نازل می کنند و به ما یاری میرسانند. عمرو از آن‌ها بتی را تقاضاکرد و آن‌ها بت «هبل» را به وی دادند. او هبل را به مکه آورد و در کعبه نصب کرد و مردم را به پرستش آن فرا خواند. (۲)

نمونه هایی از تحریفات در مناسك حج قبل از اسلام:

۱. میقات در عصر جاهلیت

در دوران جاهلیت، میقاتی وجود نداشت، وقتی حاجیان به مکه نزدیك می‌رسیدند، سرها را تراشیده، جامهها از تن بیرون میکردند و بدنهای خود را میشستند و پارچههایی بلند به صورت عبا به خود می‌پیچیدند، آن گاه به طواف می‌پرداختند. (۳)

مردم یثرب درکنار بت «منات» که در راه مکه- یثرب و درکنار دریا بود، محرم می‌شدند. (۴)

در کافی روایات زیادی نقل شده که مواقیت معین را پیامبرخدا (ص) تعیین و احرام از آن جا را واجب کردند:

«عَنِ الْحَلَبِیِّ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع): الإِحْرَامُ مِنْ مَوَاقِیتَ خَمْسَةٍ وَقَّتَهَا رَسُولُ اللَّهِ (ص) لَا یَنْبَغِی لِحَاجٍّ وَلَا لِمُعْتَمِرٍ أَنْ یُحْرِمَ قَبْلَهَا وَلَا بَعْدَهَا ... وَلَا یَنْبَغِی لأَحَدٍ أَنْ یَرْغَبَ عَنْ مَوَاقِیتِ رَسُولِ اللَّهِ (ص)». (۵)

میقات، محل قرار و وعدگاه عبد است که خود را برای حضور در دربار معبود آماده کند. برای کسی که قصد ورود به حرم را دارد، عبور از میقات، بدون احرام جایز

۱- تاریخ اسلام، از بعثت نبوی تا حکومت علوی، ص ۶۵

۲- مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۹

۳- گوستاولوبون، تمدن اسلام و عرب، ص ۵۲۷

۴- ابن هشام، الیسرة النبویه، ج ۱، ص ۸۸

۵- کافی، ج ۴، ص ۳۱۹

ص: ۷۳

نیست؛ همانطورکه قبل میقات نیز احرام جایز نیست مگر با نذر.

پیامبر خدا (ص) برای مناطق مختلف، میقاتهایی را وضع و تعیین کرد، با این که مردم بعضـی از مناطق هنوز مسلمان نشده بودند و یا بنا به فرمایش امام صادق (ع) هنوز شهرهای رسمی و معروف عراق به وجود نیامده بود؛

«فَإِنَّهُ وَقَّتَ لأَهْلِ الْعِرَاقِ وَ لَمْ یَکُنْ یَو
مَئِذٍ عِرَاقٌ
». (۱)

«إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) وَقَّتَ لأَهْلِ الْمَدِینَهِٔ ذَا الْحُلَیْفَهِٔ، وَ وَقَّتَ لأَهْلِ الْمَغْرِبِ الْجُحْفَهَٔ، وَ هِیَ عِنْدَنَا مَکْتُوبَهٌٔ مَهْیَعَهُٔ، وَ وَقَّتَ لأَهْلِ الْیَمَنِ یَلَمْلَمَ، وَ وَقَّتَ لأَهْلِ الطَّائِفِ قَرْنَ الْمَنَازِلِ وَ وَقَّتَ لأَهْلِ نَجْدٍ الْعَقِیقَ وَ مَا أَنْجَدَتْ». (۲)

میقات احرام برای کسانی قرار داده شد که قصد ورود به حرم را دارند تا کرامت حرم که به وسیله مسجد الحرام حاصل شده و آن کرامت نیز به وسیله کعبه پدیـد آمـده، حفظ شود؛ زیرا احرام در میقات برای ورود به حرم، مانند نماز تحیت مسجد است که برای حفظ کرامت مسجد قرار داده شده، با این تفاوت که تحیت مسجد مستحب است، ولی احرام واجب. (۳)

۲. لباس احرام در عصر جاهلیت

در دوران جاهلیت، طواف با لباسی خاص انجام میشد و آن، از سوی اهالی مکه تأمین می‌گردید. آلوسی احرام را از عادات عرب می‌شمارد. (۴)

در دوره جاهلیت مردم می‌پنداشتند طواف خانه خدا بایـد در لباسی باشـد که پاک است و از قریش گرفته میشود! بنابر این، اگر قریش به کسی لباس احرام نمیداد، او ناگزیر باید برهنه طواف میکرد. (۵)

عقیده‌ای برآن بود که لباس احرام باید لباس «حُمس» باشد. بت پرستان قریش پس از آنکه زعامت کعبه و ریاست مکه را از چنگ خزاعه و یمنی‌ها درآوردنـد، خود همهکاره شـده، کم کم با ایجاد بدعت‌ها و جعل احکام، برای خود امتیازاتی قائل شدند؛ از جمله گفتنـد: ما از نسل اسـماعیل و اهل حرم و نگهبانان و متولّیان کعبه و ساکنان مکه هستیم. هیچ یک از قبایل عرب مقام و منزلت ما را ندارنـد. پس بایـد اعمال و مناسک حـج ما با دیگران تفاوت داشـته باشـد؛ از جمله تفاوتها این بودکه بایـد لباس «احرام» مخصوص باشـد کـه بعـدها به لبـاس حُمس شـهرت یـافت. (حُمس، به ضمّ حـا و سـکون میم، جمع احمس است؛ به معنـای شـدت، تفـاخر و شجـاعت). اگرکسـی آن لبـاس خـاص را نـداشت و بـا لباسـهای دیگری طـواف می‌کرد، بایـد به طور حتم پس از پایـان طواف آن لباس‌ها را دور می‌انداخت، نه خود از آن استفاده می‌کرد و نه دیگران. که به ثیاب لَقَی معروف شد. اگر کسی لباس حمس نداشت یا نمیتوانست تهیه کند و یا نمیخواست از لباس خود صرف نظر کند، باید برهنه طواف می‌کرد.

قبایـل مختلف عرب، برای اینکه آن‌هـا نیز از طبقه ممتـاز باشـند و با بقیه مردم فرق کننـد، به عناوین مختلف سـعی میکردنـد خود را «اهل حرم» جا بزنند، یا فامیل وهمپیوند قریش محسوب کنند. بالأخره با گذشت چند سال، اکثر قبایل بت پرسـتکه برخی از مناسـک حج را آمیخته با بت‌پرستی انجام می‌دادند، «حمس» به شـمار میآمدند. به دنبال همین ماجرا است که اکثر افراد مرد و زن چون لباس مخصوص حمس نداشـتند و از سویی نمیخواسـتند لباسـهای خود را به دور بیندازنـد و نیز طبع پرهوس زنـان و مردان جوان که مایل بودند پیکر

۱- وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۲۲۲

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۳۰۷

۳- صبهای حج، ص ۱۳۵

۴- «بلوغ الارب فی معرفهٔ أحوال العرب»

۵- سید جعفر شهیدی، تاریخ تحلیلی اسلام، ص ۹۹

ص: ۷۴

عریان خود را به منظور تحریک شهوت جنسی مخالف نشان دهند، برهنه و لخت مادرزاد طواف می کردند. (۱)

استاد رشید جمیل می‌نویسد:

عرب در عصر جاهلیت سه گروه بودند:

الف) گروهی را «حلّ» می گفتند و آنان کعبه را عریان طواف می کردند.

ب) طایفه‌ای دیگر با لباس شخصی طواف می کردند که آنان را «حُمس» می‌نامیدند.

ج) طایفه سوم کسانی بودند که در طواف رسمی میانه داشتند؛ به این معنا که احرام را چون حل بهجا می‌آوردند و عریان طواف نمیکردند و از حُمس لباس به عاریه نمیگرفتند و از در خانه‌ها داخل می‌شدند و بدعت زنده به گور کردن دختران را نیز نداشتند و در وقوف عرفه چون حلّ شرکت می کردند و خلاصه مانند حل حج می گزاردند.

لباس احرامیکه در عصر جاهلیت رسمیت داشت، برخلاف فلسفه تشریع احرام آیین ابراهیم (ع) بود.

لباس احرام، یک رنگ شدن از رنگ‌ها و نشانه‌ها و یکی شدن از تعدّدها و مَحرم حریم معبود یکتا است.

احرام، افکندن لباس ظاهر که منشأ اشتباه و التباس است و پوشیدن جامه بی‌نشان، یک رنگ که نمایشگر جامه روح مطهّر که حاوی ایمان و اعتقاد و اخلاق پاک و برائت از هر نوع دوگانگی است، می‌باشد.

۳. تلبیه در عصر جاهلیت

هر یک از قبایل عرب، ذکر تلبیه خاص داشت؛ مثلا قبیله نزار می گفتند:

«لَبّیْکَ اللّهُمّ لَبّیْک، لَبّیْکَ لَا شَرِیکَ لَک، إلَّا شَرِیکَ هُوَ لَک، تَمْلِکُهُ وَمَا مَلَکَ».

و خدا را در ضمن تلبیه، یگانه می‌شمردند، ولی شریک می کردند با او خدایان خویش را.

طایفه «عک»، چون به عنوان حج بیرون می‌رفتند، دو غلام سیاه از غلامانشان را جلو می‌انداختند و آن دو پیشاپیش سواران ایشان بودند و در تلبیه می گفتند: «

عک

إلیک عانیهٔ، عبادک الیمانیهٔ، کیما نحج

الثانیهٔ»؛

«قبیله عک، با رنج به سوی تو روی آورده‌اند، آنان بندگان یمنی تو هستند تا دوباره حج بگزاریم.» به همین ترتیب هر قبیله‌ای برای خود تلبیه‌ای داشتند.

بنا بر نقل یعقوبی، پیدایش اقسام تلبیه در طول تاریخ، از اینجا ناشی شده است.

بر کوه صفا بتی به نام «مجاور الریح» و بر کوه مروه بتی به نام «مطعم الطیر» نصب کردند و چون اعراب برای زیارت خانه می‌آمدند و این بت‌ها را می‌دیدند، از قریش و خزاعه جویا می‌شدند و آن‌ها در جواب می گفتند: این‌ها را پرستش می‌کنیم تا ما را به خدا نزدیک کنند. پس اعراب که آن‌ها را دیدند، بتهایی گرفتند و هر قبیله برای خود بتی قرار داد و این بت‌ها را عبادت می کردند تا به گمان خود به خدا نزدیک شوند.

بت طایفه کلب بن وبره و چند طایفه از قضاعه، «ودّ» بود که آن را در دومه

۱- یحیی نوری، اسلام آرا و عقاید جاهلیت، ص ۲۸۸

ص: ۷۵

الجندل نصب کرده بودند.

برای قبیلههای حمیر و همدان «نسر» در صنعا نصب شده بود. برای کنانه «سواع» و برای غطفان «غزّی» و برای هند و بجیله و خثم «ذوالخصله» و برای طی «فلس» که در حبس نصب شده بود، و برای ربیعه و أیاد «ذوالکعبات» در سنداد عراق، و برای ثقیف «لات» که در طائف نصب شده بود، و برای اوس و خزرج «منات» که در فدک در کنار دریا نصب شده بود و برای دوس بتی بود که آن را «ذوالکفین» می‌گفتند و بنی بکر بن کنانه را بتی به نام «سعد» بود و قومی از عذره بتی به نام «شمس» داشتند و أزدن را بتی بود به نام «رِئام».

پس عرب هرگاه می‌خواستند به زیارت کعبه بروند، افراد هرقبیله نزد بت خود می‌ایستادند و نزد آن نیایش می‌کردند، سپس تا ورودی مکه تلبیه می‌گفتند و تلبیههای ایشان مختلف بود. (۱) اعراب قبل از اسلام، هنگام طواف «

لَبَّیْکَ یَا لَاتُ»

، «لَبَّیْکَ یَا مَنَاتُ» و ...

می‌گفتند. در اسلام، آن عبارت به این شکل تغییر یافت: «

لَبَّیْکَ اللهُمَّ لَبَّیْکَ ...».

تلبیه در اسلام، زاری و عجز و لابه به درگاه خدای واحد و بانگی خیره کننده بر ضدّ هر نوع شرک جلی و خفی است. بنابراین، برای غیر خدای سبحان ظهوری نمیماند تا کسی بدو پناه برد و قدرتی برای غیر خدای سبحان نیست تا کسی به آن چنگ زند، بلکه در آن جا ولایت مطلقه از آن خداوند است.

حج با لبیک ویژه خود، چه کوتاه و آهسته و چه بلند و آشکار، طرد کننده هر جاهلیتی است که بوده و هست و درهم شکننده هر بت جاهلی است که تراشیده می‌شود و کوبنده هرگونه باطل قدیم وجدید است. بنابراین، حج شفابخش دل‌ها از بیماریهای شرک آلود؛ همچون ریا و هوا و بخل و خودپسندی است. (۲)

در تلبیه اسلام، روح توحید و یکتاپرستی حاکم است که مسلمانان پس از احرام آن را اعلام می‌کنند و هر نوع شرک و دوگانگی را طرد می‌سازند و در واقع نوعی برائت و تبرّی جستن است از هر چه غیر خدا است:

«لَبَّیْکَ اللَّهُمَّ لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ لَا شَرِیکَ لَکَ لَبَّیْکَ، إِنَّ الْحَمْدَ وَ النِّعْمَةَ لَکَ وَ الْمُلْکَ، لَا شَرِیکَ لَکَ».

۴. طواف در عصر جاهلیت:

در دوران جاهلیت، مردم پیرامون کعبه طواف می‌کردند اما عبادت آن‌ها سوت کشیدن و کف زدن بود. قرآن می‌فرماید:

(وَ مَا کانَ صَلاتُهُمْ عِنْدَ الْبَیْتِ إِلَّا مُکاءً وَ تَصْدِیَةً فَذُوقُوا الْعَذابَ بِما کُنْتُمْ تَکْفُرُونَ). (۳)

«و اگر به نماز خود اظهار نظر کنند، نمازشان جز سوت کشیدن و کف زدن گرد بیت (خانه) نباشد، پس (به کیفر این کردار ناپسند) بچشید عذاب و شکنجه را به آنچه انکار می‌کردید.»

اگر در کنار کعبه به زمزمه و نماز بایستند، سوت می‌کشند. اگر تکبیر بگویند، کف می‌زنند؛ زیرا تکبیر و زمزمه شرک آلود بیان انسانی نیست بلکه صفیر و سوت است.

نیایش درحین طواف، مکاء و تصدیه بود؛ مکاء به معنای صیفرکشیدن و سوت

۱- تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۳۳۲

۲- صهبای حج، صص ۳۷۶- ۲۷۵

۳- انفال: ۳۵

ص: ۷۶

زدن است. مکاء نام مرغی است که آوازش صفیری طولانی است. تصدیه نیز کف زدن و غوغا کردن است.

عرب جاهلی وقتی به صد قدمی کعبه می‌رسید، به مکاء و تصدیه آغاز کرده و همچنان ادامه می‌داد تا در گرد خانه کعبه طواف آن‌ها پایان پذیرد. (۱)

قریش در ضمن طواف کعبه سرودی داشتند که هشام کلبی آن را نقل کرده است:

«وکانت قریش تطوف بالکعبهٔ وتقول: واللّات والعزّی ومناهٔ الثالثهٔ الأخری! فإنهنّ الغرانیق العلی وإنّ شفاعتهنّ لترتجی! کانوا یقولون: بنات‌الله عزّ وجلّ عن ذلک! وهنّ یشفعن إلیه». (۲)

«قریش در ضمن طواف کعبه می‌گفت: سوگند به لات و عزّی و به منات سوّمین آنان که آن‌ها کلنگهای عالم بالا هستند و شفاعت آن‌ها مایه امید است.»

کسانیکه با اسرار حج آشنا نیستند، پیرامون کعبه‌ای طواف می‌کنند که مشرکان هم در جاهلیت آنگاه که بتکده بود، زیاد طواف کرده‌اند و پس از آن نیز افراد تبهکار برگرد آن بسیار گشته‌اند. هم اکنون نیز زائری که توجهی به سرّ طواف ندارد، ممکن است حتی در آن حال مرتکب معصیت شود.

۵. صفا و مروه در عصر جاهلیت

قبل از ظهور اسلام سعی میان صفا و مروه جزو مناسک حج بوده است.

تنها مردم یثرب که در کنار بت منات محرم می‌شدند، فاصله بین صفا و مروه را (که می‌بایست هفت بار سعی کنند) طی نمیکردند. (۳) ولی قبیله جُرهم دو مجسّمه سنگی به نام «اساف» بالای کوه صفا و «نائله» بالای کوه مروه نهاده بودند و اعراب جاهلیت معتقد بودند که این دو مجسمه مرد و زن بدکارهای بوده‌اند و روزی درون کعبه مرتکب عمل فجور شدند. خداوند آن دو را به صورت سنگ مسخ کرده و این دو مسجمه را برای عبرت مردم و انتقام الهی بر فراز کوههای صفا و مروه قرار دادند.

بعدها این دو مجسمه سنگی در ردیف معبودان قرار گرفت و اعراب زمان جاهلیت هنگام سعی به هر یک از این دو کوه که می‌رسیدند به عنوان تیمّن و تبرّک مسح می‌کردند و قربانیهایی را پیش آن دو بت ذبح می‌کردند.

پرهیز از سعی بین صفا و مروه، بهگونه‌ای بود که پیامبر (ص) در عمره القضاء شرط کرد که این دو بت را از بالای دو کوه صفا و مروه بردارند. از این رو بتپرستان هنگام مناسک و مراسم حج و عمره مسلمانان، آن دو را بر می‌داشتند.

این وضع تا زمان فتح مکه در سال هشتم هجری ادامه داشت و به فرمان پیامبر (ص) این دو بت را شکستند و در عین حال مسلمانان از سعی میان صفا و مروه اکراه داشتند.

از امام صادق (ع) نقل شده که فرمود: یکی از مسلمانان صدر اسلام، با این استدلال که چون بالای این دو کوه قبلًا بت بوده و پس از آن هم بت نصب می‌کنند، من سعی نمیکنم. در این مورد از پیامبر خدا (ص) پرسیدند: آیه شریفه: (إِنَّ الصَّفا وَ الْمَرْوَهَٔ مِنْ شَعائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَیْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلا جُناحَ عَلَیْهِ أَنْ یَطَّوَّفَ بِهِمَا). (۴) برای رفع این اکراه نازل شد و سپس مسلمین به امر پروردگار این عمل عبادی را انجام دادند.

۱- یحیی نوری، اسلام و عقاید و آراء جاهلیت، ص ۲۸۶

۲- الأصنام، ج ۱، ص ۳

۳- حلبی، السیره الحلبیه، ج ۳، ص ۳۱۷

۴- بقره: ۱۵۸

ص: ۷۷

صفا و مروه همچون سایر اماکن و مناسک حج جزو علائم عبادی است: (إِنَّ الصَّفا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعائِرِ اللَّه ...).

سعی میان صفا و مروه در اسلام با نیت خالص برای خداوند و نفی هرگونه شرك و بت پرستی و هدفی خاص صورت می گیرد.

سعی زائر آنگاه که رو به جانب صفا دارد این است که خود را تصفیه کرده، از صفای الهی برخوردار شود و وقتی که به سوی مروه می‌رود، سعی می کند مروت و مردانگی به دست آورد، زیرا مروه رمز مروت و مردانگی و صفا نشانه تصفیه و تهذیب روح است.

هاجر (س) برای رسیدن به آب، در سعی خود، هفت بار از صفا به مروه رفت و از مروه به صفا آمد و ذکر

«هَلْ بِالْبَوَادِی مِنْ أَنِیس»

بر لب داشت تا آبی برای نوزادش بیابد. بر اثر دعای حضرت ابراهیم (ع) هنگام اسکان و ترك همسر و فرزندش در سرزمین حجاز و نیز سوز و نیایش مادرانه هاجر، از زیر پای اسماعیل چشمه آب (زمزم) جوشید و همچنان پس از گذشت هزاران سال می‌جوشد، شاید سرّ این کار- همان گونه که بیان شد- آن است که انسان به صفا برسد و به مروت و مردانگی بار یابد. انسان جوانمرد دست به سوی کار ذلیلانه دراز نمیکند. (۱)

۶. رفتن به عرفه در عصر جاهلیت

وقوف در عرفات و افاضه به مشعر الحرام، مخصوص غیر اهل حرم بود و قریش و طوایف مجاور حرم یا وابستگان به قریش از این وقوف و افاضه معاف بودند.

هر قبیلهای در عرفه موقفی خاص داشت که اکنون جز نام چند موضع بر جای نمانده است. وحدت صفوف حاجیان در اسلام، بی‌هیچ امتیاز و موضعی خاص سبب شد تا اسامی آن مواضع از یاد برود.

حج در روزگار جاهلیت، از ساعات اولیه روز نهم ذی حجّه، نزدیك غروب خورشید آغاز می‌شد. پیش از آن، کسانی که قصد تجارت داشتند، در ماه ذی قعده در بازار عُکاظ گرد می‌آمدند و به مدت بیست روز به خرید و فروش می‌پرداختند. پس از انقضای این ایام، روانه بازار مَجَنّه می‌شدند و تا پایان ماه در آن جا به داد و ستد می‌پرداختند. چون هلال ذی حجه پدیدار می‌شد، به ذی المجاز می‌رفتند و هشت روز نیز در آن جا به داد و ستد مشغول می‌شدند.

روز نهم، منادی بانگ بر می‌آورد:

«تروَّوا بِالماءِ لأَنَّهُ لَا مَاءَ بِعَرَفَةَ وَلَا بِمُزْدَلِفَهْ».

«از آب به اندازه برگیرید که در عرَفه و مُزدلفه آبی نیست.»

این روز را به همین مناسب «ترویه» گفتهاند. در روز ترویه، موسم بازارهای حج جاهلی پایان می‌یافت.

حجاج در روز نهم ذی حجه وارد عرفه می‌شدند. و بنابر نقل جاحظ، لباس خاص حج بر تن می کردند:

«وكانت سیماء أهل الحرم إذا خرجوا من الحرم إلی الحلّ فی غیر الأشهر الحرم أن یتقلّدوا القلائد ویعلّقوا علیهم العلائق و إذا أوذم أحدهم الحجّ تزیا بزیّ الحاج». (۲)

۱- صهبای حج، ص ۴۰۲

۲- البیان و التبیین، ج ۱، ص ۴۳۴

ص: ۷۸

چهره اهل حرم، هنگامیکه در غیر ماههای حرام، از احرام بیرون می‌آمدنـد، آنسان بود که بر خود گردن آویز می‌افکندنـد و کمربند می‌بستند، ولی هرگاه حج بر یکی از آنان واجب می‌شد، خود را به لباس حاج می‌آراست.

مشـرکانی که در عرفه وقوف می‌کردند برخلاف سـنت ابراهیمی، پیش از غروب خورشـید، از عرفات به سوی مزدلفه (مشـعر) کوچ می‌کردند. (۱) اما پیامبر (ص) برای بطلان این روش ضدّ ابراهیمی، پس از غروب خورشید از عرفات کوچ کرد. (۲)

قبیله قریش در دوران جاهلی و آغاز اسلام، در عرفات وقوف نمیکردند؛ زیرا معتقد بودند که اهل حرم هستند و باید بر خلاف سایر مردم در داخل حرف وقوف نمایند، ولی خداوند فرمان داد همه باید در عرفات وقوف داشته باشند.

پیامبر که خود از قریش بود در عرفات، وقوف و از آن جا به مزدلفه کوچ کرد. (۳)

اهمیت وقوف در عرفات تا آن جا است که گفته اند:

«الْحَجُّ عَرَفَهٔ». یا «الْحَجُّ عَرَفَات». (۴)

۷. مشعر در عصر جاهلیت

امـام صـادق (ع) در پاسـخ پرسشـی که معـاویه بن عمّـار از آن جناب کرد، فرمودنـد: در جاهلیت وقتی می‌خواسـتند از مشـعر خارج شوند، صبر می‌کردند تا خورشید از کوه ثبیر نمایان شود، سپس می‌گفتند: ثبیر طلوع کرد.

اسب‌ها و شتران را سـریع می‌تاختند، ولی پیامبر (ص) برخلاف آن‌ها با آرامی و سـنگینی، در حالی که زبان‌شان به ذکر مشغول بود، از مشعر خارج می‌شدند.

در اسـلام وقـوف از طلـوع فجر است تـا طلـوع آفتـاب روز عیـد قربـان در مشـعر الحرام و این وقوف عبـادتی است که در آن نیت با شرایطش واجب است پس باید نیت نماید وقوف بین الطلوع فجر تا طلوع آفتاب را.

۸. منا در عصر جاهلیت

منا، در عصر جاهلیت مکان مقدسی بود و بتکده‌ای برای بتهای مشرکان در آن احداث کرده بودند.

پیش از اسـلام، اعراب جـاهلیت پس از فراغت از اعمـال حـج در منـا گرد هم می‌آمدنـد و به ذکر مفـاخر قومی و ویژگیهـای نژادی می‌پرداختند و از نیکان و تبار خود با نظم و نثر و با تکیه بر ارزشـهای جاهلی؛ مانند زیادی ثروت و فرزند و عشیره و ... یاد میکردند و از قدرت و آمادگی قبیله خود در جنگ و دفاع و غارتگری میگفتند و بر آن می‌بالیدند.

گفتهانـد واژه «منـا» برگرفته از این سـخن امـام رضـا (ع) است که فرمود: منـا را از آن جهت منـا خواندنـد که جبرئیل به ابراهیم (ع) گفت:

«تَمَنَّ عَلَی رَبِّکَ مَا شِئْتَ» (۵)

هرچه از خـدا می‌خواهی آرزو کن. ابراهیم از خداونـد خواست به جای ذبح فرزندش، قوچی را بفرسـتد تا به عنوان فدیه اسـماعیل، آن را ذبح کند و خداوند آرزوی او را برآورد. (۶)

۱- واقدی، المغازی، ج ۳، ص ۱۱۰۴

۲- همان، ص ۱۱۰۴

۳- واقدی، المغازی، ص ۱۱۰۲

۴- سنن ترمذی، ج ۵، ص ۲۱۴، ش ۲۹۷۵

۵- وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۳۵۵

۶- عیون اخبار الرضا ۷، ج ۲، ص ۹۱

ص: ۷۹

۹. قربانی در عصر جاهلیت

در عصر جاهلیت، قربانی نه تنها از پلیدی شرک مبرا نبود، بلکه همچون «لبیک» و نماز مشرکان، با شرک آمیخته بودند.

اعراب جاهلیت و سران قبایل به مکه می‌آمدند و شتر و گاو و گوسفند برای بتها قربانی می‌کردند و هنگام ذبح قربانی، نام بت‌ها را میبردند.

این نکته نیز قابل توجه است که بت پرستان عصر جاهلیت خونهای حیوانات قربانی را بر سر و روی بتها می‌ریختند و منظرههای بسیار زشت و پلید و تنفرآمیز ایجاد میکردند.

اما در اسلام خط بطلان بر این سنت کشیده شد و قربانی فقط در روز عید قربان، آن هم تنها برای خدا و به قصد قربت و به عنوان عبادت تشریع شد و آن در راه منفعت فقرا و انفاق به کار می‌رود؛ چنانکه در قرآن به آن اشاره شده است:

(وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنا مَنْسَكاً لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلى ما رَزَقَهُمْ مِنْ بَهيمَةِ الْأَنْعامِ فَإِلٰهُكُمْ إِلٰهٌ واحِدٌ فَلَهُ أَسْلِمُوا). (۱)

«برای هر امتی قربانی قرار دادیم تا یاد کنند نام خدا را از آنچه روزی داده شد به ایشان از شتر، گاو، گوسفند. پس خدای شما یکی است تسلیم و مطیع او باشید.»

جمله (إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ) در آیه اول مائده، ممکن است اشاره به جملههایی باشد که در ذیل آیه، راجع به تحریم قربانیانی آمده که برای بت‌ها ذبح می‌کردند؛ زیرا می‌دانیم حلال بودن حیوان تنها در صورتی است که به هنگام ذبح آن‌ها نام خدا گفته شود، نه نام بت‌ها و نه هیچ نام دیگر.

آنچه از قربانی به خدا میرسد، تقوا و تبرّی از شرک و بت پرستی انسان است، نه گوشت و خون قربانی. هدف از قربانی از نظر اسلام تنها بهره‌برداری از گوشت آن نیست، بلکه امر مهم‌تر این است که از شعائر الهی و یکتاپرستی به وسیله قربانی محقق شود.

قربانی نمودار معنایی مقدس و بزرگ است که بنده در مقابل پروردگار مهربان عرض می‌کند: خداوندا! عزیزترین و گران‌بهاترین سرمایه خود را که حیات است، در راه بندگی تو تسلیم میکنم و این حیات موجود زنده را که در اختیار است، به نمایندگی از حیات خود قرار میدهم؛ همانند اسماعیل که از سوی تو قوچی به نمایندگی حیات او قربان شد و این قربانی را تهد امضای بندگی کامل در درگاه تو می‌سپارم که من پیرو بنده تو ابراهیم می‌باشم. اعراب قبل از اسلام از خوردن گوشت قربانی اکراه داشتند ولی پیامبر اسلام (ص) خوردن آن را مجاز شمرد.

۱۰. سر تراشیدن در عصر جاهلیت

دو قبیله «اوس» و «خزرج» پس از اعمال حج، به جای آنکه در سرزمین منا سر بتراشند، در بازگشت به شهر خود (یثرب)، پای بت منات (که در راه مکه- یثرب، در کنار دریا قرار داشت)، سر می‌تراشیدند. (۲)

اما در اسلام، سر تراشیدن یا حلق (طبق وظیفه) باید در منا، پس از قربانی انجام گیرد؛ آن هم به قصد قربت.

۱- حج: ۳۶

۲- هشام کلبی، الاصنام، ص ۱۳، ترجمه سید محمد رضا جلالی نائینی، ۱۳۴۸

ص: ۸۰

بعضی از انحرافات در ارتباط با حج در عصر جاهلیت

۱. موروثی شدن بعضی از مناصب

الف: سرپرستی حجاج:

ابو سَیاره، عُمَلیه بن اعزل بن خالد عَدوانی، از شخصیتهای اواخر عصر جاهلیت بود و سال‌ها سرپرستی حجاج را بر عهده داشت. در آن دوران، سرپرستی حرکت حجاج از مزدلفه به منا از مناصب موسم حج بود که موروثی در خاندان عدوان، دست به دست می‌شد و آخرین ایشان که ۴۰ سال این منصب را بر عهده داشت، شعبه عمیله بن اعزل بود. (۱)

ب: سقایت:

از جمله امتیازاتیکه قریش برای خود به عنوان قبیله برتر قائل بود، آب رسانی به حاجیان از آب زمزم بود. آنان این منصب را برای خود یک افتخار می‌دانستند. دیگران، چون از قبیله قریش نبودند، از ثواب آب دادن بهره‌ای نداشتند.

اما پیامبر اسلام (ص) در سال دهم هجرت، که آخرین حج خود را انجام داد، امتیازات جاهلی را از میان برد و سقایت را که مورد علاقه هر انسان نوع دوستی بود، به عنوان یک فرهنگ عمومی اعلام کرد.

هنگامیکه بنی عباس سقایت را حق خانوادگی خویش می‌شمردند، قبه‌ای بر روی زمزم ساخته بودند که قرن‌ها برپا بود و پیوسته بازسازی می‌شد. (۲)

در دوره سلطنت فهد، سقایت به عنوان یک مقام تشریفاتی قلمداد شد و لقب «سقایه الحاج» به خود وی اختصاص یافت.

ج: کلید داری، پرده داری و ...

پرده‌داری و کلیدداری خانه کعبه و میهمانی دادن به حاجیان، به قبیله قریش اختصاص داشت و این کارها به عنوان یک امتیاز و برتری محسوب میشد و دیگران از آن‌ها محروم بودند و لیاقت این گونه منصب‌ها را نداشتند؛ چرا که از قبیله قریش نبودند!

قریش از زمان قصی (جدّ چهارم پیامبر (ص))، کلیدداری کعبه را از دست قبیله خزاعه خارج کرد. مسؤولیتهای مختلف مربوط به حج و زیارت و طواف؛ مانند تأمین آب برای حجاج (سقایت)، میهمانداری وپذیرایی از آن‌ها (رفادت)، دربانی و پرده داری کعبه (سدانت) و بالأخره نگهبانی و خدمتگزاری کعبه (امارت) را در میان سران و تیرههای قریش تقسیم کرد و بدین وسیله برای خود امتیاز وپشتوانه مذهبی تأمین کرد. (۳) روشن است که هدف اصلی قریش از این منصب‌ها، برتریطلبی و امتیازخواهی بود و دیگران را از عمل محروم کرده بودند. آنان لباس احرام را به خود اختصاص داده بودند و در عرفه وقوف نمیکردند بلکه از مزدلفه به منا میرفتند.

اما پیامبر اسلام (ص) در سال دهم هجرت این امتیازات لغو کرد.

۲. نخوردن غذای غیر اهل حرم:

درجاهلیت حاجیان ناگزیر باید از غذای اهل حرم استفاده میکردند و این

۱- ابن هشام، ج ۱، ص ۱۲۸؛ طبری، ج ۲، ص ۲۸۶

۲- رسول جعفریان، آثار اسلامی مکه و مدینه، ص ۱۰۴

۳- تاریخ اسلام، مهدی پیشوایی، ص ۹۴

ص: ۸۱

امتیازوافتخاری برای قریش در عصر جاهلیت شمرده می‌شد.

لیکن اسلام این محدودیت را برداشت: (قُلْ مَنْ حَرَّمَ زینَةَ اللَّهِ الَّتی أَخْرَجَ لِعِبادِهِ وَ الطَّیِّباتِ مِنَ الرِّزْقِ) (۱)؛

« [ای پیامبر] بگو: «زیورهایی را که خدا برای بندگانش پدید آورده و [نیز] روزیهای پاکیزه را چه کسی حرام گردانید؟»

۳. تحریم چادرهای غیر چرمی:

یکی دیگر از رفتارهـای جـاهلی این بـود که زیر چادرهـای غیر چرمی نمیرفتنـد و آن را جـایز نمیشـمردند، ولی در اسـلام این تفکر منتفی گردید.

۴. تأخیر اوقات حج:

از دیگر رسوم جاهلیتکه در اسلام نسخگردید، موضوع «نسیء» یعنی تأخیر اوقات حج بود.

«نسـیء» اسم مصـدر است، به معنای به تأخیر افکندن؛ یعنی یکی از ماههای حرام را به تأخیر افکنند و به جنگ و غارتگری بپردازند و احترام آن ماه را رعایت ننمایند و ماه بعد را محترم شـمارند و آنرا ماه حرام قرار دهند. نظر به اینکه ساکنان سرزمین حجاز و مکه، از جمله شـعار قومیت و آیین جـاهلیت آنـان التزام به حرمت چهـار ماه حرام بوده که عبارت از ماه رجب، ذی‌قعـده، ذیحجه و محرّم است که از جنـگ و خـونریزی خـود داری می‌کردنـد و حرمت این چهـار مـاه در دین حنیـف ابراهیم (ع) بوده و مشـرکان آن را به صورت شـعار جـاهلیت در آورده و به احترام چهـار مـاه ملتزم بودنـد و چون خودداری از جنگ و غارت سه ماه متوالی و پی در پی برای آنان دشوار بود، در بعضی از سالها بزرگان قبایل عرب بنا میگذاشتند که احترام ماه محرّم را رعایت ننمایند و به جنگ و انتقام بپردازند و در عوض ماه صفر را محترم شمارند و از جنگ خودداری کنند و آن ماه صفر را از ماههای حرام قرار دهند و سال دیگر، بـاز ماه محرم را ماه حرام میدانسـتند به منظور اینکه چهار ماه حرام- که از آیین و سـنت ابراهیم (ع) بوده و به صورت آیین جاهلیت بت‌پرسـتان در آمده- محفوظ بماند و شعار قومی آنان از میان نرود و نسبت به خصوص ماه محرم میتوانستند آنرا تغییر داده، ماه غیر حرام بشـمرند و آنرا به طور کنایه، به نام صفر اول بخوانند؛ یعنی آنرا محترم ندانسته در عوض ماه صفر دوم را محترم شمارند و آنرا ماه حرام قرار دهند. (۲)

حرام بودن چهـار مـاه در سـال به این انگیزه بود که طوایف بتواننـد بـا اطمینـان و آرامش خـاطر به سـفرهای تجـارتی، زیـارتی و به اصطلاح حج خود بپردازند.

چون موسم حـج از دیر زمـان، ذیحجه بوده و از سویی به جهت تغییر مـاه حـج (ذیحجه) از فصـلی به فصـل دیگر برای حاجیان- که ضمن سـفر حـج، تجـارت نیز میکردنـد- ضـررهایی داشت، به این فکر افتادنـد که به نوعی این ضـرر و نقصان را جبران کننـد، لـذا تصـمیم گرفتنـد هر سه سال یک بار، ماه صـفر را (به جای محرم) آغاز سال قرار دهنـد و در نتیجه موسم حـج در همه سال، به وقت معینی برقرار می‌ماند و این عمل را «نسیء» میخواندند.

۱- اعراف: ۳۲

۲- انوار درخشان، ج ۹، ص ۲۰

ص: ۸۲

در مفردات راغب آمده است: عمل نسیء، که عرب انجام می‌دادند از ماده «نساء» به معنای تأخیر وقت آمده و آن عبارت بود از تأخیر بعضی ماههای حرام به ماه دیگر و بنا به محاسبه ابوریحان بیرونی، اعراب حجاز و مکه از دویست سال پیش از هجرت، در تقویم‌هایشان این کار را اعمال می کردند. (۱)

به قول ابو معشر بلخی، عرب در هر بیست و چهار سال قمری، نُه ماه قمری کبیسه می گرفتند. خلاصه اینکه این عمل (نسیء) در اسلام ممنوع گردید و در قرآن آمده است:

(إِنَّمَا النَّسيءُ زِيادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذينَ كَفَرُوا يُحِلُّونَهُ عاماً وَ يُحَرِّمُونَهُ عاماً لِيُواطِؤُا عِدَّةَ ما حَرَّمَ اللَّهُ ...). (۲)

«جز این نیست که جابجا کردنِ [ماههای حرام]، فزونی در کفر است که کافران به وسیله آن گمراه می‌شوند، آن را یک سال حلال می‌شمارند و یک سال [دیگر]، آن را حرام می‌دانند، تا با شماره ماههایی که خدا حرام کرده است موافق سازند ...»

و در آیه قبل از این آمده است:

(إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنا عَشَرَ شَهْراً فی كِتابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ مِنْها أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ...). (۳)

«در حقیقت، شماره ماهها نزد خدا، از روزی که آسمانها و زمین را آفریده، در کتاب [علم] خدا، دوازده ماه است. از این [دوازده ماه]، چهار ماه، [ماهِ] حرام است. این است آیین استوار، پس در این [چهار ماه] بر خود ستم مکنید ...»

گویند نزول این آیه هنگامی بود که ذیحجه در وقت واقعی خود قرار داشت.

۵. حرمت سرخ کردن:

استفاده از تفت دادن (سرخ کردنی) با روغن جایز نبوده است.

۶. امتیازخواهی در نصب حجر الأسود:

اعراب عصر جاهلیت در هر فرصتی به دنبال امتیاز و برتری طلبی بودند، حتی در حوزه دین، آنگاه که کعبه به وسیله سیل تخریب شد و قریش آن را بازسازی کردند، هرکسی میخواست امتیاز نصب حجر الأسود را به خود اختصاص دهد تا اینکه این برتری طلبی و امتیاز خواهی به اختلاف کشیده شد و منجر به این شد هر یک از سران قبایل تشتی پر از خون آوردند و دست خود را در آن فرو بردند و این کار مانند سوگندی بود که به موجب آن باید بجنگند تا پیروز شوند. (۴)

آن سیل چند سال پیش از بعثت در وادی مکه جاری شد و قسمتی ازکعبه را ویران کرد، سران قریشکه افتخار نگهبانی کعبه را مخصوص خود میدانستند به تجدید بنای آن پرداختند، در این کار سران قوم از همه پیشی میگرفتند و دیگر مردم را اجازه دخالت نمیدادند، همین که خواستند حجر الأسود را در محل مخصوص آن نصب کنند برای بردن این امتیاز در میان شیوخ کشمکش شد؛ چنانکه نزدیک بود جوانها به میان آیند و دست به شمشیر برند و خون یکدیگر را در میان بیت‌الله الحرام بریزند ...! (۵)

نتیجه:

۱- مجله دانشکده ادبیات مشهد، شماره ۵۳

۲- توبه: ۳۷

۳- توبه: ۳۶

۴- تاریخ تحلیلی اسلام، جعفر شهیدی، ص ۴۰

۵- پرتوی از قرآن، ج ۳، ص ۱۹۶

ص: ۸۳

مناسك حج از سنن تمام انبيا، بهويژه حضرت ابراهيم (ع) بوده و همه اديان توحيدى به آن توجه داشته و عمل ميكردهاند. البته علل و انگيزههـا مختلف بوده و اين علتهـا موجب شـده است كه اين خاسـتگاه پالا-يش و تعـاليخواه انسانهـا، در پشت ابرهـاى تيره و تـارِ تحريف و شرك و كج فهمى و ... مهجور بماند.

پيش از بعثت، كعبه، مركز توحيـد، محل نگهـدارى بت‌ها و مورد سوء اسـتفاده قبايل امتياز خواه قرارگرفته بود و مناسك آن را طبق اميال و بر اساس منافع خود تغيير داده بودنـد تا آنجا كه در بعضـى از مناسك، جز اسـمى از حـج باقى نمانـده بود. بعضـى را تعطيل كرده بودنـد و بالاخره روح شـرك و نظامهاى قبيلهگرى و سـرمايه دارى و جهل و تقليد كوركورانه و شـهوت پرستى و تحريف، بر روح توحيد غالب شده بود.

روشن است كه روح تمام احكام عبادى، به ويژه مناسك حج، تقوا و پاكى از هرگونه شرك و آلودگى است. رسالت بزرگ پيامبر اسـلام، زدودن غبار شـرك و انحراف از كالبد اديان ابراهيمى و مبارزه با فرهنگ هاى منحط بود و با آموزش احكام و مناسك حج در آخرين سال عمرش، حج ابراهيمى (ع) را از بند اسارت جاهليت رهانيد و فرمود: «

خُذُوا عَنِّى مَنَاسِكَكُمْ». (۱)

تمـام تلاـش نبى گرامى (ص) احيـاى قوانين ناب الهى و فرهنگ سازى بر اساس عقل و فطرت و مبانى اعتقادى بوده است و در اين راه، هيچ كوتاهى نكرد. چهره واقعى احكام الهى را بر طبق آياتيكه بر او نازل شده بود، بيان و اجرا كرد تا آنجاكه خداوند فرمود : (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتى وَ رَضيتُ لَكُمُ الإِسْلامَ ديناً)

(۲) ؛

«امروز دين شما را كامل نمودم و تمام نمودم بر شما نعمت خود را و پسنديدم براى شما اسلام را.»

متأسـفانه پس از رحلت پيامبر (ص) زمان هدايت و رهبرى كه آن حضرت تعيين كرده بود، از مسير خود خارج شد و فرايند مناسك حج همانند ساير اعمال دين براى مسـلمين و جهانيان در پرده ابهام و نقصان پوشـيده ماند. انسان‌ها نتوانستند ميوه شيرين حج و ساير احكام الهى را بچينند؛ چون اعماليكه آلوده به شـرك خفى و جلى باشد، عملى پاك و صالح نبوده و عملكرد مورد نظر را نداشته و صعودى نخواهد داشت: (إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُه)

(۳) .

اجازه داده نشـد تا پرهيزكاران اموركعبه را به دست گيرنـد؛ زيرا عمل پرهيزكاران نتيجه بخش بوده و مورد قبول واقع مى‌شود؛ (إِنَّما يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقين)

(۴) .

بر حاكمان اسلامى است كه گرد و غبار هرگونه شرك خفى و جلى را از دامن حج بزدايند و حج ابراهيمى را به پا دارند؛ همانگونه كه امام على (ع) پس از به دست گرفتن زمام حكومت، در نامهاى به فرماندار مكه «قثم بن عباس» نوشت كه حج را اقامه نمايد: «

أَقِمْ لِلنَّاسِ الْحَج

(۵) .»

از اين كلام امام مى‌توان استفاده كرد كه از زمان رحلت پيامبر (ص) تا زمان خلافت على (ع) حج اقامه نشده و حج جاهلى همچنان جارى بود. حج برگزار مى‌شد، بى‌آنكه اقامه شود؛ «

هَكَذَا كَانَ يَطُوفُونَ فِى الْجَاهِلِيَّةِ».

۱- عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۲۱۵

۲- مائده: ۳

۳- فاطر: ۱۰

۴- مائده: ۲۷

۵- نهج البلاغه، نامه ۶۷

ص: ۸۴

اماکن و آثار

فدک، صدقه نیست

آیت الله عبد الله جوادی آملی

حضرت آیت الله جوادی آملی- مدّ ظلّه العالی- ضمن درس تفسیر روز یک شنبه، مورخ ۱۲/ ۷/ ۸۸ به شبهه‌ای در مورد فدک پاسخ دادند. معظم له در تفسیر آیه (یَرِثُنی وَ یَرِثُ مِنْ آلِ یَعْقُوب) (۱)

با مطرح کردن حدیثی که با آن، به صدقه بودنِ فدک و در نتیجه به ارث نرسیدن آن به حضرت طاهره صدیقه (س) احتجاج شده، این حدیث را جعلی دانستند و در ادامه بحث خود، با ارائه ادلّه‌ای، به ردّ این ادعا پرداختند. آنچه در ادامه می‌آید، متن بیانات معظم له در این باره است:

... در مسأله ارث [که در آیات قرآن آمده] اقوال متعدّدی مطرح گردیده است. گفته‌اند منظور از میراث:

۱. «نبوّت»،

۲. «علم و حکمت»،

۳. «مال» است.

این اقوال سه‌گانه، در غالب کتابهای تفسیری، به خصوص در «الجامع [لأحکام القرآن]» قرطبی آمده است. باید گفت منظور «نبوّت» نیست، برای اینکه نبوّت امر ارثی نیست. بر اساس [آیه] (اللّهُ أَعْلَمُ حَیثُ یجْعَلُ رِسَالَتَهُ) (۲)

ارثی نیست وهیچیک از انبیا نبوّت را از نبی قبل از خود ارث نبرده‌انـد. سلسـله انبیای ابراهیمی؛ از وجود مبارک حضـرت ابراهیم و انبیای بعدی، اینها هرکدام بر اساس اعطای الهی بهنبوّت رسیده‌اند، نه اینکه ارث برده باشند.

در باره «علم و حکمت»، [روایت]

«إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الأَنْبِیاء» (۳)

آمـده، این سرِ جـای خود محفوظ است که عالمـان، وارثان انبیا هسـتند، برای اینکه انبیا معلّم کتاب و حکمت‌انـد و علما هم علم و حکمت را از انبیا به ارث می‌برند. این هم اختصاص به هیچ پیغمبری ندارد. می‌ماند مسأله مال.

در مسـأله «مال» که قول سوم است، اختصاص به ما شـیعیان نـدارد، عـدّه‌ای از اهل سـنّت و از قـدما و از اصـحاب،ماننـد ابن‌عباس و دیگران هم این ارث را ارثِ مال دانسته‌اند. ما باید ببینیم که این ارث، ارث مال است یا غیر مال.

روایتی را مرحوم کلینی- رضوان الله علیه- درکـافی نقـل می‌کنـد که انبیـا درهم و دینار را به ارث نمی‌گذارنـد. اینها علم را به ارث می‌گذارنـد. این روایت را که مرحوم کلینی نقـل کرده حق است؛ یعنی بنای انبیا بر این نیست که مال جمع کننـد و آن را به دیگری منتقل کنند. آنچه محور نزاع بین دو فرقه (شیعه و سنی) است، آن ذیل است که جعل شده؛

«مَا تَرَکْنَاهُ صَدَقَةٌ».

این «مَا تَرَکْنَاهُ صَدَقَه» را که آنها نقلکرده‌انـد سـند نـدارد و جعلی است و در جوامع روایی معتبر نیامـده، درکتاب شـریف کافی هم نیست. آنها این را جعل کرده‌انـد تا بگوینـد فـدک و امثال فـدک صدقه است! وقتی صدقه عمومی شد، به بیت‌المال می‌رسد، وقتی بیت‌المال شد به حاکم وقت منتقل می‌شود و همین کار را هم کردند. ما باید ببینیم این روایت

۱- مریم: ۶

۲- انعام: ۱۲۴

۳- کافی، ج ۱، ص ۳۲

ص: ۸۵

درست است یا نه:

اولًا، متن این روایت به همین جمله ختم می‌شود که مرحوم کلینی در کافی نقل کرده است که:

«إِنَّ الْأَنْبِیَاءَ لَمْ یُوَرِّثُوا دِینَاراً وَ لَا دِرْهَماً» (۱)

اینها علم را ارث می‌گذارند؛

«وَ لَکِنْ وَرَّثُوا الْعِلْم»

. آن

«مَا تَرَکْنَاهُ صَدَقَةٌ»

در جوامع روایی معتبر نیست.

ثانیاً، حجّیت روایت؛ چه معارض داشته باشد و چه نداشته باشد، اولًا و بالذّات باید بر کتاب خدا عرضه شود. دو طایفه روایات هست که هر دو را مرحوم کلینی نقل کرده، بزرگان دیگر هم در جوامع روایی ما آورده‌اند:

یک طایفه مربوط به عنوان «نصوص علاجیه» است که در کتابهای اصولی فراوان مطرح است که اگر دو خبر متعارض بودند؛ چه کنیم؟ حضرت فرمود:

«فَمَا وَافَقَ کِتَابَ اللَّهِ فَخُذُوهُ»

می‌شود حجّت،

«وَ مَا خَالَفَ کِتَابَ اللَّهِ فَاضرِبُوهُ عَلَی الجِدَارِ» (۲)

و مانند آن، اینها به عنوان نصوص علاجیه است؛ یعنی روایتهاییکه معارض هم هستند، معیار حجّیت و لا- حجّیت یا ترجیح احدی‌الحجّتین، عرض بر قرآن کریم است.

طایفه دیگر، روایاتی است که مطلق است؛ چه معارض داشته باشد و چه نداشته باشد.

وجود مبارک پیغمبر- علیه و علی آله آلاف التحیه و الثناء- و همچنین ائمه (علیهم السلام) فرمودند:

به نام ما حدیث جعل می‌کنند، ولی به نام خدا آیه قرآن را نمی‌توانند جعل کنند؛ (ستکثر عَلَیّ القالَة) به نام ما روایات جعلی زیاد است. هر روایتی که از ما به شما رسید، بر کتاب خدا عرضه کنید، اگر مطابق با کتاب خدا نبود و مخالف کتاب خدا بود، این حجّت نیست و حرف ما نیست.

خدا غریق رحمت کند مرحوم علّامه مجلسی- رضوان الله تعالی علیه- را، ایشان می‌فرماید: طبق همین روایت، معلوم می‌شود چیزهایی را به نام پیغمبر جعل کردهاند. برای اینکه این روایت

«ستکثر عَلَیّ القالَة» ی

ا صادر شده و یا نشده، اگر صادر شده و پیغمبر فرموده است «به نام من دروغ جعل می‌کنند»، معلوم می‌شود احادیث موضوع داریم و اگر این روایت صادر نشده باشد، همین دلیل بر جعل است، برای اینکه همین را از پیغمبر نقل کردند. لذا ایشان می‌فرماید: این روایت چه صادر شده باشد، چه صادر نشده باشد، مضمونش حق است؛ یعنی معلوم می‌شود که به نام پیغمبر (ص) احادیثی جعل می‌کنند. پس هر روایتی چه معارض داشته باشد چه معارض نداشته باشد، باید بر قرآن کریم عرضه شود.

لذا اول ما باید خطوط کلی قرآن را ارزیابی کنیم، بعد روایت را بر قرآن عرضه کنیم.

وقتی آیات قرآن را بررسی می‌کنیم، می‌بینیم عموماتی دارد، اطلاقاتی دارد و خصوصیاتی. هم عموم و اطلاقش شامل انبیا و غیر انبیا می‌شود، هم آن‌چه مخصوص انبیا است. تمام این اطلاقات از (أَقِیمُوا الصَّلَاةَ)، از (کُتِبَ عَلَیکُمُ الصِّیامُ)، از مسأله جهاد، از مسأله حج،

از مسائـل امر به معروف و نهی از منکر، همه تکـالیف شامـل انبیـا و معصومین (علیهم السـلام) می‌شود. البته آنهـا احکام مختصّه هم دارند؛ نظیر وجوب نماز شب بر پیغمبر (ص) و مانند آن. ولی:

ی

ک:

(یوصِیکُمُ اللّهُ فِی أَوْلَادِکُم) (۳)

این‌گونه از عمومات مسأله ارث را تبیین می‌کند و شامل پیغمبر [هم] میشود. همه اینها مشمولاند ...

۱- کافی، ج ۱، ص ۳۴

۲- در بیشتر کتب روایی «وَ مَا خَالَفَ کِتَابَ اللَّهِ فَدَعُوهُ» آمده است

۳- نساء: ۱۱

ص: ۸۶

دو:

آیه سوره مبارکه احزاب (أُولُوا الأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَی بِبَعْضٍ) (۱)

که طبقات ارث را تبیین می‌کند، شامل انبیا هم می‌شود.

سه:

قصه

«وَرِثَ سلیمانُ داود» (۲)

درباره خصوص نبوّت است.

چهار:

اینجا هم (

... وَلِیّاً* یَرِثُنی وَ یَرِثُ مِنْ آلِ یَعْقُوب

) (۳) ظاهرش، مال است.

برای اینکه «ارثِ نبوّت» یا «ارث علم» یا «ارث حکمت» قرینه می‌خواهد.

وقتی عرفاً گفتند ارث، یعنی «مسأله مال». فلان کس ارث برد، فلان کس وارث است؛ یعنی مال. درست است که می‌شود گفت «فلان شخص وارث علم فلان کس است»، «وارث حکمت فلان کس است» ولی معالقرینه است. با قرینه می‌شود ارث را در مسائل علم و حکمت مطرحکرد؛ ولی بی‌قرینه، همان مسأله ارث مال است. در لغت اینگونه است، در عرف اینگونه است و اعتبار عقلا هم این طور است. پس این چهار دلیل نشان می‌دهد که انبیا همانند افراد دیگر مشمول این عموم و اطلاقات هستند.

مهم‌تر از همه استدلال صدّیقه کبری- سلام الله علیها- در حضور همه مهاجر و انصار با اطّلاع وجود مبارک امام زمانش یعنی علی بن ابی‌طالب- سلام الله علیه- است. حضرت باخبر بود که وجود مبارک صدیقه کبری (س) چگونه دارند احتجاج می کنند. یکی از کسانی که این خطبه را حفظ کرد و نقل کرد زینب کبری- سلام الله علیها- بود که این خطبه را حفظ کرده بود و برای دیگران نقل کرد. یکی از رُوات این خطبه زینب کبری- سلام الله علیها- است.

الآن شما ملاحظه بفرمایید این خطبه نورانی حضرت، از چند بخش تشکیل می‌شود و از چند جهت حضرت استدلال می کنند ... بعد از حمد و ثنا و توحید الهی و وحی و نبوت و ... به مسأله ارث می‌رسند که خطاب به مهاجر و انصار فرمود

: «أَیُّهَا الْمُسْلِمُونَ، أَ أُغْلَبُ عَلَی إِرْثِی! یَا ابْنَ أَبِی قُحَافَهَ، أَ فِی کِتَابِ اللَّهِ أَنْ تَرِثَ أَبَاکَ وَ لَا أَرِثَ أَبِی؟» (۴)

در قرآن آمده که تو ارث می‌بری ولی من از پدرم ارث نمی‌برم؟

(لَقَدْ جِئْتِ شَیْئاً فَرِیًّا) (۵) أَ فَعَلَی عَمْدٍ تَرَکْتُمْ کِتَابَ اللَّهِ وَ نَبَذْتُمُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِکُمْ إِذْ یَقُولُ (وَ وَرِثَ سُلَیْمانُ داوُدَ) (۶)

وَ قَالَ فِیمَا اقْتَصَّ مِنْ خَبَرِ یَحْیَی بْنِ زَکَرِیَّا

(ع)

إِذْ قَالَ

(فَهَبْ لِی مِنْ لَدُنْکَ وَلِیًّا* یَرِثُنِی وَ یَرِثُ مِنْ آلِ یَعْقُوبَ)

؟ (۷) و (۸)

پس این آیاتی است مربوط به انبیا که ارث می‌برند.

و همچنین

«وَ قَالَ:

(وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلی بِبَعْضٍ فی کِتابِ اللَّه

) (۹)

وَ قَالَ:

(یُوصیکُمُ اللَّهُ فی أَوْلادِکُمْ لِلذَّکَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَیَیْن

) (۱۰)

وَ قَالَ:

(إن تَرَکَ خَیراً الْوَصِیهُ لِلْوَالِدَینِ وَالْأَقْرَبِینَ بِالْمَعْرُوفِ حَقّاً عَلَی الْمُتَّقِینَ

) وَ زَعَمْتُمْ أَنْ لَا حُظْوَهَ لِی وَ لَا إِرْثَ مِنْ أَبِی وَ لَا رَحِمَ بَیْنَنَا أَفَخَصَّکُمُ اللَّهُ بِآیَهٍ أَخْرَجَ أَبِی

(ص)

مِنْهَا». (۱۱)

آیه خاصّی داریم، دلیل مخصوصی داریم که پدرم ارث نمی‌گذارد؟! بعد هم آن جمله جگرسوز را فرمود که: مسأله در و پیکر زدن با [دردناک بودنِ] این جمله اصلًا قابل قیاس نیست! فرمود: شما هیچ دلیلی ندارید که مرا از ارث محروم کنید، مگر اینکه بگویید معاذالله ...! نقل نکنم.

خوب، در جمله‌های بعد، این خطبه را ادامه می‌دهد، بعد از یک صفحه می‌فرماید:

«أ أُهْضِمَ تُرَاثُ أَبِی»

به مردم خطاب کرد:

«وَ أَنْتُمْ بِمَرْأًی مِنِّی وَ مَسْمَعٍ» (۱۲)

همه‌تان حاضرید. دارید می‌بینید ارث مرا دارند هضم می‌کنند.

۱- انفال: ۷۵؛ احزاب: ۶

۲- نساء: ۱۱

۳- نساء: ۱۱

۴- بحارالأنوار، ج ۲۹، ص ۲۲۶

۵- نساء: ۱۱

۶- نمل: ۱۶

۷- مریم: ۶- ۵

۸- بحارالأنوار، ج ۲۹، ص ۲۲۶

۹- انفال: ۷۵

۱۰- نساء: ۱۱

۱۱- مستدرک‌الوسائل، ج ۱۷، ص ۱۴۲

۱۲- بحارالأنوار، ج ۲۹، ص ۲۲۶

ص: ۸۷

شما در نهج‌البلاغه می‌بینید وجود مبارک حضرت امیر وقتی حضرت زهرا (س) را می‌خواهد دفن کند، این جمله‌ها را گفته [است]: در خطبه نهج‌البلاغه آمده است که هنگام دفن رو کرد به قبر مطهّر پیغمبر (ص) عرض کرد

«السَّلَامُ عَلَيْکَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، عَنِّی وَ عَنِ ابْنَتِکَ النَّازِلَةِ فِی جِوَارِکَ، وَ السَّرِيعَةِ اللَّحَاقِ بِکَ، قَلَّ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَنْ صَفِيَّتِکَ صَبْرِی»

تا به این جمله که:

«وَ سَتُنَبِّئُکَ ابْنَتُکَ بِتَضَافُرِ أُمَّتِکَ عَلَی هَضْمِهَا»

. این هضم همان است که در خطبه حضرت زهرا آمده:

«أَ أُهْضِمَ تُرَاثُ أَبِی وَ أَنْتُمْ بِمَرْأًی مِنِّی وَ مَسْمَعٍ»

همه‌تان می‌بینید که روز روشن دارند ارث مرا می‌برند! اینجا هم حضرت فرمود:

«وَ سَتُنَبِّئُکَ ابْنَتُکَ بِتَضَافُرِ أُمَّتِکَ عَلَی هَضْمِهَا فَأَحْفِهَا السُّؤَالَ وَ اسْتَخْبِرْهَا الْحَال»

. بنابراین، اطلاقات حاکم است. عمومات حاکم است. دلیل خاص درباره ارث انبیا حاکم است. مهم‌تر از همه تفصیل و تبیین و تشریح صدیقه کبرا (س) حاضر است. و قبلًا هم در بحث گذشت که [اگر] وجود مبارک حضرت زهرا (س) مطلبی را بفرماید، مثل این [است] که امیرالمؤمنین فرمود. امام صادق فرمود. امام باقر فرمود. معیار، حجّیتِ عصمت گوینده است نه امامتِ او. می‌خواهد امام باشد، می‌خواهد نباشد. اگر کسی معصوم بود، قولش حجّت است.

بنابراین، این تفسیر که منظور از ارث، ارثِ مال است می‌شود مُحکَّم، عمومات و اطلاقات هم حاکم‌اند و دلیل خاصّی هم که بود تأیید می‌کند و تفصیلی هم که از حضرت زهر ا (س) شده است تبیین می‌کند.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

ص: ۸۸

خاطرات

سفرنامه سلیم خان تکابی و ماجرای وبای مکه در سال ۱۳۱۰ ق.

رسول جعفریان

در باره نویسنده و کتاب

از سفرنامه‌های حجّ دوران قاجارکه آن را تازه یافته‌ایم، سفرنامه‌ای است از «حاجی سلیم خان»، از خان‌های کردِ منطقه تیکان تپه، تکاب کنونی.

در یادداشتی که روی نسخه خطی این اثر موجود است، نام نویسنده، «حاجی سلیم خان» معرفی گردیده و بر اساس آگاهیهاییکه از اظهارات خود وی در ابتدا و انتهای نسخه به دست می‌آید، زیستگاه وی جایی به نام تیکان تپه است که امروزه تکاب نامیده می‌شود. (۱)

سلیم خان، در آخرین سطور این سفرنامه، پس از گذر از سردشت و چند روستا، می‌نویسد:

«صبحی، همگی سوار شده، رو به تیکان تپه آمدیم. در راه نیز جنجال و ازدحام زیادی از دهات و اطراف رسیده، از مراجعت حقیر فوق العاده اظهار مسرّت و خوشحالی کردند و بحمد الله در ۲۸ ربیع الثانی، سنه ۱۳۱۱ با کمال ضعف [شعف] و شادمانی وارد خانه شدیم.»

آغاز حرکت نیز با مشایعت مردم از همین تیکان تپه بوده است.

سخن اخیر، تاریخ این سفر را مشخص ساخته، به طوری که سلیم خان به همراه گروهی دیگر از همراهانش در آغازین روزهای ماه شعبان سال ۱۳۱۰ حرکت و در ۲۸ ربیع الثانی ۱۳۱۱ به وطن بازگشته است. این به آن معناست که سفر وی نُه ماه به طول انجامیده است.

سلیم خان در این سفر، شماری از خویشان و اقوام، سلیم خان را همراهی کرده‌اند. وی ضمن نام بردن از همراهان، به عمو، دایی و برادر تصریح دارد:

«روز یکشنبه ۲۳، حقیر و سلطان بیک، عمو و حاج گنجعلی بیک، دایی و حاج عبدالرحمان بیک اخوی، خدمت وکیل الملک رفته، جمعی از خوانین هم آنجا بودند.»

تعداد آنان در مسیر استانبول- اسکندریه، با خودِ سلیم خان، یازده نفر بوده و این را از شمار بلیت‌هایی که آنان گرفته‌اند، به خوبی می توان فهمید.

البته در این کتاب، با نام فرزند وی قوچ بیک و یکی دو نفر از اقوام دیگر، مانند «سلطان بیک، عمو و شیخعلی بیک، دایی» آشنا می‌شویم که هنگام بازگشت، در شمار استقبال کنندگان او هستند:

«فرزند قوچ بیک و جمیع برادرزادگان، از عموم و خصوص و اقوام و ازدحام تمام آمده،

۱- برای شهر تکاپ علاوه بر مراجعه به مدخل تکاب در ویکی پدیا، میتوان به کتاب نگاهی به تاریخ و جغرافیای میاندوآب و تکاب و شاهیندژ، اثر جمشید محبوبی ۱۳۷۰ و کتاب تکاب افشار اثر علی محمدی ۱۳۶۹ مراجعه فرمایید.

ص: ۸۹

رسیدند.»

سلیم خان در تکاب، موقعیت خانی داشته و در همین سفر، وقتی به تبریز رسیده، نزد مظفرالدین میرزای ولیعهد رفته و ضمن اجازه گرفتن از او برای رفتن به سفر حج، از او نشان و درجه سرتیپی و خانی دریافت کرده است:

«همگی در خدمت جناب ایشان محض تقبیل آستان بوسی و تحصیل اجازه سفر حجاز، حضور مبارك اقدس والا ولیعهد که در حیاط دیوانخانه تفرّجاً گردش می‌فرمودند شرفیاب شده ... و همان روز امر والا به صدور رقم عنبر شیم که محتوی بر منصب سرتیپی و لقب خانی بود، به سرافرازی این بنده درگاه، عزّ نفاذ یافت.»

همانجا ولیعهد دستور داده است که به سفیر کبیر ایران در استانبول، ناظم الدوله میرزا ملکم خان، گفته شود احترامات لازم را به سلیم خان مبذول دارند که چنین هم کرده‌اند و وی در سفرنامه خود از این مسأله یاد کرده است.

به نظر میرسد سلیم خان پیش از سال ۱۳۲۶ ق. درگذشته باشد؛ زیرا روی نسخه ما- که در سال مزبور به دستور برادر و همسفر سلیم خان نوشته شده- آمده است: «حج نامه مرحوم حاج سلیم خان که انشا فرموده.»

عبارت بالا، از کتاب «حج نامه» یاد می‌کند؛ چنان که خود مؤلف نیز در جایی، پس از اعمال در مکه و هنگام حرکت به سمت جدّه، این مطلب را در قالب شعر آورده است:

شکر که حج‌نامه نوشتم تمام تا نسک آید پی هر خاص و عام

البته مؤلف در جای دیگر، در مقام وصف این نوشته، از آن به نام «روزنامه» یاد کرده است.

باز چنانکه از سطرهای آغازین کتاب به دست می‌آید، وی این اثر را دو سال پس از بازگشت، بازنویسی کرده است.

همانگونه که اشاره شد نسخه مورد استفاده ما، به دستور برادر مؤلف- که همسفر او نیز بوده- در سال ۱۳۲۶ ق. کتابت شده و تاکنون از نسخه دیگری از آن آگاه نیستیم.

در صفحه پایانی نسخه، ابیاتی از نویسنده مرحوم آمده و زیر آن نوشته شده:

«در ۲۸ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۶ در اوطاق شهریکند محض تذکار تحریر و ترقیم داده، العبد الجانی .... الرجالی.»

هدف مؤلف در نگارش سفرنامه

در این کتاب، جدا از اطلاعات سفرنامه‌ای، که صورتی از سیاحتنامه دارد، می‌توان فهرستی از احکام و مناسك حج و همینطور ادعیه و آداب زیارت را به روش اهل سنت ملاحظه کرد. بنابراین، نویسنده دو هدف را دنبال می‌کند: ۱. سیاحت ۲. زیارت. عبارت خود وی اینگونه است:

«چون تحریر بعضی از ادعیه مناسک حج که معمول است، با وقایع راه و سیاحت بلدان به جهت تفریح ناظران مناسب دانسته، به طور اختصار در این اوراق حج نامه درج کرده، ان شاء الله هر یك در مقام خود ذکر خواهد شد.»

طبیعی است در بخش سیاحتی آن، می‌توان اطلاعات مربوط به جغرافیا و شهرهای طول مسیر، آداب و رسوم ملل، اوضاع علمی و صنعتی آن روزگار و همچنین راهها و مطالبی در باره برخی از رخدادهای آن زمان، ملاحظه کرد.

اساس کار این نویسنده، بسان بسیاری از سفرنامه‌ها، رعایت «زمان» و «مکان»

ص: ۹۰

است. اینکه در فلان تاریخ در کجا بوده، چه اندازه توقف کرده، چه تجربه‌هایی به دست آورده و چه زمانی حرکت کرده، با چه وسیله‌ای رفته و بهکدام مقصد عزیمت نموده و ... حاصل، رعایت امر زمان ومکان است.

وی در ثبت منازل، مانند بسیاری از منازلنامهها حساس است، اما در برخی موارد، به دلیل سرعت حرکت، از این کار باز می‌ماند: «چون در راه، آبادی کمتر بود، زیادتر در صحرا می‌افتادیم. از آن جهت، نوشتن اسامی منازل متعذّر است.»

شیرینی یک سفرنامه، بستگی به آن دارد که نویسنده، توجه خویش را معطوف به کدام امر کرده باشد و مهم‌تر آنکه، چه مسائلی برابر دیدگان او قرار گرفته باشد. برای نمونه، از نکات برجسته و مهم در این سفرنامه، گزارش وبای سال ۱۳۱۰ در حج است که به نظر بی‌سابقه می‌آمد و اطلاعات نویسنده ما از این حیث، به یقین برای تاریخ حج گزاری مسلمانان در آن سال و نیز تاریخ شهر مکه نهایت اهمیت را دارد.

زیارت اماکن زیارتی

نویسنده، سنّی کردِ ایرانی است و این سبب شده است که نوشتهاش در دو زمینه حاوی مطالب تازه باشد؛ نخست آنکه ما در میان سفرنامه‌های فارسی، اندک سفرنامه‌های فارسی بر مذاق اهل سنّت داریم. در گذشته یک مورد را که سفرنامه مجدی بود، در کتاب «مقالات تاریخی، دفتر چهاردهم، صص ۲۱۲- ۱۱۹» چاپ کردم و اکنون این حج نامه، دوّمین سفرنامه فارسی با گرایش سنی است. به هر حال، بر اساس این سفرنامه که به خصوص روی مناسک و زیارات تکیه دارد، می‌توان انجام فریضه حج و زیارات مربوط را بر اساس یک مذهب مشخص دریافت. همین جا باید تأکید کنم که نویسنده نسبت به تشیع نگاهی مثبت دارد؛ چنان که در قاهره میکوشد خانه‌ای در کنار رأس سید الشهدا اختیار کند. وی نسبت به حضرت زهرا و ائمه بقیع (علیهم السلام) نیز احترام ویژه‌ای می گذارد؛ چنان که زیارت‌نامه حضرت زهرا (س) را در دو مورد درج می کند.

به هر روی، او یک صاحب منصب ایرانی است که پیش از رفتن، در تبریز به دیدار آیت الله میرزا جواد آقا تبریزی هم می‌رود.

اماکن زیارتی مکه و مدینه مورد توجه خاص مؤلف بوده و به بیشتر آنها سرزده است، جز آن که پس از شیوع وبا در مکه- که در روزهای یازدهم و دوازدهم ذی حجه آغاز شده- وی در بازگشت از منا، نتوانسته اماکن دیگر را زیارت کند. او در جایی می نویسد:

«هر چند خیال بود وضع مکه معظّمه را جهت تفریح خاطر احباب کاملًا توضیح نماید، لیکن شدّت وبا که نمونه رستاخیز بود، با کسالت و ملالت مانع آمده، توضیح آن به وجه اکمل به عمل نیامد.»

طبیعی است بخش مدینه آن مفصل‌تر میباشد و آنچه در آن روزگار زیارت آن مرسوم بوده، زیارت شده است. وی در این باب نکاتی تازه دارد؛ از آنجمله اشاره به این است که در آن زمان، در مدینه دو مسجد الاجابه بوده، در حالی که ما یک مسجد الاجابه بیشتر نمی‌شناسیم. همچنین از محلی در داخل مسجد قبا، با نام «طافه الکشف» نام برده است. در باره مسجد ثنایا در احُد نیز توضیحات جالب توجهی دارد. بنابر این، این سفرنامه، از این زاویه نیز می تواند مورد استفاده قرار گیرد.

ص: ۹۱

نکته‌ای نیز در باره مسجد غمامه آورده که نشان میدهد عقاید عامّه در آن عصر، در باره این مسجد است؛ «مساجد معتبر هم به قرار تفصیل: مسجدالغمامه که به مسجد شهدا مشهور و صبح‌ها مقفّل است، به این معنی که ارواح شهدای احد آنجا فریضه صبح را بهجماعت می‌گزارند.» همچنین در قبا، از مسجد بنو نجار یاد می‌کند که در منابع دیگر نیز اشاراتی به آن می‌بینیم.

همراه با کُردها

نکته دیگر در این سفرنامه آن است که نویسنده‌اش کرد بوده و همراه کردهایی از شهرهای مختلف کردستانِ ایران و عراق، این فریضه را انجام داده است. حساسیت وی در داشتن یک جمع متّفق، ارتباط با کردهای سایر شهرها و حتی تماس گرفتن با کردهایی در حلب و شهرهای دیگر، نشانگر نوعی حس نیرومند در نویسنده است. البته بخشی از آن هم طبیعی است. وی در قاهره به دانشگاه الأزهر رفته و در آنجا دو روحانی کردستانی آشنا را می‌یابد که سخت از وی و دوستانش استقبال می‌کنند. این وضعیت در بسیاری از شهرهای دیگر نیز وجود دارد، آن گونه که این جماعت برای اقامت، وارد بر اکراد می‌شوند. زمانی هم که به منا و عرفات رفته‌اند، همه با یکدیگر بوده‌اند:

«کثرت حجّاج از عرفات الی مزدلفه، صحرا و کوه و بیابان را یکسر پوشیده، بیم آن بود که خاک مزدلفه، وسعت و گنجایش نداشته باشد. حقیر و همراهان نیز مشعل روشن کرده با سیصد نفری حجّاج کُرد همه جا به هیأت مجموع می‌راندیم.»

نثر و نظم نویسنده

نثر کتاب که به فارسی است، نثری است پخته و ستودنی، به ویژه که از زبان یک کرد است. نویسنده با ادب فارسی به خوبی آشناست و نه تنها نثر را خوب می‌نویسد بلکه اشعاری از خود نیز در برخی از موارد می‌آورد. در جایی می‌نویسد:

در وادی فاطمه که شش ساعتی مکه معظّمه است، این رباعی بدیهه به خاطر آمد:

خدایا! ذلیلم ز فرطِ گناه درِ تست مر عاصیان را پناه

به درگاهت آورده‌ام عذرخواه همین روی و موی سفید و سیاه

در لابلای نثرهای خود، گاه تلاش می‌کند ادیبانه بنویسد و نمونه‌ای از آن چنین است:

«سه جفت اسب که یک جفت کهر و یک جفت کرند و دیگری سیاه، به کالسکه‌ها بسته بودند، دیدیم. حقیقت دیده روزگار، دیده‌شان را بدیده دید ندیده.»

طبیعی است در این باره، باید ادیبان نظر دهند. مهم آن است که در صفحه پایانی نسخه، ابیاتی هست که با تعبیر «لراقمه رحمه الله» آغاز می‌شود و این نشان می‌دهد که مؤلف اشعار دیگری نیز داشته و بسا صاحب دیوان هم بوده است.

ساقیا هوشم به سر باز آر و در دِه جام را

زان که چشمم مست تو برده است دل از جا مرا

شام اگر روشن شود بی‌پرده روز روشن است

روز بی رؤیت به تاریکی نهد رخ شام را

گر به شمشیر دو ابرو خواهیام کشتن رواست

زان که می بخشی حیات زا بوسه در آنجا مرا

ص: ۹۲

گر کنی رنجه قدم بهر عیادت در غمم

جان به کف گیرم نهم سر فرش این اقدام را

ناز خاصت را کشم تا خاص انعامت شوم

کی میسّر می شود این خاص دولت عام را

خامه را وجدی مکن جاری در این امید دور

پختگی ناید زنی هرگز خیال خام را

فهم دور اندیشه در هجر تو خوش یابد وصال

لیک کمتر می‌فتد این زیرکی افهام را

کتیبه‌ای برای حرم نبوی: (اثری از میرزا سنگلاخ)

آگاهیهای ریز و جالبی در جای جای این سفرنامه وجود دارد که ممکن است پژوهشگرانی در هر زمینه از آن بهره بگیرند، اما مواردی نیز هست که میتواند برای بسیاری جالب و خواندنی باشد.

برای نمونه، آگاهی زیر در باره خطاط- حجاز معروف میرزا سنگلاخ بسیار جالب است، به‌خصوص که می‌تواند در ارتباط با حرم نبوی و همین طور مواضع دولت عثمانی نسبت به هدیه‌های ایرانیان به آن حرم، سودمند باشد. وی در تبریز می‌نویسد:

«روز دوشنبه و سه‌شنبه، چون هوا سرد و بارش می‌آمد، منزل ماندیم. روز چهارشنبه تماشای شش پارچه سنگ رخام بلوری فام که مرحوم میرزا سنگلاخ جهت روضه منوّره حضرت رسالت‌پناه- علیه وآله التحیه والثناء- در دولت عثمانی با کمال دقّت و زحمت و مخارج زیاد حجّاری و تذهیب و منبّت‌کاری کرده و اولیای دولت عثمانی مانع شده، به تبریز مراجعت داده بود و در بقعه مرحوم سیدابراهیم گذاشته‌اند، رفته دیدیم. حقیقت دقّت حجّاری و اهتمامات او از صنایع غریبه روزگار است. واضح است در اینکه اولیای دولت عثمانی مانع شده، به مزد او گناه خود نوشته‌اند. لیکن جای هزاران دریغ و افسوس است که این اورنگ بی‌نظیر از قدوم آن شهنشاه گردون سریر محروم و دور مانده.»

وبای وحشتناک و کشنده

مؤلف بر اساس آنچه شنیده نوشته است حج آن سال بسیار شلوغ بوده و عدد حجاج تا ۸۵۰ هزار می رسیده است. این آمار باورکردنی نیست و ما تا سالها بعد از آن نیز چنین رقمی نداریم. اما به هر حال، این مطلبی است که وی گفته است:

«ماشاء الله وفور و کثرت حجّاج به طوری بود که تمام شهر و میدان و مناخه و دشت و کوه مکه، یکسر مملوّ از حجاج بود؛ به قراری که معمّرین سالخورده می‌گفتند در هیچ عهد و ایامی ازدحام حجّاج تا این درجه نبوده و محققاً می‌گفتند حجّاج امسال علاوه بر حجاج مکه، به هشتصد و پنجاه هزار نفر رسیده.»

این آمار نباید درست باشد؛ زیرا بر اساس آمارهایی که ما از سال ۱۳۱۵ ق. داریم، همه جمعیت حجاج ۲۵۰ هزار نفر بوده است. در آمار یاد شده تنها تعداد ایرانیانی که از طریق کانال سوئز به حج مشرف شدند ۱۱۱۳ نفر بوده است. (۱) البته این راه، یکی از چند راه حج برای ایرانیان بود. بسیاری از حجاج از طریق دریا و شمار زیادی هم از طریق جَبَل مشرّف می‌شدند.

اتفاق مهمی که در سال ۱۳۱۰ افتاد، وبایی یئذ که از ایام منا و پس از قربانی

۱- افادة الأنام، ج ۴، ص ۱۵۹، از مجلة المنار: ۱/ ۱۶۳

ص: ۹۳

کردن آغاز شد. حاجی سلیم می‌نویسد:

«از قضا بعد از ذبح قربان، هوا متعفّن شده، از تقدیر خداوندی، ناخوشی وبا بروز؛ به‌طوری شدّت کرده که در سه- چهار ساعت، از هر کوچه و حصار، قی و استفراغ مانند سیل جاری شده، لاشه و جندک در آن روز، چندان روی هم افتاده، راه عبور مسدود و دشوار آمد ...

از همراهانِ وی، چندین نفر در فاصله دو- سه روز، به علت همین وبا از دنیا می‌روند. نخستین آنها «حاجی ملا احمد نیز در نصف شب یکشنبه یازدهم، دعوت حق را اجابت کرده، به رحمت ایزدی پیوست ...

به تدریج اوضاع بدتر شده و همان ایام منا «به علّت تراکم اموات، از زیارت مسجد که مقابل منا واقع است، محروم مانده، سوار شده، رو به مکه معظّمه آمدیم».

از دیگر همراهان او که از ابتدا با وی بود، حاج گنجعلی خان است؛ «از قضا حاجی گنجعلی بیک هم به همان ناخوشی دچار شده، بعد از سه شبانه روز در صبح شانزدهم به رحمت ایزدی پیوسته، او را هم غسل داده، کفن کرده، احرام درو پیچیده، میان بشری گذاشته، خود به علت شدّت ضعف قادر به حرکت نبود، همراه حاجی ملا محمّد و شیخ محمود دلیل و حاجی نصرالله بیک به جنّت المعلا در شَعْبَه النور، نزدیک مرحوم حاجی ملا احمد به جوار رحمت حق سپرده، دفن کرده آمدند ...»

و در ادامه «ماشاء الله ناخوشی به طوری شدّت کرده، کوه و صحرا و اطراف شهر و کوچه و بازار و میدان و مناخه و میان صفا و مروه، چه در میان بُشری [تابوت] و شکدف و چه در کوچه‌ها، میت و مریض چون برگ خزان از عواصف و صرصر اجَل، طوری زمین ریخته، مانند روز محشر و نمونه فَزَع اکبر ...» و در جای دیگر: «اطراف راه، بلافاصله، ناخوش و میت افتاده بود».

وی در جای جای سفر به تلفات وبا اشاره و از آن یاد کرده است؛ «هجده نفر از حجاج اشنوی که از سی و شش نفر باقی مانده بود ...».

جمع‌بندی اخباری که از شمار مرده‌ها به گوش می‌رسیده، در این عبارت او آمده است:

«خلاصه به قراری که می‌گفتند، دویست و پنجاه هزار نفر دعوت حق را اجابت کرده، به رحمت ایزدی پیوستند.» این آمار با توجه به آنچه در باره شمار حجاج گذشت، نباید درست باشد، اما به هر روی، وبای کشنده‌ای بوده است.

مسیر سفر سلیم خان

از نیمههای قرن سیزدهم به این سو، بیشتر زائرانی که از نیمه شمالی ایران و حتی تهران بودند، مسیر تبریز به سمت باکو و از آنجا به تفلیس را بر میگزیدند و به وسیله کشتی، با عبور از حاشیه دریای سیاه و گذر از شهرهای بندری مهم، به سمت استانبول می‌رفتند.

این راهی است که زائرِ ما نیز آن را انتخاب کرده است. کسانی که مشتاق دیدن اسکندریه و قاهره بودند به آن ناحیه عزیمت کرده، از آنجا به سمت سوئز آمده، سوار کشتی شده و راهی دریای سرخ می‌شدند. کسانی که ابتدا قصد عزیمت به مدینه را داشتند به بندر ینبع رفته، پس از آن، به وسیله شتر، با گذراندن فاصله ۱۵۰ کیلومتری، عازم مدینه منوّره می‌شدند. آنگاه از آنجا به سمت مکه حرکت کرده، پس از ده- یازده روز، به مکه معظّمه میرسیدند. این راهی است که سلیم خان با دوستان خویش طی کرده است.

ص: ۹۴

پس از انجام فریضه حج، برخی از زائران ایرانی از طریق «راه جبل» بر می گشتند، اما شمار زیادتری به جده رفته، از با کشتی راهی ایران می‌شدند.

کسانی که از نیمه جنوبی ایران بودند، سوار کشتی‌هایی می‌شدند که به سمت جنوب دریای سرخ میرفت و با گذر از دریای عرب و اقیانوس هند، وارد خلیج فارس میشد و به شهرهای بندری جنوبی ایران می‌رسید. اما سلیم خان این مسیر را طی نکرده است. کشتی آنان ابتدا به طور سینا آمده و در آنجا به دلیل شیوع بیماری وبا در مکه و البته طبق قاعده‌ای که وجود داشت، پس از گذراندن یک دوره قرنطینه بیست روزه، عازم بیروت شده و در آنجا نیز باز یک دوره قرنطینه و گشتی در بیروت، با کشتی به سمت بندر طرابلس و اسکندرونه رفته، از آنجا، از طریق خشکی راهی حلب شده‌اند.

از این پس، راه را زمینی و در خشکی به سمت موصل طی کرده، وارد ایران شدهاند و به سمت تکاب رفته، با استقبال مردم به خانه و کاشانه خود رسیده‌اند.

گفتنی است نسخه این سفرنامه به شماره ۴۱۳۲۶ در کتابخانه آیت الله گلپایگانی موجود بوده و از سوی شخصی به نام «زین العابدین مجاهدی» به این کتابخانه هدیه شده است.

ص: ۹۵

از نگاه دیگر

کنش های وهابی و واکنش های سلفی: شیخ محمود شُکری

وجنبش سلفی عراق (۱۹۳۰- ۱۷۴۵) (۱)

حلاء فتّاح (۲)/ محمد حسین رفیعی

از قرون هجدهم تا اوایل قرن بیستم میلادی، وضعیت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ویژه‌ای بر سپهر سیاست و فرهنگ عراق، عربستان و خلیج فارس سایه افکنده بود. مبادلات اقتصادی میان نواحی مختلف محدوده خلیج فارس تا اقیانوس هند، روابط تنگاتنگ و در هم تنیده‌ای میان آنها پدید آورده و تجار ساکن درون صحاری نجد، برای فروش اسبهای خود بههندوستان سفرکرده بودند. بنگاههای کلان اقتصادی حلب، در نقاط مهم اقتصادی شهرهایی مانند بصره و بمبئی شعبههایی ایجاد کرده بودند و تجار کویتی برای فروش امتعه خویش از اقیانوس هند میگذشتند. همین روابط اقتصادی پر رونق باعث پدید آمدن بندرگاهها و کاروانسراهای مهمی در منطقه شده بود.

میزان تأثیر گذاری گسترده ارتباطاتِ تجاری را میتوان در دیگر جنبههای حیات بشری؛ مانند شباهت سبک معماری مساجد و بناهای مجلل در حوزه حجاز، نجد و عربستان شرقی جستجو کرد. (۳)

البته روشن استکه ارتباطات اقتصادی و بازرگانی این مناطق را نمیتوان اصلیترین دلیل اشتراک میان آنها دانست؛ چه، همسانیهای فرهنگی، بسیار پررنگتر از مسائل اقتصادی میان ساکنان این سرزمینها جلوه کرده بود.

در یک دیدکلّی باید گفت: گسترش و پیشرفت فرهنگی ویژه‌ای که در این دوره، کشورهای عربی عراق، عربستان و خلیج فارس را تحت تأثیر خود قرار داده بود، از منظر منطقه‌ای کمتر مورد بررسی قرار گرفته است. برای توضیح بیشتر در باب توسعه و پیشرفت فرهنگی، باید به روابط فرامنطقهای برخی مسلکهای فراگیر؛ مانند حلقههای اخوّت صوفی در قرون هجده و نوزده میلادی و یا نهضت اسلامگرای عثمانی اشاره کرد.

بی شک برای بررسی خاستگاهها و ریشههای شکلگیری بیشتر این جنبشها باید به محل و مکان خاصی توجه داشت.

به دیگر سخن، شاید بتوان پایبندی و تعلّق خاطر این جنبشها به محلّی خاص، بهعنوان زادگاه و خاستگاه اصلی را، در دغدغههای خاص سیاسی- اجتماعی بنیانگذاران آن جستجو کرد؛ مانند تأثیرگذاری بر خاندان حاکمِ یک منطقه و یا گرایش و دلبستگی به یک منطقه جغرافیایی. نیز از همینروست که میتوان حرکات روشنفکرانه و نخبه محور محدوده شرق عربی را پدیدههایی محلّی و شهری نامید. گذشته از آن، شبکههای گسترده علما و خطیبان، علیرغم بُعد مسافت میان مراکز فکری- فرهنگی آن روزگار و صعوبت اطلاع رسانی، قادر به برقراری ارتباط و تعامل در سطح گستردهای از جهان اسلام بودند و حضور این حلقههای دانش محور در این گستره وسیع، تأثیرات شگرفی بر نواحی اطراف میگذاشت.

جنبش وهابی (و یا موّحدی) یکی از این موارد است؛ جنبشیکه تاکنون در حیطه پژوهشهای محدود در زمینه قدرتگیری و استیلای دولت پادشاهی سعودی بر عربستان مورد بررسی و مداقه قرار گرفته است. با این حال،

---

۱ - Wahhabi Influences, Salafi Responses: Shaikh Mahmud Shukri and the Iraqi Salafi

Movement, ۱۷۴۵- ۱۹۳۰, Hala Fattah(Royal Institue for Inter- Faith Studies, Amman, Jordan), Journal of Islamic Studies) Oxford Centre for Islamic Studies (, ۱۴: ۲) ۲۰۰۳ (, pp. ۱۲۷- ۱۴۸

۲- این مقاله برای نخستین بار در دومین نشست پژوهشی سیاسی- اجتماعی مدیترانه که در تاریخ ۲۱ مارس سال ۲۰۰۱ در فلورانس برگزار شـد، ارائه گردیـد. در اینجا بر خود فرض میدانم که از روبرت شومان بهخاطر تمام کمک‌هایش سپاسـگزاری کنم. همچنین باید از ادوارد متنیر که از سرشـناسترین پژوهشـگران خاندان آلوسی در اروپا است، به خاطر انتقادات ارزشمند و سازندهاش قدردان و سپاسگزار باشم.

۳ - G. R. D. King, Islamic Architectural Traditions of Arabia and the Gulf, in University Lectures in Islamic Studies, vol. ۱ London: Al- Tajir World of Islam Trust, ۱۹۹۷ , ۸۵۱۰۷

ص: ۹۶

تجربه تـاریخی و رونـد سـاخت دولت سـعودی- وهـابی عربسـتان از طریـق منـابع همسو و موافق، به دیگران منتقـل شـده است. البته گزارشـهای مأموران دولتی بریتانیایی در منطقه نیز بر این منابع افزوده شـده و به همین دلیل نبایـد این جنبش را یک پدیـده بومی، با تـأثیرات محـدود دانست. فراتر از این، مورّخان سـعودی در تلاشانـد این تواریـخ را پیش درآمـدی بر عربسـتان مـدرن و تحوّل یافته امروزی به تصویر بکشند.

تـأثیرات فرامنطقهـای زایش و گسترش دولت وهـابیت در عربسـتان، از یک سو به عنوان احیاگر گرایشـهای پرسابقه سـلفی، اهمیت بسیار داشت و از سوی دیگر تعارضها و مناقشات حساس و البته بنیادین متصوّفه و سنتگرایان متعصب را که پیشینهای دراز در حیات فرهنگی جامعه اسلامی داشت، زنده میکرد. تعارض و تقابل اساسی وغیرقابل حلّ موحّدون (وهابیون) و تساهل متصوّف در آداب و شعایر مـذهبی، فاصـله زیادی را میان صوفیان و فقهای متعصب سـنی زمینههای مـذهبی، اجتماعی و بهخصوص سیاسـی پدید آورده بود. منطقیکه میتوانست حتی مسلمانان سنتی را محکوم کند، منادی قرائتی خشونت طلب و بنیادگرا از دین اسلام بود که خشونت را یکی از اصـلیترین ملزومـات دین اسـلام و یکی از ابزارهـای اعمال آن میـدانست. گسترش این نظریات واپسگرا در میان مسـلمانان، توسط وعاظ و سخنوران برجسته به خوبی انجام میشد و چنان تأثیرگذار بود که یکی از این وعاظ (محمد بن عبدالوهاب) میتوانست بنیانگذار دولتی بر مبنای این طرز فکر باشد؛ این هر سه عامل در شـکلگیری و بسط دولت وهابی سـعودی عربستان نقش ایفا کردند و بر تمام جنبههای زندگی سیاسـی، فرهنگی و اقتصادی دنیای اطراف خویش به شـکلی کاملًا افراطی اثر گذاشـتند. البته وهابیون در آغاز چنـدان از ذائقههای عام زیست بوم خویش فاصـله نگرفتند. مثلًا ما میدانیم که در اواخر قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم، چند تن معـدود اما صاحب نفوذ از شـیوخ عراقی، به دلیل اعلان عمومی و ترویـج عقاید وهّابی، از سوی دیگر علمای زیست بوم خویش نفی بلد شدند. (۱) این واکنشـهای دوسویه؛ «دشـمنی» و «همراهی» اصـلیترین جنبه قابل بررسی در جریان بسط وگسترش دولت اول سعودی است. بررسـی و تـبیین تقابـل این «وحـدتگرایی» و «تکـثّرگرایی» در جریـان رشـد و توسعه دعوت وهّـابی و تـأثیرات آن بر سرزمینهـای اطراف چون شـبه جزیره عربسـتان، به ویژه عراق، در فاصـله بین سالهای ۱۷۴۵ تا دهه ۱۹۳۰، هدف و غایت اصـلی این رساله محسوب می شود:

وحدت و کثرت میان وهابیون و جامعه پیشامدرن سنی عراق و عربستان

پیش از ورود به مبـاحث تـاریخی بسـط و گسـترش دولت وهّـابی در عربسـتان و سـرزمینهای همجوار آن؛ ماننـد عراق و کشورهـای حاشیه خلیـج فـارس، بایـد خـاطر نشـان کرد که تـاکنون به تئوری و نظریهـای که این جنبش بـا تکیه بر آن توانست چنین توسـعه و گسترشـی بیابد، به خوبی پرداخته نشده است. اگر از منظر تاریخ نگاریهای معاصـر سـعودی به سـیر رشد و توسعه دولت سعودی در طول عمر سـیصد سالهاش بنگریم، با رشـد قابل توجهی در اقتصاد کشاورزی، توسـعه شـهرسازی و معماری بلاد و نیز شـکوفایی در ادب و فرهنگ نجد- که تأثیر گرفته از اصـلاحات دولت سـعودی در زمینههای متنوّع سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و اعتقادی است- مواجه خواهیم شد. سردمدار این مورّخان،

۱- ابوالثنا محمود شهاب الدین الآلوسی، نزهةٔ الألباب وغرائب الاغتراب فی الذهاب والإقامةٔ والإیاب، بغداد، شاه بندر، ۱۹۰۹، ص

ص: ۹۷

پژوهشگری است وهابی به نام «عُوَیده الجوهانی» که تلاش بسیاری در حماسی جلوه دادن ظهور و گسترش دولت سعودی مبذول داشته است. وی زمینههای این بسط و توسعه را این چنین شرح میدهد:

«در قرن پانزدهم میلادی، بی ثباتی گسترده باعث توسعه خشونتگرایی و مهاجرت در میان قبایل نجد شده بود. وضع معیشت مردم نیز تعریفی نداشت و وضعیت، مهیای پدید آمدن دولتی قدرتمند و با ثبات بود که توانایی گشودن راههای جدیدی برای گسترش جوامع مدنی و شهرنشین در منطقه را داشته باشد. قبایل عمده به آرامی با یکدیگر متحد شده و در نقطهای گرد آمدند. به موازات رشد جوامع یکجانشین، جمعیت نیز افزایش یافت. این جوّ جدید سیاسی، اجتماعی و مذهبی، نویدبخش تحوّلی بنیادین در میان مردم منطقه بود.»

جوهانی در ادامه، سخنان خویش را اینگونه پی میگیرد:

«ابن عبدالوهاب با ذکاوت خویش، معضلات اساسی اجتماعی- سیاسی جامعه خویش را در نجد درک کرد و برای حلّ آنها دست به اقداماتی زد. وی در پی نیل به این هدف، تمام زندگی و نیروی خود را در راه پدید آوردن دولتی متمرکز و قدرتمند، که توانایی استقرار شریعت و صلح و دوستی و امنیت را در منطقه داشته باشد مبذول داشت. او خود را برای کسب علم و فن و رسیدن به اهداف بلند آماده کرد و در این راه متحمّل مشقات فراوان گردید و توانست نقش ویژه خود را در تحوّلات عمده سیاسی و مذهبی عصر خود در نجد ایفا کند.» (۱)

جوهانی درپایان سخنانش، ناگزیر به اقرار برخی قتل عامهای وهابیان در منطقه شده و آنرا هزینهای برای اصلاحگری دولت سعودی خوانده است. در واقع پاسخهای ترکیبی ومغالطهآمیزیکه از سوی نظریه پردازان جنبش وهابی منتشر شده، نشانههای خوبی برای درک جهتگیری و حیات فکری نخبگان آن دوره تاریخی است. شاید بهجا باشد اگر از خود بپرسیم چرا این جنبش با چنین مشکلات بنیادین دست بهگریبان بود. این تضادهاکه جامعه موحّدین درآغاز راه باآنها مواجه شده بود، در ذات وجوهرخویش به دو مقوله اساسی و بنیادین در اندیشه اسلامی باز میگردد: «تجدید» و «اصلاح». (۲) چنانکه مورد اتفاق تمام مورخان و پژوهشگران تاریخ اسلام است، این هر دو مفهوم جزو اصلیترین عوامل جهانبینی اسلامی هستند که به صراحت در قرآن و سنت پیامبر بدانها اشاره شده است. (۳)

اندیشمندان جوامع اسلامی که هدایت معنوی و اخلاقی مردم را به عهده دارند، با تأکید بر تجدید حیات معنوی اعضای جامعه خویش، آنها را به ارزشهای اصیل و بکر اسلام فرا میخواندند.

منتقدین فضای عمومی حاکم بر جهان اسلام، با استفاده و استناد به مفاهیم قرآنی تجدید و اصلاح، (۴) نه تنها فضای فکری حاکم را محکوم میکردند بلکه میکوشیدند آن مفاهیم اصیل وآموزههای صحیح را در پرتو اجتهاد خویش باردیگر تفسیر و تأویل نمایند؛ چنانکه «جان اسپوزیتو» بهخوبی به آن پرداخته است:

«هدف اصلی اجتهاد، اجرای مفاهیم و دریافتهای جدیدی از دین نبود، بلکه آنها مدعی بازگشت به مفاهیم اصیل قرآن وسنت و احیای آن بودند که طی قرون متمادی وکج فهمی برخی از اصحاب دین، از مسیر اصلی خویش فاصله گرفته و به بیراهه رفته بود ... مکتب اصلاحگری اسلامی به هیچ وجه در پی برقراری ظاهری و سطحی قواعد و ساختارهای جامعه صدر اسلام نبود.» (۵)

در میان مکاتب اسلامی، حنابله با تأکید و جدّیت ویژهای به این مباحث می

۱- Uwaidah M. Al- Juhany, Najd before the Salafi Reform Movement: Social, Political and

Religious Conditions during the Three Centuries Preceding the Rise of the Saudi State Ithaca Press in association with the King Abdul- Aziz Foundation for Research and Archives: Reading and Riyadh, ۲۰۰۲ , ۱۵۶

۲- John L. Esposito, Islam: The Straight Path Oxford: Oxford University Press, ۱۹۸۸ , ۱۱۴۱۸

۳- Ibid .۱۱۵

۴- Ibid

۵- Ibid .۱۱۶

ص: ۹۸

پرداختند. ابنتیمیه، عالم حنبلی قرن چهاردهم هجری، با ارائه تئوری توحیدگرای خویش سردمدار تشکیل حلقههای فکری اصلاحگرا و نوگرای اسلامی بود. اعضای اصلی این حلقههای فکری را؛ چنانکه با سلفیه نیز اشتراک نظر داشتند، شیوخ متعصّب سنی و خطبای زبردست حنبلی تشکیل میدادند. آنان مردم را بر پیمودن راه اسلاف خویش که در صدر اسلام ارزشهای اصیل جامعه اسلامی را متبلور ساختهاند فرا میخواندند سلفیون تنها راه رستگاری را بازگشت به اصول اساسی دین و آموزههای راستین پیامبر اسلام (ص) میدانستند. در میان تمام جنبشهای سلفی که در طول حیات این نحله فکری پدید آمده، هیچ نهضتی به اندازه وهابیت بر پایبندی افراطی بر شریعت تأکید و ابرام نورزیده است

محمد بن عبدالوهاب (م ۱۷۹۲) با بهرهگیری از توانایی و کارایی نیروی نظامی خاندان سعودی، حرکتی فراگیر آغاز کرد داد تا پیام راستین قرآن را که طاعت پروردگار بود، به مسلمانان ابراز کند (۱)

تیغه تیز این عقاید ابن عبدالوهاب در آغاز متوجه حلقههای اخوّت صوفی بود که در آن زمان، در جهان اسلام گسترش قابل توجهی یافته بودند. (۲) افزون بر مسائلی که اشاره شد، وهابیها تکریم قبور و آرامگاه بزرگان و ... و نیز طلب شفاعت از کسی بجز پیامبر اسلام (ص) را نمادی از کفر و شرک و ممنوع دانستند.

جنبش وهابی شاید با اقدامات پردامنه و وسیع خود، سرزمین نجد را از تاریخ سراسر جنگ وخونریزی جاهلانه خویش رهانید، اما نوعی حس بی میلی وغضب را نسبت به شبه جزیره عربستان و تمام سرزمینهاییکه ساکنان آن بر عقاید خویش اصرار میورزیدند، پدید آورد.

علی رغم سابقه طولانی تکفیر در تعالیم اسلامی، وهابیون با ارائه تعاریف جدیدی از مصادیق کفر، اهل کتاب را نیز تکفیر کردند وقتی پای کافر انگاشتن برخی اقوام مسلمان که پیشینهای طولانی درتاریخ اسلام داشتند بهمیان میآمد، وهابیان با قدرت وجسارت بیشتری بر اجرای تقیدات وتحدیدات خود پافشاری میکردند. اصلیترین دستاورد ایشان را میتوان القای حس قدرتمند نفاق افکنی دانست که ظاهراً بهدنبال اصلاح و احیای ارزشهای اصیل اسلامی، در سرزمینهای اطراف؛ مانند عراق، عربستان و کشورهای حاشیه خلیج فارس، البته با ابزار اعمال خشونت پدید آمده بود.

با این همه، نباید سخن گفتن از جنبشهای اصلاحگر سلفی قرون ۱۸ و ۱۹ در جهان اسلام را به وهابیت منحصر دانست؛ چه، سنتی سلفی با پیشینهای طولانی در عراق وجود داشته است. (۳)

بسیاری از شیوخ عراق که راه پیامبر را تفسیر و تبیین کردهاند، گرایشهای سلفی داشتهاند. نیم قرن پیش از ظهور وهابیت (در سال ۱۷۴۵)، اجازات متعددی از شیوخ سرشناس و معتبر عراق؛ مانند شیخ ناصربن سلطان الجُبُری، استاد مدرسه قادری موجود است که در آنها شاگردان خویش را به پیروی از راه اصیل اسلامی و عدم انحراف از تعالیم اصیل اسلاف صالح فرا خوانده است.

محمد بن عبدالوهاب در سال ۱۷۴۲، طی نامهای که به علمای بصره نوشت، از آنها خواست به دعوت وهابی بپیوندند، که البته با پاسخ رد ایشان مواجه شد. وی نامههای بعدی خویش را به سلطان سلیمان مملوک پاشا (حک- ۱۷۸۰- ۱۸۰۲) فرستاد. مخاطب این مکاتبات، شیخ عبدالراوی، نایب پاشا بودکه سرانجام باعث پدید آمدن ارتباط و مکاتبه با

۱- Elizabeth Sirriyeh, Wahhabis, Unbelievers and the Problems of Exclusivism, BRISMES ۱۲۵ , ۱۶/ ۲ ۱۹۸۹

۲- ۲۵. Ibid

۳- این مبحث از عباس العضاوی در ذخیره ابی الثنا الآلوسی: عصره و مجتمعه الاسلامیه و الأدبیه و التاریخیه و السیاسیه و مولفاته؛ بغداد، مطبعهٔ تجارهٔ و طباعه، ۱۹۵۸، ۴۰- ۳۵

ص: ۹۹

سلیمان بن عبد الله بن محمد ابن عبد الوهاب نجدی، نوه ابن عبد الوهاب گردید. این نامهها که در اصل بررسی انتقادی مبانی اندیشه وهابی بهحساب میآمد، یک قرن بعد از نگارش، تحت عنوان «التوضیح عن توحید الخلاق فی جواب أهل العراق» در قاهره به چاپ رسید. (۱)

علی رغم حضور مخالفان وهابیت در عراق با پیشینه دراز، نگرش ضدّ وهابیت را نمیتوان وجه غالب و مورد اتفاق تمام علمای عراق شمرد. شواهد و مدارک حاکی از آن است که تحت حمایت‌های بی دریغ وهابیون از یکی از شیوخ موروثی قبیله عبید؛ یعنی عبدالله بیگ الشاوی، آموزههای این جریان بهطور گسترده در عراق گسترش یافت. به دنبال این اقدامات، در دهه ۱۷۴۰ دولت مملوک، هراسان از تأثیرات عمیق تبلیغات وهابی، علمای عراق را به مقابله و پاسخگویی به شبهات این بدعت بزرگ فرا خواند. برخی پذیرفتند و گروهی استقبال نکردند. گمان میرود دسته دوم در خفا به اندیشه‌های دعوت وهابی ایمان آورده بودند. (۲)

از سوی دیگر، پیوندی محکم و ناگسستنی که میان شیخ علی السُوَیدی سلفی مسلک و مملوک پاشا سلیمان کوچک (حک-۱۸۰۷- ۱۸۱۰) برقرار بود، مانع از گسترش وهابیت شد.

پاشا، تحت تأثیر مشاورتهای سُویدی دستور داد مبلغ ثابت و عادلانهای بهجای صدقاتی که در حکومتهای پیشین با قهر و زور دریافت میشد، به مأموران مذهبی پرداخت شود و تنها مالیات شرعی از مردم بگیرند. (۳)

بهرحال، کشف تفاوتها و اختلافات میان «سلفیه» و «وهابیت» به دلیل اشتراک مبانی نظری، امر بسیار دشواری است. در حقیقت باید به تمام این مسائل، ملاحظات سیاسی را نیز افزود که پیوسته آب را گل آلود میکرد. به دیگر سخن، تهدید وهابیت برای جهان اسلام توسّط مورخان وابسته به ممالیک به شکل جدی مطرح میشد و در بهترین وضعیت، تفاوتهای بنیادین و نظری میان این دو مکتب فکری- سلفیه و وهابیت- چنان نبود که به اختلاف و گسست سیاسی میان متحدین هم مسلک تبدیل شود.

با این حال، در فضای نا امن و بی ثبات قرون ۱۸ و ۱۹ عربستان، عراق و حاشیه خلیج فارس، وهابیت به قدرتی قابل ملاحظه تبدیل شده بود. بهخصوص پس از آنکه محمد بن عبدالوهاب رساله نخست خود را بهآن بخش از نواحی که: آنها را بهدلیل تأثیر گرفتن از آموزههای منحرف صوفی و فرایض مذهبی نادرست و باطل، کافر و مشرک خوانده بود، پی گرفت. اهمیت سیاسی دعوت موحّدون وهابی برای پاشای بصره و بغداد و قبایل قدرتمند شیعی عربستان شرقی، کمتر از اهمیت مذهبی آن نبود؛ چرا که وهابیها با سلاح عقیده و ایمان حملات خود را به سوی مرزهای ایشان آغاز کرده بودند.

شرح این مجادلات از سوی مؤلف ناشناس کتاب «لمع الشهاب فی سیره محمد بن عبد الوهاب» که اثری ضدّ وهابی است و به نظر میرسد به دست وقایع نگاری از اهالی احسا، در شرق عربستان به رشته تحریر در آمده، تبیین شده است. طبق آنچه نگارنده کتاب یاد شده نقل میکند، مخالفان وهابیت نه تنها آنرا بدعتی تازه در اسلام میدانستند، بلکه غایت و هدف اصلی را نه اصلاحگری در تعالیم اسلامی، که ابراز و اجرای آیین جدیدی، جدا از اسلام شمرده بودند. (۴) علاوه بر این، او ادعا میکند که ابن عبدالوهاب دین جدیدی را پدید آورده و قصد هدایت گمراهان را دارد

تاریخ نگار رسمی ممالیک در عراق نیز گرایشهای همسانی را برگزیده است.

۱- ۳۵. Ibid

۲- ۳۷۸. Ibid

۳- Ibid

۴- نویسند ناشناس، کتاب «لمع الشهاب فی سیرة محمد بن عبد الوهاب»، شیخ عبدالرحمان بن عبداللطیف بن عبدالله الشیخ، ریاض، دارالملک عبدالعزیز، ۱۹۷۴، ۲۴- ۲۲

ص: ۱۰۰

«ابن سند» و «کِرکوکلی» دو مورخ طرفدار ممالیک نیز در رسالههای خود از وهابیها با عباراتی چون «مُغفلون» و «فاسدون» یاد کردهاند. آنها پرسشها و انتقادهای خود در باره درجه بندی کفر و شرک در اندیشه وهابی را با صداقت و صراحت بیان میکنند، در این سو وهابیون نیز از تمام نیروی معنوی و عقیدتی خود برای حمله و هجمه بر ضدّ عثمانیان عراق و قبایل بنوخوالد در احسا بهره میگیرند. (۱)

افراد مشخصی شیخ محمد بن عبدالوهاب را به بدعت گذاری دینی جدید محکوم میکردند. البته این در نظر شیخ و حامیانش ادعایی گزاف و بی مورد بود. بنابراین، اعضای جنبش وهابی، نهایت کوشش خود را برای کاستن بار این نوع اتهامات به کار میگرفتند. بورکهارت در کتابش (مطالعاتی در باره صحراگردان و وهابیون) این ادعا را نادرست و نتیجه جوسازی منفی حکومت عثمانی بر ضدّ وهابیت دانسته است، (۲) لیکن برخلاف انتظار، این اتهام مدتها مطرح بود و لازم است در ایراد این اتهام، که در قرن ۱۸ و اوایل قرن ۱۹ در عراق عربستان و حاشیه خلیج (فارس) رواج بسیار داشت، بررسیهای بیشتری انجام شود. از سوی دیگر، مورخان محافظه کار دیگری هم وجود داشتهاند که کوشیدهاند با ساده انگاری بیش از حد در اندیشه وهابیت بدان بهعنوان موضوعی کم اهمیت بنگرند.

به هر روی، تمام این تقابلات و تعارضات تاریخ نگارانه و ادبی، با توجه به زمینه بروز و ظهور خود، باید مورد بررسی قرار گیرد. بی شک نزد همگان پذیرفته است که عوامل سیاسی، اقتصادی و مذهبی گوناگونی در تعارضات میان وهابیان و مخالفینشان تأثیرگذار بوده است. از آغاز تشکیل دولت اول سعودی، شاهراههای اقتصادی بهعنوان مسیر تجارت سرزمینهای اطراف به داخل شبه جزیره عربستان، در استراتژی اقتصادی دولت سعودی اهمیت ویژهای داشتند. حملات و تهاجمات سعودی- وهابی به داخل شبه جزیره، منحصراً تحت تأثیر مبارزه با جهالت فراگیر در آن سرزمین نبود بلکه ارتباط به امور دیگری چون میزان عایدی و سودی که از این حملات متوجه آن دولت می شد نیز داشت؛ مثلًا امرای سعودی، ساختار جدیدی را جایگزین عوارض راهها در نجد کرده بودند. بدین ترتیب که تمام مسافران، زائران و بازرگانان ناگزیر بودند از مسیری باریک و صعب العبور بگذرند که به وسیله مأموران سعودی کنترل می شد و در نهایت در درعیه، پایتخت سعودیان عوارض و مالیات کلانی از ایشان اخذ میشد. (۳) در دریا نیز ارتش سعودی به دفعات سرزمینهای شیوخ عربستان شرقی، قطر، بحرین، یمن و سواحل خصوصی را به تصرف خویش در آورد. اصلیترین هدف و نتیجه این انحصارگری قدرت در خاک و آب- که باعث ایجاد گسست شدیدی در شبکههای ارتباطی اقتصادی شده بود- بازسازی کنترل شده تعاملات اقتصادی- تجاری جدیدی بودکه سعودیان درآن نقش اصلی را ایفا میکردند.

از نتایج مهم جنگهای نیروهای سعودی- وهابی در عراق و خلیج فارس، تغییر و انتقال در معادلات سیاسی و نیز مسیرهای بازرگانی منطقه بود. بحرین، قطر و کویت هستی ناچیز خویش در این دوره خاص را مدیون وضعیت سیاسی رایجی بودند که از اقدامات سعودیان در منطقه ناشی شده بود.

هجوم سعودیان به حجاز، در سال ۱۸۰۵، سلطه و حکومت ظاهری سلطان عثمانی بر حرمین شریفین را به خوبی عیان ساخت و قدرت نظامی سعودی را به رخ ارتش شکننده پاشاهای ممالیک در بغداد و بصره کشید. از سوی دیگر، حملات سعودی تأثیرات

۱- Hala Fattah, The Politics of Regional Trade in Iraq, Arabia and the Gulf, ۱۷۴۵۱۹۰۰ Albany: State University of New York Press, ۱۹۹۷ , ۴۳۵۵.

۲- J. L. Burckhardt. Notes on the Beduins and Wahabys Collected during His Travels in the

East by John Lewis Burckhardt London: Coburn Bentley, ۱۹۳۰ , ۱۱۳.

۳- لمع الشهاب، ص ۵۲

ص: ۱۰۱

بهسزایی بر مناسبات سیاسی قبایل جنوب عراق و شمال خلیج فارس داشت؛ قبایلی که بنا به اقتضای اوضاع منطقه- بهویژه مرز منطقه مُنتَفِق (استانی در عراق) در مرزهای جنوبی و مرکزی- عامل ممالیک برای مبارزه با تحرّکات مرزی امارت سعودیان بوده و نیز گاهی پیمان اتحاد و مساعدت با نیروی سعودی منعقد میکردند.

شاید بهترین مثال برای منازعات و درگیریهای ستیزه جویانه جنبش وهابی با سرزمینهای اطراف را بتوان در تهاجم ایشان به کربلا در سال ۱۸۰۱ جست.

تداوم اوضاع در دهههای آغازین قرن بیستم

در سالهای آغازین قرن بیستم میلادی، گرفتاری و محاصره چند باره قلمرو قبایل متعددِ شبه جزیره، عراق و خلیج (فارس) موجب شد که این قدرتها بر ضدّ نیروی سعودی دست به نوعی ائتلاف بزنند. با این وصف، در حالیکه روابط میان عبدالعزیز بن سعود و نیروهای عثمانی بهشدت متشنج بود و نیروهای بریتانیایی به سواحل شمالی خلیج (فارس) تجاوز کرده بودند و نیز امرای رشیدی تعارضات جدی با نیروهای سعودی داشتند و احتمالًا به کف آورنده نهایی امارت حائل محسوب میشدند، شریف حسین بن علی، حاکم حجاز برای افزایش قلمرو خویش تلاشهای بی وقفهای را آغاز کرد و نیز شیخ مبارک، امیر کویت علیه نمایندگان سیاسی عثمانی در بصره به دسیسهگری و توطئه چینی پرداخت. اوضاع سیاسی منطقه آبستن حوادث و در انتظار بروز معادلات تازهای بود، اما آنچه پس از فعل و انفعالات بسیار در این معادلات تغییر کرد، وضعیتی بود که به نفع قدرت تازه نضج یافته و البته شکننده وهابی رقم خورد؛ بهخصوص در دوره انتقال و افول قدرت عثمانی در منطقه و پایان قیمومیت بریتانیا بر عراق، جنبش وهابیت با گرایشهای افراطی سلفی به قدرت اصلی منطقه تبدیل شد. وجه تمایز عمده این دوره با شرایط مشابه، آن است که برخلاف قرن هجدهم (زمانی که مورخین مملوک عراق و وهابیون بر سر محدوده تحت سلطه وهابیت با یکدیگر در حال مجادله بودند)، در دهههای آغازین قرن بیستم تعارضات وهابی- سلفی با اختلافات نژادی همراه شده بود که در پی پدید آمدن دولتهایی ناتوان و ضعیف تبدیل به گرایشهای ملی- مذهبی گردید.

چنانکه از اقتضاهای دوران آشوب و بحران است، حکومت هاشمی در عراق، سالهای آغازین این دوره را در جنگ و نزاع با قبایل مرزی سپری کرد. با وجود فضای دشمنی و جدال ورزی رایج در منطقه، بیشتر قبایل محدود گردیده و سکونت داده شدند. کنسولگری بریتانیا بر تأثیرگذاری و ایفای نقش ایشان در منطقه تأکید میورزید. چه، محدوده دولتها، بر نظامات حقوقی- عرفی قبیلهای پایبند بود، لیکن نباید این موضع باعث ایجاد اتحاد و یکپارچگی در میان ایشان میشد. (۱)عراقِ انگلیس توانست تمام ساختارهای آموزشی، دولتی و قضایی خود را بازسازی نماید و از این طریق انگیزه و عزم ویژهای را برای حضور اعضای ذکور جامعه- چه شیوخ قبایل و چه افندیهای شهری- در پارلمان جدید پدید آورد. مأموران سابق اشراف مکی که در نظام رتبه بندی عثمانی ارتقا یافته بودند و در آستانه جنگ جهانی اول با هدف پیوستن به نیروهای امیر فیصل بن حسین

که ابتدا در حجاز و پس از آن در سوریه حضور داشت) از ارتش جدا شده بودند، همگی اصلیترین نیروهای دولت نوین وهابی را تشکیل دادند. اکثر شیعیان منطقه به اقلیت سنی حاکم پیوستند تا نهادهای حکومتی را بازسازی و احیا نمایند. (۲) شورشهای قبیلهای حتی پس از پایان خونینی که در سال ۱۹۲۰ بر آنها رخ داد نیز در گوشه و کنار بروز و

۱- Charles Tripp, A History of Iraq Cambridge: Cambridge University Press, ۲۰۰۰ , ۳۷, ۵۲

۲- Ibid .۴۰ ,۶۵

ص: ۱۰۲

ظهور داشت و سرآغازی برای شکلگیری نظام حکومتی خودمختار عراقی بود که وضعیت نوینی را از لحاظ سیاسی، اقتصادی، مذهبی و گرایشهای نژادی پدید آورده بود. با این حال، تمام این موقعیتها، گذرا و موقت بود. چه، نهادهای حکومتی عثمانی مضمحل از درون، گاهی تحت تأثیر تحریکات کنسولگری پرنفوذ بریتانیا احیا میشد. در حالی که بریتانیا در موقعیتهای دیگر میکوشید با امتزاج این دو روی یک سکه، اهداف چندلایه خود را در منطقه محقّق سازد. مهمتر از همه این موارد، اندیشه آزادی خواهی، مساوات، پلورالیزم و دموکراسی بود که کم و بیش تبدیل به بیت الغزل ساختارهای نوین حکومتی عراق شده بود. عراقیها در تمام سطوح، دغدغههایی چون ملیگرایی، فرقهگرایی و بعضاً عقاید مذهبی را دنبال گرفتند که همگی در اندیشه تشکیل یک دولت مستقل و به دور از دخالتهای بریتانیا تبلور مییافت.

از لحاظ فرهنگی نیز این گرایشهای انشعابگرا و چندصدایی فرهنگی، چشم انداز چند وجهی را از عراق ارائه میکند. تمامی این گرایشها از طریق گروههای مذهبی و فرقهگرا در بغداد به جامعه تزریق میشد. تحرّکات و اقدامات پردامنه انجمنهای ادبی و نشستهای فرهنگی در دهههای ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰، بهدنبال تشخیص و ارائه هویتی منحصر از دیگر ملل، برای یک فرد عراقی با تکیه بر تمام پس زمینههای فرهنگی، تشکیل میشد. از نمونههای بارز این اقدامات فرهنگی، جلسات هفتگی بود که در منزل پدر آناستازیا الکرملی در بغداد تشکیل میشد و مجموعهای از گروههای شیعی، سنی، مسیحی و یهودی گرد هم میآمدند تا در تمام ابعاد فرهنگ عرب با تکیه بر سیاست و دین به بحث و تبادل نظر بپردازند. (۱) فراتر از این، مدارس سکولار و غیر دینی در حال پا گرفتن بود؛ مثلًا اقلیت یهودی که در امور اقتصادی بر دیگران برتری داشتند، فرزندان خویش را به مدارسی میفرستادند که اسرائیلی بود و دانش آموزان را تحت نظام فکری و آموزشی فرانسه را می پروردند. در همین حال و در سالهای آغازینِ شکلگیری سلطنت، نظام آموزشی شیعی در کربلاـ و نجف با پذیرش بهتری نسبت به دیگران دست به تغییراتی در ساختار قانونی زدند (۲) و کوشیدند با جلوگیری از بروز گرایشهای فرقهای، از سنت آموزشی رشدیه که از عثمانی به دیگر مناطق نیز سرایت کرده بود، پیروی کنند. (۳)

همزمان با رونق یافتن این روشها جدید در زندگی مردم، سنتهای قدیمی نیز با تأثیرگذاری بالا، به وسیله اقشار پایین جامعه پشتیبانی میشدند. در میان تمام این گرایشهای نو و کهنه، دو فرقه در میان همگان از اقبال بیشتری برخوردار بودند؛ «متصوفه» و «سلفیه». اخوّت صوفی، بهخصوص قادریه، نقشبندیه و نیز فرقه نوپدید رفاعیه در سرزمین عراق رشد و گسترش قابل توجهی یافته بودند.

در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، عرفان گرایان به دو گروه تقسیم میشدند؛ از سویی فرقههای اخوّت «محافظه کار و متعصب» که به ولایت معنوی اسلاف نیک سرشت خویش متکی بودند، در صحنه حضور داشتند. تنها فرق این گروه با علمای سنتی، اعتقاد ایشان بر وجود باطنی برای ظاهر قرآن و سنت بود. از سوی دیگر طریقتهای دیگری نیز وجود داشتند که در سطح عامه مردم رواج بیشتری داشتند و از سوی مخالفینشان به گمراه کردن مسلمانان از طریق رواج فرایض و عادات مذهبی مجعول و خارج از دین، از راه راستین قرآن و سنت، متهم میشدند. چه، رهبران صوفیه درک مفاهیم دینی را برای عوام الناس، بسیار آسان می نمودند و میکوشیدند باطن قرآن و سنت را ممزوج با شعر و ادبیات

۱- یوسف عزالدین، الیقظة الفکریه فی العراق در مجلة المجمعة العلمیه، ج ۳۲، شمارگان ۳ و ۴ ۱۹۸۱ ص ۳۰۸ ر. ک: عبدالرزاق الهلالی، دراسة و التراجم العراقیه، بغداد و بیروت: مطبعه نهدی، ۱۹۷۲، ۲۵- ۱۰۴

۲- نورالدین شهرستانی، تاریخ الحرکه العلمیه فی کربلا، بیروت، دارالعلوم ۱۹۹۰، ۲۰۰- ۱۷۰

۳- عزالدین، الیقظه، ص ۲۹۳

ص: ۱۰۳

به پیروان خویش منتقل کنند. (۱)

از سوی دیگر، سنت اسلامی رایج و سرسختی که با سنت متصوّفه بهشدت سر جنگ داشت نیز فعال بود. میزان آگاهی و درک مردم از مفاهیم سلفی در عراق را شاید بتوان محصول تلاش های درازدامن نوحنبلیانی دانست که در فاصله بین قرون ۱۸ و ۱۹ به سرزمینهای عراق، مصر و هندوستان سفر کرده و هریک در گوشهای جنبشهای نوگرا و اصلاح طلبی را بنیان نهاده بودند. اما علی رغم سابقه نسبتاً طولانی سلفیه در عراق، این جنبش کماکان به همان شکل درونی و مخفی خود باقی مانده و نتوانسته بود به جنبشی فراگیر تبدیل شود.

برخلاف سوریه و مصر که جنبش در آنها توانسته بود به حد کافی پیرو و هواخواه بیابد و اصلاح گران نو اندیشی چون سید جمال الدین اسدآبادی، محمد عبده و رشید رضا را برای هدایت یک جنبش ضد استعماری گسترده به سمت خویش جلب کند، در بغداد گرایشهای سلفی به شکلی درونی و خاص بود و بر محور شیخ محمود شکری الآلوسی جمع میشدند. اصلیترین رقیب شکل گیری و بسط عقاید سلفی در عراق، بی شک تلاش و حمایت بی دریغ امپراطوری عثمانی برای رواج اخوّت متصوفه، بهخصوص در زمان سلطان عبدالحمید دوم بود. این وضعیت، متفکران سلفی را در موقعیتی ضد امپراتوری عثمانی و جهت گیری های فکری آن قرار داده بود.

تمایلات ضدّ وهابی و ضد تصوّف شیخ محمود شکری الآلوسی

در ۲۹ مارس ۱۹۰۵، کنسول بریتانیا در بغداد گزارش داد: صبح دیروز یکی از تأثیرگذارترین شخصیتهای جامعه عربی در بغداد دستگیر و به شهر موصل تبعید شد. (۲) این شخص، کسی نبود جز شیخ محمود الآلوسی، استاد مدرسه حیدرخانه و شخصیتی که به دلیل عقاید خاص سیاسی- مذهبی‌اش شهرت ویژهای یافته بود؛ (۳)یکی از اقوام نزدیک او، والی سابق بغداد، ثابت افندی الآلوسی است. همچنین عبدالرزاق افندی، استاد مدرسه اعظمیه و حاج احمد الآسفی، تاجر سرشناس قهوه از نجد، از دیگر بستگان سرشناس شیخ به حساب میآمدند. به گزارش دستگاه جاسوسی بریتانیا، عبدالوهاب پاشا، والی بغداد، حکم توقیف و دستگیری شیخ را در تاریکی شب در بغداد اجرا کرده است. کنسول بریتانیا اینگونه ادامه می دهد:

آنها به دلیل ملاحظات سیاسی و نگرانیهایی که از بابت «جنبش عربی» که در بین النهرین، سوریه و فلسطین گسترش ویژهای یافته بود، حکم را به این شکل اجرا نموده بودند. ... از دیگر اتهامات او نگارش کتابی در دفاع و تجلیل از آیین وهابیت بوده است. این کتاب برای چاپ به مصر فرستاده شده بود و حاج احمد اسفی هزینه های چاپ آنرا به عهده گرفته بود .... دلیل دیگر این نفی بلد، کشف و ضبط مکاتبات و مراسلاتی بود میان شیخ، ابن سعود و امیر کویت که از خانه شیخ محمود پیدا شده است. (۴)

یک مورخ محلّی نیز از دستگیری و تبعید محمود شکری الآلوسی و پسر عمویش، بهدلیل حمایت و نشر عقاید مذهب وهابی سخن گفته است. (۵) با این حال، با میانجیگری سران و متنفّذین موصل و ارسال تلگراف مشترکی برای باب عالی دولت عثمانی در استانبول، آلوسی و همراهانش به بغداد بازگشتند. با روی کارآمدن والی جدید بغداد، تمام تعهّدات عثمانی در مورد آلوسی کنار گذاشته شد و او بهعنوان یکی از هواداران پنهانی وهابیت مورد آزار قرار بود و وی سرانجام «شیخ وهابی بغداد» لقب گرفت. آلوسی در

---

۱ - Elizabeth Sirriyeh, Sufis and Anti- Sufis: The Defence, Rethinking and Rejection of Sufism in the Modern World London: Curzon, ۱۹۹۹ , ۱۱۱

۲- FO ۱۹۵/ ۲۱۸۸, Newmarch to the Government of India, Baghdad, ۲۹ Mar. ۱۹۰۵

۳- Ibid

۴- Ibid

۵- علی ظریف الأعظمی، مختصر تاریخ بغداد القدیم و الحدیث أو بغداد فی أربعه آلاف سنه، بغداد، مطبعهٔ فرات، ۱۹۲۶، ۲۴۶

ص: ۱۰۴

مـواجهه بـا این وضـعیت، خـود را پیرو محمـد (ص)- و نه محمـد بن عبـدالوهاب- خوانـد و از دیگر سـو، از پـذیرش پیروان دعوت وهابی، بهعنوان شاگرد خودداری کرد. (۱)

شیخ محمود شکری آلوسی کیست و به چه دلیل به عنوان یک وهابی مورد طعن و آزار دیگران قرارگرفت؟

او در ۱۸۵۶ در یک خانواده مشهور، عالم و دانشمند، در بغداد متولّد شد و تبدیل به یکی از اسوههای دانش اندوزی و علم آموزی زمان خویش شد. آلوسـی در آسـتانه ورود به دهه چهارم عمر خویش، استاد کامل مرجانیه، یکی از اصلیترین مدارس مذهبی بغداد شـد و در همان زمان، در حوزه علمیه حیـدرخانه نیز به مقامی در همین شأن و رتبه نایل آمد. او عمر خود را وقف تحقیق و نگارش رسالات و کتب گوناگونی در موضوعات متنوع از شعر عرب پیش از اسلام تا علم الأنساب کرد.

در منـابع آمـده است که وی بیش از پنجاه عنوان کتاب، در موضوعاتی چون تفسـیر قرآن، فقه، تراجم، لغت نامه، علم بـدیع، اصول عقاید، فلسفه، تاریخ، جغرافیا و زبان شناسی عربی دارد. (۲)

آلوسی از ۱۸۸۶ تا ۱۸۹۰ مقالات متعـددی را در الزوراء، اولین روزنامه منتشـر شده در بغداد عثمانی که با نظارت ولی مدحت پاشا منتشر میشـد، به چاپ رسانـد. وی به مناسبت پژوهشـهای ارزشـمندش در حوزه تاریـخ عرب جاهلی، در سـال ۱۸۸۷ مورد تقـدیر هشـتمین کنگره شـرق شناسـی سوئد قرار گرفت. شـهرت آلوسی در زمان حضور در مرجانیه، به فرانسه رسید و در آنجا مورد توجه مجامع شـرق شناسـی و بهطور ویژه شـخص «لویی ماسـینیون» قرار گرفت. همین آشنایی نیز باعث شد ماسینیون در ایام حضورش در بغداد، در محضـر درس آلوسی حاضر شود. چنانکه «پِرِس»- نگارنده مدخل مربوط به آلوسی در دایره المعارف اسلام- مدعی ست آلوسـی «یکی از سرشـناسترین شخصیتهای علمی در جهان اسلامِ مدرن است که از طرق گوناگون شفاهی و نگارش آثار خویش با مظاهر بدعت در اسلام به مبارزه برخااسته بود. از سوی دیگر بدون شک میتوان او را یکی از سردمداران مهم جنبش سلفیه در قرون معاصر دانست. (۳)

عمو زاده آلوسـی، محمـد ثابت الـدین افنـدی نیز از خاسـتگاه وی برآمـده بود. او فرزند یکی از مفسّـِران مشـهور، بهنام شـیخ نعمان خیرالدین الآلوسی، زاده در سال ۱۸۵۸، دوسال پس از محمود شـکری بود. او نیز مانند شیخ محمود در زمینههای مختلفی خبره بود، تا بدانجا که او را در کنار همه دانشـهایش، یک نژاد شـناس و متخصـص پرورش اسب اصـیل نیز دانسـتهاند. (۴) او در مسـیر نیل به مقامات علمی- مذهبی عراق، در سن ۲۵ سالگی به قضاوت نجف، کربلا، سـلیمانیه و سرانجام الاحساء (عربستان شرقی) رسید. وی در حین تصـدی مقامات دولتی متعدد، چهاربار به اسـتانبول سـفر کرد و نیز یک بار برای ادای فریضه حج به حجاز رفت. لیکن پس از یک دوره طولانی از حضور در رتبههای اعلای دولتی، تصـمیم به بازنشسـتگی و بازگشت به بغداد گرفت که در این راه با موانع زیادی روبرو گردید، تا آنجا که از قضای حوائج یومیه خویش نیز عاجز ماند. در همین ایام عسـرت و سختی، باردیگر شغل دیگری در نظام اداری شـهر بغـداد به او پیشـنهاد شـد که دو سال را نیز در این مقام گذراند. در واقع مدت حضور او در بغداد، با ایراد اتهام همـدستی و معاونت بـا دسیسـههای وهابی مآب پسـر عمویش، محمود شـکری به پایان رسـید و پس از آن مجبور به ترک بغـداد و حرکت به سوی موصل شد.

۱- Conversation with the late Shaykh Muhammad Bahjat al- Athari, Baghdad, ۱۱ Nov. ۱۹۸۱

۲- H .Peres ,Al -Alusi ,in EI ۲ ,۴۲۵

۳- Ibid .۴۲۵

۴- Kadhim al- Dujayli, obituary in Lughat al- arab, Dec. ۱۹۱۱, ۱۲۹۳۰

ص: ۱۰۵

محمـد ثابت پس از بازگشت از تبعید، برای دومین بار در عمر خویش به زراعت و کشاورزی پرداخت تا از این طریق زندگی کند، لیکن بـازهم نـاموفق بود. سـرانجام او در سال ۱۹۱۱ در حالی که به تازگی مسـند قضاوت شـهر سـلیمانیه به او پیشـنهاد شـده بود، با تحمل رنج و تعب بسیار درگذشت.

دو عمو زاده آلوسـی وی را در تبعیـد به موصـل همراهی میکردنـد. تنهـا اطلاعـاتی که در دست است، این است که ایشـان متعلق به یکی از خاندانهای نجدی اسفی در بغداد هستند.

از سوی دیگر، ارتبـاط حـاج احمـد آسـفی بـا همین خانـدان بغـدادی بر مـا پوشـیده است. چه، تمـام افراد این خانـدان، بازرگانـانی سرشناس بودهاند که پیوسته میان عربستان و عراق و شام در حال تردد بودند و نمیتوان به راحتی نسب ایشان را بهدست آورد. به هر روی، درک شخصیت و نقش افرادی که به موصـل تبعیـد شدهانـد، در پژوهشـهای وهـابیت عراق در آن دوره زمـانی خاص، تأثیر بسیار دارد. «الیزابت سیریه» در میان پژوهشهایش در باب حضور وهابیت در سوریه و شام خاطر نشان ساخته است که در سال ۱۹۰۸ تنهـا مـدافع سرسـخت وهابیت، رشـید رضا به خاطر ایراد سـخنانی در دفاع از وهابیت، دریک محفل عمومی و انتقاد شدیـد از آیین تقدس بخشیدن به قبور، مورد حمله و آزار بسیاری قرار گرفت. (۱)

لقبی که مخالفان سـلفیه در سوریه به رشـید رضا نسبت دادند، نشان دهنده تلاش گسترده و دامنهدار ایشان در طرد و لعن تنها گروه مخـالف و منتقـد دسـتگاه سیاسـی محـافظه کـار و نـاتوان حـاکم بر دمشق است. برخی صاحب نظران، آلوسـی را یک وهابی معتقد دانستهاند که عقیده اصلی خویش را از دیگران پنهان میکرد. (۲)

آثار و نوشتههای آلوسی بهترین دلیل بر ایمان و باور او به گرایشهای ضدّ وهابی وی است. (۳)

علت اصـلی این نگاه منتقدین آلوسـی را شاید بتوان در تاریخی که او برای نجد نگاشـته و یا خویشاوندی نزدیکش با عناصر وهابی در عربسـتان جسـتجو کرد. البته با تعلیلی ژرف نگرانه و با توجه به مثالیکه پیشتر از رشـید رضا نقل شـد، درک نادرست منتقـدان از رابطه میان وهابیت و سـلفیه و جایگاه هریک از این دو اندیشه، ترکیب ناصحیح میان معتقدان این دو طرز فکر را موجب شده است. شرح مبسوط و کـاملتری از این رویـداد را میتوان از قول یکی از شاگردان وفادار آلوسـی، شـیخ محمـد بهجه الأثری دریافت. شـیخ محمود آلوسـی به مجرد اصـرار و خواست شـیخ ابراهیم الراوی، سـرکرده طریقت نوبنیاد رفاعیه، از بغداد تبعید شد. (۴) برای درک بهتر پس زمینههای این اظهار نظر الأثری، باید در وضـعیت عمومی بغدادِ پایان قرن نوزدهم توضیحاتی داد. بیشترین سالهای عمر ۶۹ ساله شـیخ محمود آلوسی، در زمان امپراتوری عثمانی گذشت. چنانکه الأثری در شرح حال شیخ آورده، او همیشه مواضعی دو پهلو و مبهم در قبال حضور دولت جدید، که جانشین عثمانی شده بود، اتخاذ میکرد. الأثری در این باب مینویسد:

«امپراتوری عثمـانی برای پنـج قرن متوالی تنها ملجأ و پناهگاه اسـلام بهحساب میآمـد. عثمانی تنها نیرویی است که توانست در مقابل مطامع توسعه طلبانه و ضدّ اسلام غربیها مقاومت کند و جهان اسلام را از شرّ آنان مصون بدارد. اگر خلیفه عثمانی که رکن این نظام حیات بخش سیاسی در جهان اسلام است، از بین برود، بیشک جای آنرا نظامات انحرافی و باطل خواهند گرفت.

۱- ۱۰۴۳... Sirriyeh ,Sufis

۲- عبدالحلیم الرحیمی، تاریخ الحرکه الاسلامیه فی العراق، ۱۹۰۰- ۱۹۲۴، بیروت الدار العالمیه، ۱۹۸۵، ۱۳۳- ۱۱۵

۳- ر. ک: محمود شـکری آلوسـی، کتاب غایـهٔ اللأمانی فی الرد علی النبهانی، ویرایش شـیخ محمـد بهجهٔ الأثری، بغداد، بی تا. این کتاب در ادامه این مقاله با بسط و توجه بیشتری مورد بررسی قرار خواهد گرفت

۴- Conversation with the late Shaykh Muhammad Bahjat al- Athari, Baghdad, ۲۳ Dec. ۱۹۸۱

ص: ۱۰۶

این موضعگیریهای شیخ، در روزهـای پایانی حیات دولت عثمانی ابراز شـد. در چنین روزگاری است که هر انسان خِرَدگرا و آزاد اندیشـی در موضع خویش نسبت به وقایعی که در حال رخ دادن است، دچار دو دلی و تردید میشود. بی شک شـیخ آلوسی موضع خویش را در همیاری و ایستادگی در دفاع از عثمانی قرار داده بود. او بر امکان بازسازی و احیای ساختارهای بنیادین امپراتوری با اتکـای ویژه بر نژاد عرب- که طی فعالیتهـای دراز دامن استعمارگران، از اوج عظمت خویش به حضـیض ذلّت درافتاده بود- تأکید میورزید ...» (۱)

آلوسـی در زمانهای چشم به جهان گشود که سیر متغیر و ناموزون احیا و تجدیـد حیات دوران عثمانی تازه آغاز شـده بود. در این مراحل، سلاطین عثمانی تمام دوران حیاتشان را در جدال دائمی میان «طرفداران عدم تمرکز گرایی» در ساختار دیوانی عثمانی- که عموماً از سران و نخبگان تجار، نظامیان و مأموران شرعی بغداد تشکیل میشدند- و «هواداران تمرکز گرایی همه جانبه» میگذراندند گفتنی است نخبگان تحصیل کرده در خارج از عثمانی و سیاستمداران کلان در این کشور، از اصلیترین گروههای تشکیل دهنده آن بودند. در حالت کلّی و رایج، گروه دوم پیروز میشدند. این پیروزی نه مدیون حمایتهای دولتی، بلکه حاصل موقعیتهای خاص و تأثیرگذاری بود که آنها در ساختارهای اداره امور سیاسی- مذهبی استانهای خاص امپراتوری؛ مانند بغداد، موصل و بصره داشتند. آلوسی در این میان، مواضعی متفاوت از همانندهایش اتخاذ کرد. او به عنوان عالمی منزوی و گریزان از اجتماع که اکثر سالیان عمر خویش را تنها مصروف نگارش متون علمی نموده، تا گواهی بر شرایط سیاسی- اجتماعی متغیر و ناآرام جامعه عراق در آن روزگار باشـد، دسـت از اظهارنظرهـای خـویش که بر خلاـف رویه غـالب اکـثریت متنفّـذین، چـون شخصـیتهای عرب، پاشاهـای عثمـانی و نمایندگان سیاسی بریتانیا بود نکشید. طبق معمول اصلیترین دغدغه او متوجه تحقیر و تنزّل جایگاه اندیشمندان و عالمان عراق بود.

باورها و اعتقادات اسلام گرای (۲)سلطان عبدالحمیـد دوم موجب گردیدکه دولت عثمانی در زمان وی، مورد توجه مردم باشد و با عنوان «سیاسه الجامعه الاسـلامیه» شـهرت یابـد. هدف اصـلی این ایدئولوژی که در دهه ۱۸۹۰ به اوج خود رسـید، احیـای حکومت واحد جهان اسلام زیر پرچم خلافت سلطان عبدالحمید عثمانی بود. این استراتژی اسلام گرا، بر دو مبنای کلی بنیان نهاده شد:

۱. جایگزین کردن مفاهیم اصیل و ناب اخلاقی اسلام به جای جهان بینی پوچ و از رده خارج سنی در تمام امپراتوری.

۲. بالا بردن سطح التزام عمومی به موازین و اصول اخلاقی در سطح جامعه. (۳)

عقایـد اسـلام گرای عبدالحمیـد، در آغاز امر، ترس عجیبی را در دل سـران سـلفی سنّی پدید آورد؛ چه، اصـلیترین شـیوخ ایشان از استانبول اخراج و به اجبار در عراق ساکن شدنـد. آنان جنبش اصـلاحگرایانه ضـعیف و محدودی را در عراق تشـکیل دادند. اما در روی دیگر سکه، ارسال مبلّغان مذهبی به دورترین نقاط قلمرو سلطان عثمانی بود.

عبـد الحمیـد در یک اقـدام ظاهرسازانه، جمعی از فقهای بزرگ اهل سـنت را به دلیل تبلیغ اسـلام حقیقی مورد تکریم و بعضاً ترفیع موقعیت داد، اما یکی از اصـلیترین نتایج ضـمنی سیاست عبدالحمید و یا شاید تنها نتیجه واقعی آن، گسترش بی حدّ و حصر دستگاه اخوّت صوفی در منطقه بود. (۴)

آلوسی به عنوان یک اصلاحگر، با عقاید متصوّفه مخالف بود. مخالفت اصلی

۱- محمد بهجهٔ الأثری، محمود شکری الآلوسی و آرائه الغویه، قاهره، ۱۹۵۸، ص ۳

۲- Pan Islamism

۳- میراث ادبی گسترده و قابـل توجهی در این باره وجود دارد. برای منتخب این میراث، ر. ک: مصـطفی نورالـدین الواعظ، الروض

الاظهر فی تراجم السید جعفر، موصل، مطبعهٔ اتحاد، ۱۹۴۸، ۲۱۱– ۲۰۷ و نیز:

Selim Deringil, Legitimacy Structures in the Ottoman State, IJMES ۲۳(۱۹۹۱); Yitzhak Nakash, The Shia of Iraq) Princeton: Princeton University Press, ۱۹۹۴ (, ۲۵۴۸; and Gokhan Cetinsaya, The Ottoman Administration of Iraq, ۱۸۹۰۱۹۰۸, Ph. D. diss., University of Manchester, ۱۹۹۴

۴– الأثری، محمود شکری آلوسی، ص ۸

ص: ۱۰۷

آلوسی با فرقه احیا شده رافعیه در بغداد بود که تحت تأثیر معنوی شیخ رافعی و اندرزگوی قدرتمند سلطان عبدالحمید، ابوالهدی الصیادی اداره و رهبری میشد، لیکن برخلاف تلاشهای بی ثمر الصیادی در بازتعریف رافعیه بهعنوان فرقهای معتدل و نرم خو، در مقایسه با قادریه و نقشبندیه، جایگاه فرقه رافعیه در دید علمای مطرح آن روزگار، به دلیل رفتارهای خشن و خارج از موازین اسلام- اکل آتش و فرایض جذبهای و نشأه وار- به شدت متزلزل بود. (۱) چنین به نظر میرسد که ابوالهدی میکوشید از ارتباط آلوسی با شبکه علمای عراق برای کسب محبوبیت و ارتقای جایگاه فرقه خویش استفاده کند. آنها مدتها در ارتباط مکاتبهای بودند، اما آلوسی بهدلیل تفاوتهاییکه در اعمال متصوّفانه بین خود و الصیادی احساس میکرد، این ارتباط را قطع کرد.

به همان میزان که جهانبینی آلوسی در درک وقایع آن روزگار مؤثر است، اضمحلال حکمرانی و تسلّط علمای بغداد در آن وضعیت نیز تأثیرگذار و حایز اهمیت است. او بهعنوان یک فقیه کامل و یکی از اصلیترین نویسندگان متون تئوریک و تاریخی اسلامی ونیز یکی از مبرّزترین اساتید پایبند به مبانی آموزش در جهان اسلام، از انحطاط همه جانبهای که مانند ساختارهای مذهبی و انواع فرایض دینی، در سطوح عالی آموزش و علم پروری در زادگاه خویش مشاهده می کرد، بسیار نگران و آزرده خاطر بود. انتقاد اصلی آلوسی، به جامعه مرجانیه بود که مسند تدریس در آن، به یک سلسله خانوادگی محصور و منحصر شده بود. مدرسه مرجانیه در سال ۱۳۵۶ به دست یکی از سپاهیان اهل آسیای مرکزی، به نام مرجان بن عبدالله بن عبدالرحمان السلطانی جغتایی، با شرط آموزش فقه حنفی و شافعی در آن، ساخته شد. آلوسی در این باب چنین گفته است:

«تعداد بسیاری از این موقوفات، احتیاج به تعمیرات اساسی دارند ونیز بخش اعظم آنها به دست دیگران غصب شده است ... برای مثال، دارالشفا به دست یک یهودی غصب شده و هم اکنون یکی از معروفترین قهوهخانه های شهر در آن برپا شده است. بسیاری از دکانها و انبارهایی که منبع اصلی مخارج و هزینههای مدرسه مرجانیه به حساب میآمد. هم اکنون در مالکیت خصوصی افراد خاصی است و حتی برخی از آنها تبدیل به کلیسا شده است» (۲)

آلوسی با تلاش بسیار و ارائه اسناد و شواهد متعددی کوشید عرصه وسیعی را که در مقابل مسجد نُعمانی وجود داشت و در روزهای آخر عمر دولت عثمانی به دست عدهای غاصب، از فضای مسجد مجزا گشته و از آن سلب مالکیت گردیده بود، را به وقف اولیه بازگرداند، لیکن هیچ نهاد و شخصیتی مسؤولیت پیگیری این مسأله را به عهده نگرفت. (۳)بعدها مشخص شد که عرصه مذکور در پی تلاش دستگاه کنسولی بریتانیا در عراق، به تعدادی از مبلغین کرملی سپرده شده تا در آن کلیسایی بنا کنند اینجاست که ناله و شکوه آلوسی به آسمان میرسد و از غصب موقوفات اسلامی و احداث بازار و کلیسا به جای آن، تأسف میخورد. او در ادامه به فاحشهخانهها و میکدههایی که در مقابل مساجد اسلامی و در انظار مسلمانان به فعالیتهای نامشروع و آزادانه خویش مشغول بودند، به سختی تاخته است. (۴)

این تغییرات در ابعاد مختلف، زندگی آلوسی را تحت تأثیر قرار داد. در حالیکه حلقههای اخوّت صوفیان تحت حمایت همه جانبه باب عالی عثمانی به رشد و گسترش قابل توجهی رسیده بود، عدم موافقت گرایشهای سلفی آلوسی با این سیاست و نیز تلاش همه جانبه مخالفانش برای بدنام کردن او، با عناوینی؛ مانند «شیخ وهابی» و حتی بی عدالتی

۱- Sirriyeh ,Sufis ...۱۰۴

۲- محمود شکری آلوسی، تاریخ مساجد بغداد و آثاره، به اهتمام محمود بهجهٔ الأثری، بغداد، دارالسلام، ۱۹۲۷، ۷۱

۳- Ibid .۷۶

۴- Ibid

ص: ۱۰۸

های هر روزهای که در حق او، شاگردانش و دیگر علمای بغداد روا داشته می شد، آلوسی را در اواخر عمر خویش به ستوه آورد. باید به تمام این بداقبالیها و مصایب، تبعید و تحقیر بدهنگام او را به موصل را هم افزود.

با این حال آلوسی پس از بازگشت از تبعید، در یکی از مصادر اداری و ایالتی بغداد مشغول به کار شد. از این اقدام او چنین برداشت میشودکه پرهیز سابق او از تصدّی هرگونه پست دولتی از عقاید مذهبی او سرچشمه گرفته و ارتباط چندانی به هم سویی و یا عدم هم سویی او با ذائقه سیاسی خلافت عثمانی نداشته است. در ادامه و هنگامی که امپراتوری عثمانی به وسیله نیروهای آلمان به اشغال درآمد، او همچنان در موضع یک سلطنت طلب، از ادامه حیات امپراتوری حمایت میکرد. وی در راستای اتخاذ این سیاست، طی یک اقدام ظاهری دیپلماتیک اعلام آمادگی کرد که در رأس یک هیأت سیاسی به ریاض برود و عبدالعزیز بن سعود را برای حمایت از عثمانی به جنگ علیه آلمان ترغیب کند. (۱)

اندیشههای سلفی، وهابی و صوفیگری در آثار آلوسی

تمام مطالب این بخش، برگرفته از کتاب مهم آلوسی به نام کتاب «غایه الأمانی فی الرد علی النبهانی» است. این کتاب اساسیترین دفاعیات آلوسی از اتهاماتی است که والیان عثمانی، شیوخ صوفی و منتقدین وهابی به او وارد کردهاند. به اختصار میتوان گفت، آلوسی در رجب سال ۱۹۰۷ کتابی با عنوان «شواهد الحق فی الاستغاثه بسید الخلق» نوشته یک فقیه صوفی فلسطینی به نام یوسف النّبهانی به دستش رسید. طبق آنچه آلوسی درباره این کتاب آورده، محتوای اصلی آن چیزی نیست جز بهتانی عظیم و کناره گیری از مسیر الهی. (۲)

آلوسی ابتدا نوع طبع و نشر این کتاب را به تمسخر و استهزا گرفته و به دنبال آن، با متهم کردن آنها به چاپ هرآنچه که در دسترسشان بوده، تمام پس زمینههای فکری، شخصیت و آموزش نبهانی را به شدت تخریب کرده و از بهره برداری هیچ ابزاری در این میان فروگذار نکرده است.

وی در راستای یک سیاست تخریبگرانه منسجم، نبهانی را جزو مردمان حقیری میشمرد که در برابر دریافت پول، حاضر به انجام هرکاری هستند. این افراد با پیوستن به گروههای بدعتگذار صوفی و تحت تأثیر قرار دادن امرا و سلاطین خویش، میکوشند هرچه بیشتر از عقاید سلفی فاصله بگیرند. (۳)در ادامه برای اثبات رشک ورزی و حسادت نبهانی به آلوسی و امثال او، قلب و ضمیر او را به کشتزاری خشک و بیآب و علف تشبیه کرده که هیچ چیز جز بدعت و گمراهی در آن نمی رویند. (۴) وی با تأکید بر توحید و یکتاپرستی، آنرا اساسیترین بنیان دعوت پیامبر اسلام (ص) (۵)و نیز معیار اصلی افتراق میان مسلمان و کافر دانسته است. او تمام کرامات صوفیان؛ همچون بازی با مار و عقرب و راه رفتن بر روی آتش را برگرفته از عقایدی کاملًا شیطانی و در تعارض کامل با دستورات شریعت میداند. آلوسی در دنباله انتقاداتش، صوفیان را به بازی گرفتن دین متهم کرده و در پایان گفته است: «وای بر کسی که این کتاب را بازنویسی و منتشر سازد» (۶)

علی رغم علم و آگاهی آلوسی در باره مفهوم توحید در اسلام، وی چندان علاقه و تمایلی به تعقیب و اجرای صحیح در ابعاد عملی آن، در میان مسلمانان نشان نداده است و این مسأله را میتوان وجه افتراق اصلی او با وهابیان دانست. وی برآن بود که شاید مهمترین

۱- L/ P S/ ۲۰/ C. ۱۹۹. Personalities: Baghdad and Kadhimain Government Press, ۱۹۲۰.

۲- آلوسی، کتاب ...، ج ۱، ص ۳

۳- Ibid .۵

۴- ۸۹. Ibid

۵- ۹. Ibid

۶- ۱۳. Ibid

ص: ۱۰۹

مهلکه و یـا تدلیسـی که مسـلمانان گمراه (ازجمله نبهـانی) بـدان گرفتـار میشونـد، تکفیر کردن ایشان است. او این عمل را مهمترین عامـل جـدایی مردم عـادی از ایمـان و اسـلام حقیقی می دانـد و در ادامه، وهابیان را بهخاطر اسـتفاده فراوان از این ابزار تخریب گر نکوهش میکنـد. او تمام مؤمنان را، حتی اگر در ایمانشان دچار خدشه شده باشـند، مسـلمان میدانست (۱) و برخلاف وهابیها معتقد نبود که مسلمانان حقیقی لزوماً باید مجریان کامل و مو به موی شعائر و دستورات مذهبی باشند و توحید واقعی باید در قلب، زبان و عمل متبلور شود. (۲)

آلوسـی برخلاـف آنچه در تاریـخ بنا حق بـدان متهم گشـته، تمام گروههای صوفی را با یک چوب نمی رانـد. در نظر او وجه تمایز بسـیاری است میان سران سنی صوفی؛ مانند شیخ عبدالقادر جیلانی- که از صمیم قلب به مبانی توحیدی پایبند بود- و دیگر صوفیان بدعتگـذارکه با کفرگوییهای خویش به خداونـد شـرک میورزیدند. (۳) او از اغراقهـایی که این گروه گمراه در بـاب زیـارت قبـور گذشـتگان میکننـد، به شـدّت انتقـاد کرده، برآن بود که زیـارت قبور جزو مسائل بنیادین شـریعت نیست و تنها فایـده چنین اعمالی، یادآوری حیات پس از مرگ و طلب هدایت معنوی و الهی از خداوند برای مرگ است. عقاید شرک آمیز زمانی بروز خواهند کرد که زائر قبور، صاحبان آنها را در مقام الوهیت و پروردگاری مورد ستایش و تکریم قرار دهد.

فراتر از آن، آلوسـی برای نفی آدابی که عوام الناس در زیارت قبور پیروان اهل تصوف، به منظور شـریک قایل شدن آنها در اعمال مختص بهخـدا، تأکید میکرد که هیچ یک از شـیوخ تصوف، علم و اختیار لازم را برای درک جهان آخرت و پس از مرگ ندارد و این خصیصه تنها از آنِ ذات باری تعالی است. (۴)

آلوسی در پایان اظهارات شدید اللحن خویش علیه نبهانی، او را بی نوایی نادان شمرده که تمام تلاش خود را در به معرض گذاشتن نـادانی خویش به خرج داده است. او کتاب خویش را با هر دروغ و افترایی آمیخته تا آنرا طولانیتر و حجیمتر سازد. نبهانی در کتاب خویش ابن تیمیه را نیز وهـابی خوانـده بود و همین امر بـاعث انتقـاد شدیـد آلوسـی به او شـده است. آلوسـی ابن تیمیه را بی نیاز از هرگونه تعریف و تکریم دانسته و گفته است: جایگاه ابن تیمیه با سخنان نبهانی متزلزل نمیشود. (۵) آلوسی در پایان برای نبهانی که او را گرفتار گمراهی خوانده، طلب هدایت به راه صحیح ایمان می کند.

فرجام

اخوان المسـلمین در ششم نوامبر ۱۹۲۷ حملهـای ناگهانی و گسترده به مرزهای عراق و شـهر بوصـیه آغاز کردنـدکه طلیعهای بود بر جنـگ سه سـاله بر ضـدّ عراق، یکی از هم پیمانان قـدیمی ابن سـعود، فیصل بن دُوَیش المُطَیری به حساب میآمـد. اخوان گروهی از قبایل تندخو و بنیادگرا بودند که میکوشـیدند در بوجار ساکن شوند. بوجار سـرزمین حاصـلخیزی بودکه ابن سـعود در پی سرکوبی هاشـمیان مکه و مـدینه، سـکنه آنرا تخلیه کرد. شـیوخ اخوان به دلایـل متعـدد (که بیشتر آنهـا به جـاه طلبیهـای قبیلهـای بازمیگشت) مزاحمتهای فراوانی را برای ابن سعود فراهم میآوردند.

حمله و قتل و خونریزی آنها به عراق وکویت، که همپیمانان خاندان سـعودی در منطقه بودند، قدرتنمایی سیاسـی- نظامی مهمی در مقابل سـلطان نجد به حساب می آمد و باعث حیرت همگان شده بود. (۶)در پی این حملات بود که انگلستان مذاکرات خود با ابن سعود در تقویت نقاط مرزی کویت و عراق را آغاز کرد.

۱- ۱۵. Ibid

۲- ۱۲۵... Sirriyeh ,Wahhabis

۳- Al -Alusi ,Kit :b ...ii .۵۶

۴- Ibid .۳۱

۵- Ibid .۶۵

۶- Alexei Vassiliev, The History of Saudi Arabia(London: Saqi Press, ۱۹۹۸), ۲۷۵. See also Paul J. Magnarella, Arabias Ikhwan Movement: A TheoreticalInt erpretation, in Robert Olson) ed. (, Islamic and Middle Eastern Studies: AFestchrift in Honor of Professor Wadie Jwaideh) Brattleboro, Vt.: Amana Books, ۱۹۸۷ (, ۱۸۳۵

ص: ۱۱۰

احتمالًا آلوسی (م. ۱۹۲۴) در زمان وقوع این حملات، در قیـد حیات بوده و به تازگی از زیر بار طعنههای ضـدّ وهابیون رهایی یافته بود. او پیش از این نیز حملات سختتری را که در سال ۱۹۲۱ از جانب وهابیون، متوجه قبایل جنوبی عراق شد، درک کرده بود. وی در سـال ۱۹۲۲ در گرد همآیی مهمیکه در راسـتای تبیین عقایـد ضـدّ وهابی برگزار شـد، از سوی مجتهـدین سرشـناس شـیعی عراق دعوت شد، (۱) لیکن در آن شـرکت نکرد. در نهـایت اخوان المسـلمین عراق و کویت را اشـغال کرده، بـا کافر لقب دادن مخالفین خویش، آنها را به قتل رساندند.

یک بار دیگر، ایدئولوژیها و اعتقادات تبدیل به عمل شد و در وضـعیت سیاسـی- اجتماعی بروز یافت. بیست و دو سال پیش از این بود که آلوسـی آماج تهمت وهابی پرستی قرار گرفت. مخالفت وی با کرداریهای صوفیانه، موجب نفرت همگان از وی گردیـد. در آن دوران، آلوسـی و تمام شاگردان و بسـتگانش کوشـیدند از هر راه ممکن، تفاوتها و تمایزات اندیشه و جهانبینی سـلفی آلوسی با عقایـد تنـد وهـابی را برای دیگران تبیین و تشـریح کننـد، امـا دو دهه پس از آن زمـان، اختلافـات «عقیـدتی» به دلیـل اولویت یافتن مسـائلی چون «حس نژادی»، «حفـظ تمـامیت ارضـی» و «وحـدت و یکپارچگی دول کوچک، برای پدیـد آوردن ملتی عظیم» رنگ باخت.

علیرغم آنکه اندیشههای سلفی و وهابی در ظاهر اشتراکات فراوانی دارند، لیکن در باطن با یکدیگر متفاوتاند ...

جنبش وهابیت در عمل با مشـکلات و مقاومتهای شدیدی مواجه شده است؛ چه، پیروان و معتقدین به آن، از مبانی اولیه خود فاصله گرفتهانـد. وهـابیون در مسائـل متعـددی، چون وجوه ممیزه کفر، میزان و شـرایط اجرای حـدود و کسب درآمـد از نظامـات دولـتی، معماهای پیچیده و غیرقابل حلّی را برای پیروان پدید آوردند، که این در سقوط دولت اول سعودی اصلیترین عامل ساختاری بود.

امـا مهمترین دغـدغه مـا در مورد جنبش وهـابیت- که در آغاز این مقاله آنرا بهطور مبسوط مطرح ساختیم، هنوز پابرجاست. جنبش وهـابیت به موازات بسط و گسترش خویش در سـرزمینهای اطراف، محبوبیت خود را در میان شـیوخ، بزرگان و سـران مورد وثوق و اقبال مردم آن مناطق، از دست می دادند. تا آنجا که بیشتر سـران و شیوخ از راه زور و استیلا، در برابر وهابیون تسلیم شدهاند. تقابل «بسط قلمرو» به موازات «کاهش میزان مشـروعیت و مقبولیت مردمی» در آن مناطق، موضوعی است که پژوهشـهای بیشتر و کاملتری را می طلبد.

۱- الرُحَیمی، تاریخ، ۲۵۱- ۲۴۴

ص: ۱۱۱

اخبار و گزارش ها

خبرهایی از عربستان و حج

مرگ مفتی برجسته وهابیون عربستان

«عبدالله بن جبرین» مفتی برجسته وهابیون و عضو سابق هیأت علمای عربستان سعودی، دوشنبه شب بر اثر بیماری درگذشت. عبدالله بن جبرین که در سال ۱۳۵۳ هجری قمری در یکی از روستاهای ریاض، پایتخت عربستان سعودی متولد شده، در حالی که چند روز پیش برای مداوا به آلمان سفر کرده بود، به دلیل ترس از پیگیریهای حقوقی و بازداشت به خاطر فتاوای حمایت آمیز از تحرّکات گروهک القاعده و طالبان و حمایت از اقدامات تروریستی، سفر خود را نیمه کاره گذاشت و به عربستان بازگشت.

وی پس از بازگشت به عربستان، به دلیل افزایش بیماری جسمی خود درگذشت و در قبرستان «العود» شهر ریاض به خاک سپرده شد.

گفتنی است بن جبرین با چند مفتی وهابی دیگر، علاوه بر مهدورالدم دانستن شیعیان، با صدور فتاوایی خواستار انهدام حرم حضرت رسول (ص) و مراقد امامان شیعه شدهاند.

ص: ۱۱۲

محاجّه جالب روحانی ایرانی با مسؤولان وهابی

در روزهـای پایـانی مهر ماه ۱۳۸۸ معـاون امور روحـانیون بعثه مقـام معظم رهـبری نمونهـای از نـاتوانی فکری و منطقی وهـابیت در مواجهه با دلایل قوی تشیع را بیان کرد.

به گزارش رسائـل چنـدسالی است که حضور زائران ایرانی در ایـان عمره و تمتع حالت کاملا فرهنگی و تبلیغی به خود گرفته اسـت که واکنش های متفاوتی را درپی داشته است. از جمله این موارد رفتارهای توهین آمیز با روحانیون کاروانها بود.

حجت الاسـلام و المسـلمین نواب معاون امور روحانیون بعثه مقام معظم رهبری چنـدی پیش در برنامه دیـدار با مراجع عظام تقلید به آیتالله العظمی شبیری زنجانی گفت: متاسـفانه یکی از نگرانی های مسؤولان حرمین شریفین برنامه ریزیهای جامع برای زائران ایرانی است! در همین رابطه یک بار مورد اعتراض «شـیخ صالح» قرار گرفتم که چرا زائران را بعد از اعمال رها نمی کنید؟ و من در پاسـخ گفتم، زائران ما اعتراض دارند که چرا در مسـجد الحرام یک کرسی تدریس برای ما در نظر گرفته نمی شود؟ حال آنکه ملیت های دیگر دارای چنین امتیازی هستند.

حجت الاسـلام نواب خاطرنشان کرد: شـیخ صالـح پس از تحقیق از معاونین خود گفت: آنها تابعیت عربسـتان را گرفته انـد و بـدین علت در اختیار آنها کرسـی قرار داده ایم. من نیز بلافاصله گفتم، من هم حاضرم همین الآن تابعیت عربستان را گرفته و مشغول تبلیغ معارف دینی در مسجد الحرام برای زائران ایرانی شوم.

شیـخ صالح در ادامه به برگزاری شـیفتهای پاسـخگویی بهسؤالات شـرعی توسط روحانیون کاروان ها اعتراض و خواهان حذف آن شد! که در پاسخ گفتم: اتفاقا ناراحتی ما نیز همین است. شـما اجازه دهید یک نفر از ما در دفتر افتاء حضور یابد تا جوابگوی زائران ایرانی باشد و در آن صورت دیگر نیازی نیست که ما روحانیون خود را در سطح مسجد برای پاسخگویی قرار دهیم.

حجت الاسلام و المسلمین نواب گفت: آنان می خواستند دعاهای کمیلی که به صورت گروهی در مسجد الحرام قرائت می شود را تعطیل کنند! اما پس از ملاقات با رئیس شوون حرمین و توضیحاتی پیرامون محتوای این دعا از آنان خواستم که محلی مناسب برای برگزاری این دعـا در اختیار ما بگذارنـد تا این برنامه را نیز به صورت منظم و منسـجم برگزار نماییم و این نکته را نیز گوشـزد کردم که در صورتی که مـا این برنـامه هـا را رهـا کنیم، زائران ایرانی به علت اشتیـاق فراوان به طور خودجوش اقـدام به برگزاری اینگونه مراسم هـا خواهنـد کرد و بـا نیروهای شـما درگیر و در نتیجه بی نظمی بر مسـجد حاکم خواهـد شـد. در این لحظه وی در حالی که نگاهی عمیق به ما داشت گفت: می دانم که شما می توانید با اشراف کامل برنامه ها را سامان دهید.

ما به این نتیجه رسیدهایم که باید خواسته های خود را به طور دقیق و مدبرانه مطرح کنیم و تجربه ثابت کرده که آنها کوتاه خواهند آمد.

وی در پاسـخ به سوال آیت الله العظمی شبیری زنجـانی درباره وضـعیت گفت: وضـعیت بقیع به علت ازدیار تعـداد زائران فرق کرده است، همه زائران در ابتدای بقیع و در کنار قبور شریف ائمه اطهار (علیهم السلام) جمع می شوند و این مساله برای آنان بسیار گران است به طوری که مرتب به گونه های مختلف محدودیت ایجاد می کنند و در حال حاضر در

ص: ۱۱۳

قسمتی از جلوی قبور که سایبانی درست کرده بودند را محدود و از ورود زائران جلوگیری می کنند و یا آنکه مامورانی در بین زائران قرار می دهند تا کتاب های دعا را ببندند!

حجت الاسلام و المسلمین نواب گفت: امیدواریم که برای وضعیت رفت و آمد در بقیع تدبیر کنند به گونه ای که زائران از یک درب وارد و از درب دیگر خارج گردند.

در ادامه حضرت آیت الله شبیری زنجانی درباره وضعیت اعزام زائر به عمره آینده استفسار فرمودند که در پاسخ گفته شد: نماینده ولی فقیه و سرپرست زائران ایرانی دستور داده اند هیچگونه اقدامی در آن رابطه صورت نپذیرد و تا کسب اجازه از مقام معظم رهبری هیچ گونه قراردادی با سعودی ها بسته نشود. زیرا اگر وهابیون افراطی بخواهند به برخوردهای نامناسب خود ادامه دهند ترجیح می دهیم تصمیم دیگری در رابطه با اعزام زائر به عمره بگیریم.

ص: ۱۱۴

عربستان و برداشتهای سلیقهای از شریعت، در عمره و حج

www. irna. ir ۴۲/ ۵/ ۸۸۳۱

صنعت گردشگری، از منابع مهم درآمد برای کشورهای مختلف، بهویژه کشورهایی است که دارای اماکن مذهبی هستند، اما برداشت‌های سلیقه‌ای از شریعت در عربستان و ملزم کردن زائران به تبعیت از آنها، باعث بروز مشکلاتی در این زمینه شده است.

عربستان، به دلیل قرار گرفتن شهرهای مکه مکرمه و مدینه منوره و قبلهگاه بیش از یک میلیارد مسلمان در آن، از جمله کشورهایی است که تقریباً در طول سال، میزبان زائران کشورهای مختلف اسلامی در قالب «عمره مفرده» و «حج تمتّع» است و سفر این زائران، از منابع مهم درآمدزایی این کشور به حساب می‌آید.

سران عربستان، بر خلاف دیگر کشورها که جذب گردشگر و ایجاد محیط امن و تکریم گردشگران را مورد توجه جدّی قرار می‌دهند، بر تعمیم قوانین خود- که حاوی برداشت‌های سلیقه‌ای از شریعت و زیارت اماکن مذهبی است- اصرار دارند و در این زمینه توجهی نیز به اعتقادات دیگر مذاهب اسلامی، بهویژه شیعیان ندارند و این موضوع همواره موجب نارضایتی زائران کشورهای مختلف اسلامی شده است.

دست اندرکاران امور حج و زیارت عربستان، بی‌اعتنا به اعتراض‌های مکرر سایر کشورها در رابطه با رفتارهای غیر اسلامی و بدور از شأن مأموران کشورِ میزبان، بهویژه کشورهایی که حجم بالایی از زائران را در عمره و تمتع به خود اختصاص می‌دهند، اعمال قوانین و برداشت‌های سلیقه‌ای از شریعت را در ایام عمره و مناسک حج، نصب العین دیگران قرار داده‌اند و تخطّی از آن نیز با بی‌احترامی و عقوبت همراه است.

نماینده ولی فقیه و سرپرست حجاج ایرانی، با ابراز گله از رفتارهای توهینآمیز مأموران عربستان با زائران ایرانی، به ویژه در بقیع، تهدید کرد که در صورت ادامه اینگونه رفتارها، امکان تعطیلی عمره وجود دارد.

ایران با اعزام حدود یک میلیون زائر در قالب عمره مفرده و هزار نفر در

ص: ۱۱۵

تمتّع، از جمله کشورهـای پیشـرو در این زمینه است امـا متأسـفانه بـا وجود امضـای تفاهمنامه‌های متعـدد، زائران ایرانی همواره مورد بغض و عناد مأموران عربستان هستند.

به عقیده بسـیاری از کارشـناسان حوزه گردشگری مذهبی، برخورد مناسب و همراه با عزّت و جدّیت مسؤولان با طرف‌های سعودی در زمینه‌های یاد شـده و اعمال محـدودیت در اعزام برای رفع مسائل یاد شـده، می‌تواند زمینه برون رفت از مشـکلات پیش آمده به رغم تأکیدات مکرر و پیگیریهای مداوم از سوی مسؤولان حوزه حج و زیارت باشد.

شرط وجود مَحرم برای زائران زن، علمای عربستان را به مجادله کشاند

۱۳۸۸ /۴ /۱۶

به گزارش خبرنگار اجتماعی ایرنا، به نقل از سازمان حـج وزیارت حاکی است بخشـنامه جدیـد وزارت حـج عربسـتان مبنی بر لزوم همراه داشتن مَحرم برای زنان عمرهگزار (زیر ۴۰ سال)، به بحث و جدل میان تعدادی از روحانیون مذهبی عربستان دامن زده است. در حالیکه تعـدادی از آنها عنوان کردهانـد: «اعمال چنین شـرطی، بدعت بیپایه و اساس است و تنها شـرط معتبر این است که زائران زن جزو گروه زنان باشـند»، عده دیگری تأکید میکنند: «حضور مَحرم به همراه زنان- حتی بالای ۴۵ سال در سفرهای حج و عمره- از شـرایط اصـلی حج و عمره به شمار میرود و صحت حج و عمره به تحقّق آن بستگی دارد.» وزارت حج عربستان در بخشنامه خود به شـرکتها و موسسهها تأکید کرده است که شرط همراه داشتن مَحرم برای زنانِ کمتر از ۴۰ سال اعزامی خارج از کشور (عربستان) برای حج و عمره را رعایت کنند.

حسن سـفر، کارشناس مجمع فقه اسلامی در این باره به روزنامه الحیات گفت: «علمای دین، ادای فریضه حج برای زنان بدون محرم را جایز دانستهاند، اما آن را به شرط حضور به همراه گروه زنان مقید کردهاند.»

به عقیده وی، تعیین سقف سنی (زیر ۴۵ سال) به عنوان شرط اجرای اعمال حج بدون محرم، بدعتی بیش نیست و هیچ پایه و اساسی در شریعت اسلامی ندارد و فقهای شریعت اسلامی، رسیدن به سن بلوغ و استطاعت را شرط ادای فریضه حج دانستهاند.

محمد الظاخری، قاضـی دادگاه جزایی مکه مکرمه نیز گفت: «وجود محرم به همراه زنان، از شروط حج است و چنانچه زن نتواند به دلیل نداشتن محرم، حج خود را به جا آورد، مرتکب گناه نشده و فریضه حج از او ساقط است.»

الظاخری تأکیـد کرد: اگر زن به سن ۴۵ سـالگی- که سن قاعـدگی است- رسـید و تا آن زمان ازدواج نکرده بود و محرم نـداشت، میتواند بدون همراهی محرم حج خود را به جا آورد؛ به شرط آنکه همراه گروهی از زنان باشد.

نگـاه متفـاوت به زن و برداشـتهای گونـاگون از شـریعت در عربسـتان که دارای ریشه تـاریخی است، زنـان را در حوزه اجتمـاعی با چالشهای اساسی در این کشور روبه رو ساخته است.

به عقیده بسـیاری از کارشناسان، تعمیم این نگاه به مسائلی چون حج، مشکلاتی برای سایر کشورها در اعزام زنان به سفر زیارتیهای در قالب عمره و تمتّع به وجود آورده

ص: ۱۱۶

است.

راه‌اندازی Google اسلامی با هدف گسترش وهابیت

www.tabnak.ir

سایت گوگل اسلامی، موتور جستجوی سفارشی گوگل است. قابلیت سفارشی سازی جستجوی گوگل چند سالی است که در اختیار کاربران قرار گرفته که به خودی خود ارزش ندارد، بلکه همه توانایی و ارزش آن، در انتخاب و گزینش سایت‌های هدف جستجوست و اینجاست که جهت‌گیری گردانندگان در نتایج به دست آمده، بسیار اثرگذار می‌شود.

به گزارش خبرنگار «تابناک»، سایت گوگل اسلامی، تمایلات شدیدی به مجموعه چند سایت- islamonline.net - islamway.com -islam ۲ all.com -islamweb.net -islam-guide.com -al-islam.com - islammessage.com و islamqa.com دارد- اگر نگوییم از سوی آنها گردانده می‌شود- و بنا بر دیدگاه هایگردانندگان این چند سایت، جستجوی خود را انجام می‌دهد. این چند سایت، از فعالترین سایت‌های دعوت به اسلام، ولی با گرایش شدید به وهابیت هستند و مبارزه با تفکّر شیعه، از مهمترین برنامه‌های آنها است.

بنا بر این گزارش، چنین رویکردی در موتور جستجوی این سایت نیز در نظر گرفته شده است؛ برای نمونه، با جستجوی واژه «شیعه»- جز یک نتیجه در سه صفحه نخست- مطالبی در ردّ شیعه روی سایت‌های تند وهابی و یا گروه‌های اینترنتی آنها گشوده می‌شود؛ البته در این میان، گاه نتایجی در برخی سایت‌های شیعه یا بی‌طرف هم میتوان یافت، ولی تعداد آنها بسیار اندک است. و گویا تنها برای خالی نبودن عریضه در نظر گرفته شده‌اند و برای همین، معرفی و تبلیغ برای چنین سایتی که هدف آن تعریف خاصی از اسلام و ارائه دیدگاههای ضدّ شیعی است، چندان جالب به نظر نمی‌رسد.

این گزارش می‌افزاید: موتور جستجوی «کتاب لینک» نیز بر پایه بررسی‌ها، تنها موتور جستجوی واقعی کتاب‌های حوزه مطالعات اسلامی- برای دانلود و یا مطالعه- است. این سایت لینک دانلود و یا مطالعه کتابی را که در آن جستجو می‌شود، در اختیار می‌گذارد و هرچند خود سایت تنها ادعای جستجوی کتابهای حوزه مطالعات اسلامی را دارد، در بسیاری از زمینه‌های دیگر هم به راحتی می‌توان کتاب مورد نظر را یافت؛ بهگونه‌ای که از دیوان حافظ و شاهنامه تا کتاب‌های جامعه شناسی و روانشناسی قابلیت جستجو دارد.

به هرحال، اکنون یکی از مهمترین مشکلاتیکه در حوزه علوم انسانی و مطالعات اسلامی وجود دارد، کمبود منابع به روز و نیز دشواری در دسترسی به منابع موجود برای دانش‌پژوهان حوزه و یا دانشگاه است، در حالیکه با آشنایی و معرفی این قبیل سایت‌ها، دسترسی به بیشتر کتاب‌ها در این رشته‌ها بسیار آسان می‌شود.

اما مشکل اینجاست که استفاده علمی از اینترنت در این حوزه‌ها، به خاطر ناآشنایی در محدوده بسیار کمی انجام می‌گیرد، در حالیکه هر دانش‌پژوهی می‌تواند با رفتن به این سایت و نوشتن نام کتاب مورد نظر- مانند تفسیر المیزان و یا تاریخ طبری و یا حتی

ص: ۱۱۷

شاهنامه- لینک دانلود و یا مطالعه آن را دریافت کرده و به راحتی با این روش، کتاب مورد نظر خود را به دست آورد.

توزیع قرآن آمریکایی «الفرقان الحق» در کویت

به گزارش فارس: دو شرکت انتشاراتی آمریکایی، اقدام به چاپ و توزیع قرآنی تحریف شده کرده‌اند که ضمن دعوت به شرك و تخرب عقاید بنیادین اسلامی افراد، مسلمانان را از مبارزه مسلّحانه با دشمنان اسلام بر حذر می‌دارد.

روزنامه اردنی «الحقیقه الدولیه» در خبری اعلام کرد: اخیراً در کویت، قرآنی تحریف شده توزیع می‌شود که ضمن دعوت به شرك به خدا، با آیاتی شیطانی، تخریب عقاید مسلمانان را هدف گرفته است.

بنا بر این گزارش، دو ناشر آمریکایی به نام‌های «امگا ۲۰۰۱» و «ون‌پرس» بر چاپ و توزیع این کتاب نظارت کرده‌اند و در مقدمه آن آورده‌اند: این کتاب بهطور خاص برای کشورهای عربی و بهطور عام برای کشورهای اسلامی است.

بنا برگزارش الحقیقه، این کتاب ۳۶۶ صفحه و به دو زبان عربی و انگلیسی منتشر شده است و میان دانش‌آموزان برتر مدارس خارجی در کویت که حیات خلوتی مناسب برای تبلیغ سوء شده‌اند، توزیع گردیده است.

این روزنامه اردنی، ضمن توصیف این عمل به «جنگ سرد مخفی» بر ضدّ فرزندان امت اسلامی نوشت: این کتاب با مقدمه‌ای مسموم آغاز می‌شود که در آن تلاش شده است عقاید مسلمانان با یکدیگر خلط شود.

بنا بر این گزارش، این قرآن تحریف شده، ۷۷ قسمت به نام «سوره» دارد و در مقدمه آن آمده است: هر انسانی صرف نظر از نژاد، رنگ، ملّیت، امت و دینش، به این کتاب یعنی «الفرقان الحق» نیاز دارد.

در میان اسامی سوره‌های کذایی، این کتاب نام‌هایی مانند: «فاتحه، محبت، مسیح، ثالوث، مارقین، صلّب، زنا، ماکرین، رعاه، انجیل، اساطیر، کافرین، تنزیل، تحریف، جنّت، اضحی [قربان]، عبس و شهید» به چشم می‌خورد.»

این کتاب با بسمله‌ای آغاز می‌شود که سه دین یهودی، مسیحی و اسلام را در یك جا جمع می‌کند و آن بدین ترتیب است: به نام خدای پدر، کلمه روح، اله یکتای اوحد مثلث توحید موحد تثلیث.

بنا بر این گزارش، پس از این بسمله و مقدمه، به تقلید از قرآن کریم سوره‌ای کذایی به نام فاتحه ذکر و پس از آن سوره نور و بعد از آن سوره صلح و به همین ترتیب تا ۷۷ بخش به نام «سوره» ادامه می‌یابد.

در سوره صلح این قرآن تحریف شده، افك و باطل، به شکلی واضح تبلیغ و تلفیقی آشکار صورت گرفته است و از جمله آیات کذایی آن این است: «و کسانی که گمراهی را خریداری و به وسیله شمشیر با بندگان ما دشمنی کردند، تا به حق کافر و به باطل ایمان آورند، اینان همان دشمنان دین قیم و دشمنان بندگان مؤمن ما هستند.» و همچنین: «ای کسانی که مرده بودید و ما شما را با آیات حق انجیل زنده کردیم و سپس با نور فرقان حق، احیا کردیم.»

ص: ۱۱۸

بنا به گزارش الحقیقه، تحریف و به بازی گرفتن آیات قرآن کریم در همه آیات آن به چشم می‌خورد و در یکی از آیات کذایی این کتاب آمده است: «با دروغ بر ما افترا بستید که ما جنگ و کشتار را در ماه حرام ممنوع کردیم، سپس ما آنچه حرام کرده بودیم نسخ کردیم وکشتاری بزرگ را در ماه حرام، حلال کردیم.»

در سوره مسیحِ این قرآن دروغین آمده است: «و گمان کردید بخش‌هایی از انجیل تحریف شده است، پس تمام آن را کنار گذاشتید.» بدین ترتیب تلاش می‌شود حقیقتی قرآنی، به نام تحریف انجیل و تورات، نفی شود.

در ادامه این سوره، مسلمانان به نفاق متهم می‌شوند: «وگفتید به الله و آنچه عیسی از نزد پروردگارش آورده ایمان آوردیم، سپس در حالی که منکر آن بودید، آن را تلاوت کردید و هرکس دینی جز دین ما برگزیند، از او پذیرفته نمی‌شود و این گفتار منافقان است.»

در این قرآن کذایی، تلاش شده تا مسلمانان دست از مبارزه مسلّحانه با دشمنان خدا دست بردارند: «چه بسیار گروهی مؤمن و اندک که با محبت و رحمت و صلح بر گروهی بزرگ و کافر پیروز شده است.»

در سوره دروغین «طهر» [پاکی]، نجاست و خبث با پاکی و نکاح با زنا مساوی قلمداد شده است با این آیه دروغین: «بدانید که نجاست و خون حیض و طمث و مدفوع و تیمّم و نکاح و هجر و طلاق چیزی جز ناپاکی‌هایی که شیطان آن را بر زبان شما تلقین کرده، نیست و هیچ‌گاه این چیزها از وحی ما نبوده و اجباری در آن نازل نکرده‌ایم.»

این روزنامه اردنی در پایان با انتقاد شدید از انتشار چنین کتابی نوشت: «این آرزوی آنان است که ما به قرآن کریم و آیات الهی کافر شویم و انجیل تحریف شده و فرقان دروغین آنان را پیروی کنیم.»

تخریب ۷ مسجد تاریخی در عربستان

www. religions. i ۸۸۳۱/ ۵۰/ ۲۱

مسؤولان عربستان تصمیم گرفتند هفت مسجد تاریخی را در اطراف کوه سلع در مدینه منوره تخریب کنند.

به گزارش العالم، مسؤولان این کشور گفتند: بنا دارند با تخریب این مساجد کوچک، مسجد بزرگی در جای آنها احداث کنند.

این مسجدها را صحابه پیامبر (ص) در غزوه خندق احداث کردند.

زائران مدینه منوره در این مساجد نماز می خواندند.

گروهها و سازمانهای اسلامی در باره طرح دولت عربستان برای تخریب این آثار تاریخی هشدار دادند.

مسؤولان عربستان پیش از این، مسجد عمربن خطاب را در این منطقه تخریب کردند و درِ مسجد «سیده فاطمه» را مسدود کردند.

آنان همچنین اخیراً از رفتن زائران به مسجد «امام علی (ع)» جلوگیری میکنند.

احیای شب قدر در عربستان ممنوع شد!

www. shia- news. com

مرداد ۱۳۸۸ به گزارش «شیعه نیوز» به نقل از «ابنا»، یک منبع آگاه عربستانی گفت: اداره

ص: ۱۱۹

امنیت شهرهای عربستان، ضمن ابلاغ این دستورکه گفته می‌شود از سوی وزارت کشور عربستان صادر شده، اعلام کرد: برگزاری این مراسم دینی بعد از ساعت ۱۲ شب، در طول ماه مبارک رمضان، ممکن است امنیت کشور را به خطر بیندازد؛ از همین رو، ممنوع اعلام شده است.

از مسؤولان و کلیدداران مساجد و حسینیه‌های شیعیان خواسته شد تعهّدنامه‌ای را امضا کنند و دستور ابلاغ شده را بپذیرند و در صورت انجام هرگونه مخالفت و برگزاری هرگونه مراسمی، بعد از ساعت ۱۲، مسجد یا حسینیه خاطی پلمپ شده ومسؤول آن بازداشت خواهد شد، اما تمام مسؤولان و کلیدداران با شجاعت، مقابل درخواست مقامات امنیتی ایستاده و حاضر به امضای این تعهدنامه نشدند و آن را مخالف آزادی دینی و مذهبی دانستند، به ویژه اینکه ماه مبارک رمضان ماه دعا، عبادت، مناجات و شب زنده داری است.

بدین ترتیب بر اساس این دستور وزارت کشور عربستان، به نظر می‌رسد شیعیان عربستانی در برگزاری مراسم احیای شب‌های قدر، با مشکلاتی مواجه شوند و نیروهای امنیتی و انتظامی مانع از برگزاری چنین مراسمی در حسینیه‌ها و مساجد شیعی بشوند. بدون شک این اقدام وزارت کشور و و وهابیون، نه تنها خشم شیعیان، بلکه خشم تمامی مسلمانان عربستان و دیگر کشورهای عربی را بر می‌انگیزد.

حمله ۱۰۰ وهّابی افراطی به شیعیان مدینه

www.ayandenews.com

تعدادی از وهابیهای افراطی، در رفتاری غیرانسانی، بهطور وحشیانه به یک محله شیعه‌نشین در شهر مدینه منوره حمله کرده و تعدادی از پیروان اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) را کتک زدند.

به گزارش شیعه آنلاین، پایگاه خبری الراصد، وابسته به شیعیان عربستان، پس از اعلام این خبر نوشت: بر اثر این حمله وحشیانه که دوشنبه شب رخ داد، دست کم هفت شیعه زخمی شدند. حال دو تن از زخمی‌ها وخیم اعلام شد. از همین رو، بلافاصله به بیمارستانی در همان نزدیکی منتقل شدند.

این پایگاه خبر در ادامه افزود: حمله این وهابییون افراطی حدود صد نفره به شیعیان، با سنگ، چاقو و باتوم انجام شد. این حمله وحشیانه به محله «الدویمه» در منطقه شیعه نشین «قباء» در شهر مدینه منوره رخ داد.

گفته می شود نیروهای امنیتی و پلیس عربستان سعودی، بلافاصله به منطقه اعزام شدند تا جلوی این حمله وحشیانه را بگیرند، از همین رو وهابییون افراطی بلافاصله منطقه را ترک کردند. تنها یکی از وهابییون افراطی در دام نیروهای امنیتی افتاد.

در همین حال شاهدان عینی اعلام کردند: نیروهای امنیتی و پلیس با هدف جلوگیری از تکرار چنین رفتار وحشیانه‌ای، تا صبح سه شنبه تعدادی خودرو پلیس و چندین نیرو را در منطقه مستقر کردند.

فرماندهی پلیس مدینه منوره اعلام کرد: بررسی در مورد علت این حادثه را- که در گذشته نیز مشابه آن در همین منطقه و دیگر مناطق شیعه نشین رخ داده- آغاز کرده و همچنان ادامه دارد.

گفتنی است ماه آوریل ۲۰۰۹ نیز در حادثهای مشابه، بیش از ۲۰۰ وهابی افراطی به خانه یکی از شیعیان همین منطقه حمله کرده و سه تن از اهالی آن را زخمی کردند. پس

ص: ۱۲۰

از آن، پلیس مدینه اعلام کرد: این حمله توسط اعضای عشایر اطراف مدینه انجام شده است.

قدردانی آمریکا از سعودی‌ها برای ترویج اسلام جدید در خاورمیانه

منابع رسانه‌ای در امارات متحده عربی، با اعلام این خبر تصریح کردند: مسؤولان سفارت آمریکا در عربستان، در دیدار با شماری از شاهزادگان دربار سعودی و با تقدیر از نقش عربستان و ایجاد شکاف میان اسلام انقلابی و آنچه آنان تفسیر جدید و معتدلی از اسلام برمی‌شمارند و همچنین کاهش رویکرد به فرهنگ انقلابی در دین اسلام- که نمونه آن حضور پررنگ اسلام انقلابی در ایران است- از پیشرفت اشاعه برنامه‌های مدنظر واشنگتن توسط سران عرب و به ویژه دولت‌های عربستان و مصر، تقدیر و تشکر کردند.

این منابع می‌افزایند: مسؤولان آمریکایی و به ویژه سیاستگذاران خارجی واشنگتن، بر این باورند که آنچه در دو دهه اخیر روی داده و در صحنه‌های گوناگون خاورمیانه دیده شده، شکاف بزرگی است که میان مسلمانان با این طرح اجرا شده است.

بنا بر این گزارش، این مسؤولان اجرای طرح‌هایی چون محو آیات «جهاد» و «امر به معروف و نهی از منکر» از کتب درسی مدارس و دانشگاه‌های کشورهای عربی و اسلامی است، محدود کردن مدارس دینی، به زیر سلطه درآوردن روحانیون این کشورها و دستور اکید به این که آنچه دولت‌ها و سران عرب در راستای منافع آمریکا و هم‌پیمانانش می گویند، درست است.

اشاعه فرهنگ غرب از تلویزیون‌ها و رسانه‌های گوناگون عربی، به ویژه در به صحنه کشاندن دختران و بانوان در این عرصه، به گونه‌ای که هم اکنون زنان و دختران برخی کشورهای عربی بسیار محدود نیز شیفته این فرهنگ شده‌اند و درگیری‌های مذهبی و برخورد چندجانبه تفکرات مذهبی و اختلاف میان مذاهب گوناگون اسلامی نظیر آنچه در عراق، پاکستان و یمن دیده می‌شود را مورد تأکید قرار داده و از روحانیون وهابی به عنوان پرچمداران مبارزه با اسلام انقلابی نام برده‌اند.

این گزارش می‌افزاید: مسؤولان سیاست خارجی آمریکا، همچنین سران عربستان را مورد تقدیر قرار داده‌اند.

کارشناسان در این باره می گویند: اکنون پس از دو دهه از اجرای این طرح‌ها، در برخی کشورهای عربی و اسلامی با ابزاری همچون القاعده و طالبان- که چهره خشنی از اسلام و دین از خود به نمایش گذاشته‌اند- و همچنین مقابله با تفکّرات انقلابی شیعه؛ مانند آنچه در ایران و عراق و لبنان می گذرد، اشاعه فساد و ابتذال در میان جوانان جهان عرب و اسلام، به ویژه از کانال‌های ماهواره‌ای را از اهداف مهم آمریکا در منطقه برمی‌شمرند که هزینه اصلی آن بر عهده عربستان و مصر است و در این راه، برخی از دیگر کشورهای عربی نیز آنان را همراهی می کنند.

این گزارش ادامه می‌دهد: هم‌اکنون بیش از سیصد کانال ماهواره‌ای، به اشاعه ابتذال در میان جوانان کشورهای عربی مشغولاند و در این باره باید گفت: عناصری که با این پول‌ها و برنامه‌ها توسط عوامل آمریکا در منطقه به کار گرفته شده‌اند، در صنعت سینما و برنامه‌های تلویزیونی مأموریت دارند که فساد و فحشا و شهوترانی را در میان جوانان

ص: ۱۲۱

عرب گسترش دهند؛ برای نمونه، سریال‌ها و فیلم‌هایی که با پول عربستان و امارات در برخی از کشورهای عربی ساخته می‌شود، در ابتذال و پوشش‌های زننده، گوی سبقت را از برخی از فیلم‌ها و سریال‌های غربی ربوده‌اند.

این کارشناسان می‌افزایند: ورود فرقه‌های وهابیت، القاعده و طالبان که سرنخ آنها به جریانات اسلام آمریکایی و انگلیسی برمی‌گردد، از دیگر مباحثی است که غربی‌ها را خشنود ساخته است.

آنان اعتقاد دارند، وهابیت توانسته است با ایجاد مرز بین اسلام انقلابی و اسلام متحجّر، ذهن‌ها را به جنگ شیعه و سنی بکشاند و همین باید تقویت شود.

آنان بسیار خوشنودند که عربستان و مصر، هم اکنون به صورت کانالیزه، جاده هموار اجرای این سیاست‌ها در منطقه را به عهده گرفته و آن را همچنان به پیش می‌برند، به گونه‌ای که امروز اسرائیل از بابت کشورهای عربی منطقه، خیالی آسوده دارد و تنها دغدغه آن، تفکّرات بر جای مانده از اسلام انقلابی است که آنان باور دارند، سرنخ آن در دست جمهوری اسلامی ایران به عنوان پرچمدار این تفکر است.

حذف امام علی (ع) از تاریخ اسلام، از تلویزیون‌های خبری وهابیان

تلویزیون «العربیه» در برنامه «سیره نبوی خود»، با اشاره به «حجّه‌الوداع»، روزهای وفات پیامبر (ص)، واقعه «غدیر خم» و همچنین رخدادهای مربوط به وفات پیغمبر را دستخوش جعل و تاریخ‌سازی نموده و نام امام علی (ع) و حقی را که از سوی خداوند به ایشان واگذار شده و پیامبر خدا (ص) نیز آن را به مسلمانان رسانده بود، حذف کرد.

شبکه فتنه‌انگیز «العربیه» که با پول و کمک مسؤولان یک کشور عربی اداره میشود، این بار با گستاخی تمام، دست به جعل تاریخ اسلام و سیره نبوی زد و در اقدامی فتنه‌انگیز و با استفاده از بیانات برخی از به اصطلاح اساتید دانشگاه‌های جهان عرب و روحانیون منتسب به وهابیون در این کشورها، نام پررنگ و پر اثر حضرت علی (ع) را از تاریخ اسلام حذف کرد.

به گزارش «تابناک»، تلویزیون «العربیه» در برنامه «سیره نبوی خود»، با اشاره به «حجه‌الوداع»، روزهای وفات پیامبر (ص)، واقعه «غدیر خم» و همچنین رخدادهای مربوط به وفات پیغمبر را دستخوش جعل و تاریخ‌سازی نموده و نام امام علی (ع) و حقی را که از سوی خداوند به ایشان واگذار شده و پیامبر (ص) نیزآن را به مسلمانان رسانده بود، حذف کرد.

بنابر این گزارش، در این برنامه، حتی نقش فاطمه زهرا (س) در روزهای پایانی عمر پربرکت پیامبرخدا (ص) نیز دچار سانسور شده است.

این گزارش می‌افزاید: چندی پیش نیز وهابیون، در اقدام فتنه‌انگیز دیگری، به حذف و سانسور اثرگذاری حضرت علی (ع) از کتاب‌های تاریخی و تفسیری جهان اسلام، اقدام و تاریخ‌سازی جعلی خود را در آن جایگزین کردند.

این در حالی است که از عربستان خبر می‌رسد، کار تخریب و نابودی آثار به جای مانده از پیامبر (ص) و اهل بیت عصمت و طهارت (ع) و تاریخ اسلام نیز از سوی این فرقه فتنه‌انگیز ادامه دارد.

ص: ۱۲۲

افزایش فضای پیرامونی مسجدالحرام

www. haj. org. ir ۸۸۳۱ /۵ /۵۲

معاون رییس حرمین شریفین در امور مسجد الحرام اعلام کرد: با حلول ماه مبارک رمضان، از بخشی از پروژه توسعه محوطه های شمالی مسجد الحرام استفاده خواهد شد و بدین ترتیب ۲۰۰۰۰۰ نفر به ظرفیت نماز گزاران حرم شریف مکی افزوده خواهد شد که ۱۵۰۰۰۰ نفر از سمت غزه و ۵۰۰۰۰ نفر از سمت شبیکه.

به گفته دکتر یوسف بن عبدالله الوایل، این بخش از توسعه به موکت، قرآن، کلمنهای آب زمزم، دفاتر ارشاد و تبلیغات و بلند گو جهت پخش نمازها و دروس مذهبی مجهز خواهد شد.

راه اندازی سامانه ویدیویی سازمان حج و زیارت

در آستانه میلاد مبارک و مسعود امام زمان، مهدی موعود (ع) از سامانه جدید فیلمهای حج و زیارت این سازمان، رونمایی میکنیم. این مجموعه، به صورت آزمایشی، تقدیم حضور هم میهنان عزیز میگردد و به مرور زمان، تکمیل خواهد شد.

آنچه اکنون قابل مشاهده است، گزیده های ۱۰ دقیقهای، از ۴ فیلم زائر فرات و زائر عمره و سخنرانیهای رییس و معاون سازمان حج و زیارت، در همایش مدیران ستادی حج سراسر کشور می باشد.

امید است با استقبال خوب و نظریات راهگشای شما مخاطبان گرامی، برکیفیت و محتوای این مجموعه چند رسانهای افزوده شود و سامانه ویدیویی حاضر، در خدمت به زائران ایرانی، مجهّز به فیلم های آموزشی و نمایشگرهای اطلاع رسانی مفید گردد تا در آیندهای نزدیک، نیاز جامعه را در خصوص دانستنیهای ضروری حوزه حج و زیارت، به طور کامل تأمین و مرتفع نماید.

برای ورود به سامانه ویدیویی سازمان حج و زیارت و مشاهده نمونه فیلمهای منتخب، به آدرس اینترنتی زیر مراجعه فرمایید.

http ://www .anatelex .irer

برای بهرهمندی از امکان فراهم شده، لازم است؛ نرم افزار Adobe Flash Player روی سیستم رایانهای شما نصب باشد و بهتر است، برای دیدن فیلم ها، از بروزر Mozilla Firefox استفاده کنید.

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَیْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-IR۹۰ ۵۳-۰۶۰۹به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹